

ماشین تبلیغات جمهوری اسلامی چگونه کار می‌کند؟

در جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی سانسور و تبلیغات سیاسی

مجید محمدی

ماشین تبلیغات جمهوری اسلامه چگونه کار مه کند؟

در جامعه شناسی و سیاست شناسی سانسور و تبلیغات سیاسی

مجید محمدی



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



توانا
TAVAANA

آموزش‌شکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

ماشین تبلیغات جمهوری اسلامی چگونه کار می‌کند؟

How Does the Islamic Republic of Iran's Propaganda Machine Work?

نویسنده: مجید محمدی (Majid Mohammadi)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

طرح روی جلد: Collection of logos from top left to bottom right: "Tabnak News Agency", "Tansim News Agency", "Alef News Website", "Fars News Agency", "Islamic Republic of Iran Broadcasting", and "Kayhan Newspaper"

© E-Collaborative for Civic Education 2019

Albeur Atri 

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۳	بخش اول: اعلان جنگ علیه «توازن، استقلال و حقیقت»
۱۴	۱- زبان بوق‌های تبلیغاتی
۱۴	۱-۱ ادبیات اقتدارگرایی دینی
۱۹	۲-۱ نسل تازه خبرنگاران در بوق‌های تبلیغاتی
۲۶	۳-۱ یاوه‌هایی که می‌گویند
۳۱	۲- امحا و سانسور
۳۱	۱-۲ ارتقای کیفی سانسور
۳۷	۲-۲ کارکردهای اجتماعی سانسور و پیامدهای آن
۴۱	۳-۲ چه می‌کشند تا کار کنند
۴۶	۴-۲ چهار دهه کتاب‌سوزی
۵۱	۵-۲ اسب سرکش سینما و هویج‌ها و چماق‌های حکومت
۵۶	۶-۲ بالاخره عورت شبکه یک به نمایش درآمد، ده ثانیه و به اشتباه
۶۱	۷-۲ دوازده پیشنهاد به زنان ایرانی برای اظهار نظر در دستگاه‌های تبلیغاتی
۶۴	۸-۲ مدیران مسئول و سردیرانی که مرا حذف کردند
۶۷	۳- علیه رسانه‌ها
۶۷	۱-۳ علیه سینما
۷۲	۲-۳ علیه مطبوعات
۷۵	۳-۳ علیه کتاب

بخش دوم: درک وارونه ۸۰

۴- توهم تهاجم و دوگانگی‌هایش ۸۱

- ۸۱ ۱-۴ اسلام‌گرایان علیه هالیوود، هالیوود علیه چهارشنبه‌سوری
۸۵ ۲-۴ ماله‌کشی و خون‌شویی فیلم‌ساز توابع «فتنه»
۸۹ ۳-۴ سینمای مستند؛ دیوارهای کهنه، پنجره‌های تازه
۹۳ ۴-۴ جان اسنو در تهران

۵- رسانه یا دستگاه تبلیغاتی؟ ۹۷

- ۹۷ ۱-۵ در ایران رسانه نداریم؛ دستگاه تبلیغاتی داریم
۱۰۷ ۲-۵ تاکتیک همیشگی دستگاه تبلیغاتی و قوای قهریه
۱۱۱ ۳-۵ کارگردان عزیز کرده و جامعه افسرده و سرخورده
۱۱۶ ۴-۵ دختر لاته؛ تیپ ایده‌آل زنان جمهوری اسلامی
۱۲۰ ۵-۵ یهودستیزی در تبلیغات جمهوری اسلامی
۱۲۴ ۶-۵ جهت‌گیری‌های تبلیغات ضدآمریکایی
۱۲۷ ۷-۵ قاسم سلیمانی؛ «الله مهربانی»، «سردار عارف» یا فرمانده ترور؟
۱۳۱ ۸-۵ مهران مدیری؛ کم‌دین سرگرم‌کننده یا تبلیغات‌چی نظام سرکوب؟
۱۳۷ ۹-۵ سناریوسازی‌های دستگاه‌های امنیتی/تبلیغاتی برای ترورها
۱۴۳ ۱۰-۵ برادر محسن و برادر احمد در شستن رخت‌های چرک‌نظام به کمک برادر حسین می‌آیند

بخش سوم: مدیریت بوق‌های تبلیغاتی ۱۵۰

۶- اقتصاد دولتی بوق‌ها ۱۵۱

- ۱۵۱ ۱-۶ سینمای داستانی؛ سقوط کیفی و ورشکستگی اقتصادی
۱۵۵ ۲-۶ سینمای دولتی با «فیلم فاخر» هم ورشکسته است
۱۶۲ ۴-۶ رادیو و تلویزیون دولتی در سرازیری ورشکستگی
۱۶۶ ۵-۶ پاچه‌خاران نورچشمی بیت یا فیلم‌سازان مستقل؟
۱۷۰ ۶-۶ چگونه یک اثر در ایران پرفروش می‌شود یا نمی‌شود؟

۷- سازمان دولتی بوق‌ها ۱۷۴

- ۱۷۴ ۱-۷ بالاخره رادیو و تلویزیون خصوصی مجاز است یا غیرمجاز؟
۱۷۹ ۲-۷ ملتی تحقیرشده و منفذی برای اعتراض

پیش‌گفتار

مطالب این کتاب را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد: نظام‌ها و گروه‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه نه تنها علیه رسانه‌های مستقل، چندصدایی و نقادی هستند و چنین عمل می‌کنند؛ بلکه بوق‌های تبلیغاتی خود را به عنوان رسانه و اطلاع‌رسان معرفی می‌کنند. ماشین تبلیغات جمهوری اسلامی هم رقبا را حذف می‌کند و هم محتوا تولید می‌کند؛ هم با محدود کردن اعطای مجوز و سانسور، ناهم‌رنگ‌ها را به حاشیه می‌راند و هم خود کتاب و روزنامه و فیلم تولید می‌کند.

ماشین تبلیغات این نظام‌ها مکمل ماشین سرکوب است و افراد معتمد نظام میان این دو رفت‌وآمد دارند. اصولاً حضور دولت در کسب‌وکار اطلاع‌رسانی و نظرسنجی مضر و مسموم است. این مطلب نکته‌ای نیست که نویسنده آن را کشف کرده باشد؛ امروزه همه این مطلب را می‌دانند؛ اما کاری که نویسنده در این اثر انجام داده، نشان‌دادن چگونگی انجام این کار توسط حکومت‌ها، دولت‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ و موارد خاص آن‌ها بالاخص در ارتباط با ایران است.

فصل اول این نکته را به بحث می‌گذارد که در فضای بسته و محدود زبان رسانه نیز به زبانی ویژه، یعنی اقتدارگرا تبدیل می‌شود. فصل دوم نقش مخرب سانسور در فضای فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران را با نگاهی به چند حوزه مشخص مثل کتاب و سینما توضیح می‌دهد. بخش قابل توجهی از مطالبی که می‌آیند تأملات نویسنده است بر تجربیاتی که در کار با بسیاری از نشریات، روزنامه‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی در داخل ایران داشته است. در فصل سوم این نکته توضیح داده می‌شود که حکومت

اقتدارگرا و فضای بسته و محدود چه خساراتی برای رسانه‌ها به بار می‌آوردند. فصل چهارم ردپای نظریه توطئه در بوق‌های تبلیغاتی و اثرات مخرب و دوگانگی‌های ناشی از آن را به بحث می‌گذارد.

فصل پنجم تلاش می‌کند مرز میان اطلاع‌رسانی و تبلیغات سیاسی را روشن سازد. نویسنده با طرح برخی موضوعات حساس مثل یهودستیزی یا برخی چهره‌های نظام تبلیغاتی جمهوری اسلامی، تلاش می‌کند نشان دهد که آنچه از بوق‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی شنیده و دیده می‌شود، خبر، تحلیل و داستان‌گویی برای تفریح مخاطبان نیست؛ بلکه پیشبرد یک ایدئولوژی است.

فصول ششم و هفتم به دو وجه فعالیت رسانه‌ها و بوق‌های تبلیغاتی یعنی اقتصاد و سازمان آن‌ها می‌پردازد. نویسنده در این دو فصل تلاش می‌کند تفاوت رسانه‌های مستقل و غیرمستقل، دولتی و غیردولتی و حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای را در جوامع دموکراتیک و اقتدارگرا توضیح دهد. با نمونه‌هایی که نویسنده ذکر کرده است و خود از نزدیک با آن‌ها برخورد داشته، می‌توان تصویری عینی‌تر از مطالب نظری موجود پیدا کرد.

مطالب این کتاب بر موضوعاتی متمرکز است که هر گاه فرد یا گروهی بخواهند تاریخ رسانه‌های فارسی‌زبان، تاریخ دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی و تاریخ مهندسی فرهنگ در ایران را بنویسند از مطالب این کتاب بی‌نیاز نخواهند بود. نسل‌های متوالی تهیه‌کنندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و نویسندگانی که چهل سال محدودیت و سرکوب آزادی بیان و رسانه‌ها را در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند، حتماً داستان‌ها و روایات دیگری دارند که می‌توانند به مطالب این کتاب بیافزایند. بعید است کسی در ایران در حوزه فرهنگ و هنر کار کرده باشد و داستانی شخصی در مورد سانسور، تقلب، سرقت علمی، اخبار دروغ و تحریف واقعیت نداشته باشد. نویسنده امید دارد که این کتاب آن‌ها را به بیان این داستان‌ها تشویق کند.

آمارها و شواهد این اثر طی حدود یک دهه از مطالب منتشرشده در سایت‌های داخلی گردآوری شده است. عادت دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی انتشار منظم و ادواری اطلاعات و آمار مربوط به کار و مأموریت خود نیست؛ بالاخص آمارهای مربوط به سانسور، توقیف، تیراژ کتاب‌ها و روزنامه‌ها. گه‌گاه مقامات جمهوری اسلامی مصاحبه‌ای کرده یا اطلاعاتی را در رقابت سیاسی با جناح رقیب خود منتشر می‌کنند. شواهد این کتاب عمدتاً از این طریق گردآوری شده است. به همین دلیل اطلاعات مربوط به آخرین سال‌ها (۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ خورشیدی) در برخی مطالب غایب است. به عنوان نمونه در یک دوره پس از روی کار آمدن دولت روحانی آمار فیلم‌های

توقیفی به اطلاع عمومی رسید؛ اما این کار تکرار نشده است. یا آمارهای مربوط به تیراژ مطبوعات در یک سال ارائه می‌شود؛ اما این کار تکرار نمی‌شود. به عنوان کسی که دغدغه مسائل ایران را دارد، هر روز اخبار و گزارش‌های مربوط به این کشور را دنبال و گردآوری می‌کند و هر آنچه در این اثر می‌بینید اطلاعات ارائه‌شده توسط مقامات و دستگاه تبلیغاتی حکومت بوده است. بخشی از قسمت‌های فصول هفت‌گانه کتاب قبلاً در سایت‌های خبری و تحلیلی مثل رادیو فردا، کیهان لندن و تقاطع منتشر شده است. بخش‌های قبلاً منتشرشده مورد ویرایش مجدد قرار گرفته و در صورت ضرورت مطالب تازه‌ای به آن‌ها افزوده شده است.

بخش اول: اعلان جنگ علیه «توازن، استقلال و حقیقت»

حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه، خود را در حال جنگ دائمی با رسانه‌های مستقل و افکار عمومی می‌دانند؛ چون تصور می‌کنند مخالفت با «حق» بر اساس نادانی و خصومت است و تنها با محدود کردن و حذف، اخذ استقلال از رسانه‌ها و مهندسی حقایق و واقعیات، می‌توان نادانی و خصومت را از میان برد. در این جنگ، سه موضوع برای حکومت مهم است: زبانی که در برابر رسانه‌های مستقل و مردم به کار گرفته می‌شود (سراسر یاوه، دشنام و ناسزاگویی و تهمت و ابستگی به خارج)، سیاست حذف که خود را در ترور، سانسور، کتاب‌سوزی، تهدید، ارباب و فیلتر کردن اخبار و سایت‌های خبری نشان می‌دهد؛ و کنترل دائمی و نرم که از طریق اعطا یا عدم اعطای مجوز و لغو امتیاز یا توقیف اعمال می‌شود. همه این اقدامات برای تضمین خودی‌بودن اهالی دستگاه تبلیغاتی و پیش‌گیری از تبدیل شدن عناصری از این دستگاه به رسانه با کارکرد اطلاع‌رسانی و سرگرم‌سازی عرفی است.

۱- زبان بوق‌های تبلیغاتی

۱-۱ ادبیات اقتدارگرایی دینی

اکثر رسانه‌های مستقل فارسی در داخل و خارج کشور از عناوینی دروغین (مثل «رهبر انقلاب» یا «رهبر مسلمانان جهان» برای علی خامنه‌ای) یا ستایش آمیز (رهبر معظم، آیت‌الله‌العظمی) گذر کرده؛ اما هنوز به سطح ادبیاتی واقع‌گرا نرسیده‌اند. برای پرهیز از ادبیات اقتدارگرا و اسلام‌گرا - که چهار دهه است توسط دستگاه تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد - نویسندگان، روزنامه‌نگاران، گزارشگران، مصاحبه‌کنندگان، تحلیلگران و مجریان رسانه‌ها می‌توانند به نوعی ادبیات واقع‌گرا که نه توهین آمیز و نه ستایش‌انگیز، نه مملو از واژه‌های باردار (پر از اسلامی) و نه تهی از گزارشگری واقعیت اسلام‌گرایی و اسلام‌گرایان و نه محکوم‌کننده یا ترویج‌دهنده باشد، دست یابند. آنچه می‌آید پیشنهادهایی به ویراستاران و مجریان رسانه‌های فارسی‌زبان و میهمانان و نویسندگان آن‌ها در همین باب است.

این پیشنهادها مبتنی است بر ایده پیرایش زبان سیاسی رسانه‌ای در ایران که کاملاً آلوده به مبانی و بنیادهای فرهنگ اقتدارگرایی و اسلام‌گرایی است. ادبیات سیاسی‌ای که اقتدارگرایان و اسلام‌گرایان خلق کرده‌اند زبانی مملو از واژه‌های ارزشی است که به جای کمک به بیان جایگاه‌ها، منزلت‌ها، رویدادها و توصیف و تحلیل آن‌ها، واقعیت را پنهان می‌سازد. طبیعی است که فعالان سیاسی و سیاست‌مداران از این زبان ایدئولوژیک یا زبان‌های دیگر ایدئولوژیک استفاده می‌کنند؛ اما گزارشگران و تحلیلگران مستقل می‌توانند از آن‌ها پرهیز کنند.

عضو مجلس به جای نماینده مجلس

کسانی که در انتخابات مهندسی شده برگزیده می‌شوند، نماینده مردم نیستند. آن‌ها را می‌توان «عضو مجلس» خواند. این عضو مجلس می‌تواند از منظر اقتدارگرایان عضو مجلس انتخابی و از منظر دموکراسی‌خواهان عضو مجلس انتصابی تلقی شود. برخی از رسانه‌های اصلاح‌طلب پس از مجلس ششم از عنوان «راه‌یافته» برای اعضای مجالس هفتم و هشتم استفاده می‌کردند که چندان مورد قبول واقع نشد؛ چون (حتی اگر واقعیت را بیان می‌کرد) چند ماه بعد از انتخابات عنوانی مناسب برای اعضای مجلس به نظر نمی‌آمد.

رئیس قوه مجریه به جای رئیس جمهور

در ایران نظام جمهوری وجود ندارد تا کسی رئیس جمهور آن باشد. عنوان دقیق این مقام در قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس قوه مجریه در برابر رؤسای دو قوه دیگر است. اگر دولت را به معنای قوه مجریه در ایران بگیریم (که البته دقیق نیست) می‌توان عنوان رئیس دولت را نیز بر فرد صاحب این مقام اطلاق کرد. استفاده از عنوان رئیس جمهور برای کسی که نامزد شورای نگهبان بوده و در انتخابات مهندسی شده از بخشی از جامعه تحت شرایط پلیسی بیعت گرفته است، توهین به مردم است.

حذف همه عناوین آیت‌الله برای مقامات سیاسی

این عنوان حتی برای مقامات مذهبی عنوانی مبهم و غیر قابل توافق در میان روحانیون است. بسیاری از روحانیون این عنوان را من‌درآوردی و بدون ملاک و خط‌کشی می‌دانند. استفاده از این لقب برای مقامات سیاسی صرفاً لقبی مذهبی با بار معنای فقاقت در سطوح عالی آن است که اکثر سیاست‌مداران روحانی در ایران از آن تهی هستند. حتی اگر این عنوان در مدارج تحصیلات دینی و سلسله‌مراتب تدریس در حوزه‌ها معنا داشته باشد (که ندارد)، در عالم سیاست به کلی بی‌معناست؛ مثل آن‌که همواره وقتی نام اوباما را می‌بریم، عنوان وی را بگذاریم «حقوقدان در هاروارد». همان عنوان رئیس جمهور برای یک سیاست‌مدار در نظام جمهوری کافی است. در نظام غیر دموکراتیک نیز می‌توان به اسم فرد قناعت کرد؛ اگر نخواهیم لقب دیکتاتور را پیش از نام رهبر آن ذکر کنیم.

برای بالاترین مقام جمهوری اسلامی نیز همان عنوان «رهبر جمهوری اسلامی» یا نام کامل وی، علی خامنه‌ای کافی است. سال‌هاست دیگر رسانه‌های مستقل عنوان

آیت‌الله را جلوی نام فقهای شورای نگهبان نمی‌گذارند و دیگر کسی احساس نمی‌کند که مثلاً آوردن نام جنتی یا شاهرودی بدون لقب، توهین به آن‌هاست. دورویی و دوگانگی رسانه‌های متمایل به چپ در ایالات متحده هنگامی آشکار می‌شود که از کیم جونگ‌اون با عنوان دیکتاتور کره شمالی، اما از خامنه‌ای با عنوان رهبر معظم یاد می‌کنند.

انقلاب ۵۷ یا انقلاب بهمن به جای انقلاب اسلامی

انقلاب و براندازی یک رژیم، اسلامی و مارکسیستی ندارد. انقلاب سیاسی فقط براندازی است؛ اما اهل ایدئولوژی این انقلاب را «انقلاب خلق» (خلق در ادبیات مارکسیستی) یا «انقلاب اسلامی» (در ادبیات اسلام‌گرا) نامیده‌اند. رسانه‌های مستقل و غیرحزبی و غیردولتی می‌توانند و شایسته است که از این عناوین پرهیز کنند. البته می‌توان نظرات دیگران را با هر عنوانی که به یک پدیده می‌دهند گزارش کرد؛ اما وقتی گزارشگران دارند از تاریخ یا یک رویداد یا نهاد سخن می‌گویند، می‌توانند و شایسته است که زبان خود را به داور و ایدئولوژی نیالایند. بر خلاف دیدگاهی که ادبیات گزارشگرانه را غیرممکن می‌داند، خبرنگاران و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و نیز تحلیلگران و دانشگاہیان به ما نشان داده‌اند که می‌توان زبانی نیالوده به ایدئولوژی داشت و با آن تکلم کرد.

انقلاب در بهمن ۵۷ تمام شد

انقلاب در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پایان رسید و آنچه پس از آن رخ داد جنگ بر سر قدرت سیاسی میان گروه‌های سیاسی و نیز پس‌لرزه‌های انقلاب بود. بنابراین ما پس از بهمن ۱۳۵۷ دیگر رژیم انقلابی یا رهبر انقلاب یا کشور انقلابی یا نهادهای انقلابی و مانند آن‌ها، در ایران سراغ نداریم. به تاریخ چهاردهه اخیر نمی‌توان به عنوان تاریخ انقلاب اشاره کرد یا سپاه پاسداران را سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خواند. سپاه پاسداران اکنون حافظ منافع قشر حاکم است و انقلابی وجود ندارد تا این نیرو حافظ آن باشد. گرچه بعضاً این گونه صفات به بخشی از اسامی سازمان‌ها مبدل شده؛ اما می‌توان آن اسامی را کوتاه کرده و از صفات مربوط پرهیز کرد.

اقتدار اجتماعی، گروه‌ها و جمعیت به جای «مردم ایران»

در عالم واقع یک کل پیوسته، همگن و هم‌جهت به نام مردم ایران وجود خارجی ندارد. کسانی که خود را ایرانی می‌پندارند، بسیار متنوع‌اند و دارای هویت، علائق، گرایش‌ها،

هنجارها و ارزش‌های متفاوتی هستند و نمی‌توان آن‌ها را یک کاسه و در یک مقوله قرار داد، یا چیزی را به آن‌ها نسبت داد. می‌توان ویژگی‌هایی به اقشار، طبقات یا گروه‌های مختلف اجتماعی بر اساس مشاهدات و تحقیقات میدانی نسبت داد؛ اما فراتر از آن نمی‌توان رفت.

گروه‌ها و سازمان‌ها ممکن است بخش‌هایی از جامعه را نمایندگی کنند؛ اما هیچ کس یا گروهی نمی‌تواند ۸۰ میلیون جمعیت را نمایندگی کند. سخن‌گویی از جانب مردم و نسبت دادن صفات یا خواسته‌هایی به آن‌ها، تنها کار سیاست‌مداران متقلب و عوام‌فریب و اقتدارگرا است که مردم را به صورت اتمی و ذره‌ای می‌خواهند و نمی‌گذارند جمعیت کشور در نهادها، صنوف و انجمن‌هایی متشکل شده، هویت‌های گوناگونی پیدا کنند. اگر هم بتوان با معیارهای علمی چیزی را به کل مردم ایران نسبت داد (مثل نرخ رشد یا امید به زندگی) بهتر است از تعبیر «جمعیت» استفاده کرد.

مردم ایران شهروندانی هستند که امروز در درون مرزهای کشوری به نام ایران زندگی می‌کنند یا اگر در خارج از این مرزها هستند خود را ایرانی می‌دانند. چنین جمعیتی تنها در یک هویت و آن ایرانی‌بودن (با هویت یا بدون هویت یا هویت‌هایی دیگر) مشترک است و نه چیزی دیگر. دو ایرانی ممکن است زبان مشترک نیز نداشته باشند. بیش از این اگر نسبتی به همه آن‌ها داده شود، نسبتی بیهوده است. میان جمعیت، دولت و کشور ایران نیز نباید خلط کرد.

این از خصائص بوق‌های تبلیغاتی اقتدارگراست که چند صد یا هزاران تن از هواداران حکومت را «مردم ایران» می‌خواند. رسانه‌های مخالف نیز گاه در این قلمرو از همان ره یافت پیروی می‌کنند. برای مثال وقتی خبر این است که «مصری‌ها خواستار خروج سفیر آمریکا از کشورشان شدند.» (جرس، ۲۷ اسفند ۱۳۹۰) تعبیر «مصری‌ها» القا می‌کند که این خواست همه مردم مصر است؛ در حالی که چند ده یا چند صد نفر مصری خواستار این موضوع شده‌اند. قید چند ده یا چند صد یا گروه‌هایی از مردم این ابهام را رفع می‌کند و نشان می‌دهد که باورها و آرای دیگری هم ممکن است در جامعه وجود داشته باشد (که حتما این چنین است).

مسلمان به جای اسلامی

در کاربرد صفت اسلامی برای تعابیر باید بسیار دقت کرد تا گزاره‌ها وجه ایدئولوژیک پیدا نکنند. برای نمونه، اسلامی خواندن کشورها حرکتی ایدئولوژیک است. کشورها اسلامی خوانده می‌شوند تا بعد از آن رهبری آن‌ها به دست اسلام‌گرایان سپرده شود یا

این رهبری ادعا شود یا احکام اسلامی در آن‌ها اجرا شود. کشورها اسلامی و غیراسلامی ندارند. برای اشاره به جمعیت مسلمان کشورها می‌توان از تعبیری مثل «کشوری با اکثریت مسلمان» استفاده کرد. در عالم واقع «مسلمان» داریم؛ اما «اسلامی» نداریم. حتی در میان مسلمانان نیز بسیاری در خانواده مسلمان به دنیا آمده‌اند و ضرورتاً مسلمان به معنی معمول کلمه نیستند.

صفت اسلامی صرفاً برای پدیده‌هایی است که مشخصاً از دل دین اسلام بیرون آمده‌اند که آن‌ها نیز چندان روشن نیستند. بیان‌کننده قرآن، داستان‌ها و مضامینش را از دیگر ادیان اخذ کرده است. حتی فقه اسلامی یا کلام اسلامی نداریم؛ چون این‌ها بیان‌گر روال جامعه عصر محمد و باورهای جاری در میان مردمان بوده‌اند. این دو نیز در تعامل میان اندیشه‌های مسلمانان و غیرمسلمانان رشد و نمو یافته‌اند و اسلامی ناب چنان‌که ادعا می‌شود، نیستند. این قید را بر فلسفه، طب، اخلاق، دوره‌ای از تاریخ، اقتصاد و هنر یا دانش‌ها و پدیده‌های دیگر نمی‌توان اطلاق کرد. فلسفه‌ای که صرفاً مسلمانان ساخته باشند (البته چنین چیزی وجود ندارد)؛ می‌شود فلسفه مسلمانان و نه فلسفه اسلامی. اخلاق هم اسلامی و غیراسلامی ندارد. فرهنگ و تمدن نیز اسلامی و غیراسلامی ندارد. می‌توان از فرهنگ یا تمدنی که مسلمانان ساخته باشند یا سهمی در آن‌ها داشته‌اند، سخن گفت؛ اما چنین فرهنگ و تمدنی «اسلامی» نمی‌شود.

۱-۲ نسل تازه خبرنگاران در بوق‌های تبلیغاتی

نسل تازه خبرنگاران، نویسندگان مطبوعاتی و کارکنان روابط عمومی‌ها که در دهه هشتاد در دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی و دستگاه‌های دولتی به کار گرفته شدند، دارای پنج مشخصه بودند:

۱. اکثر زیر ۳۵ سال دارند و به همین دلیل در نظام آموزشی جمهوری اسلامی با همه کاستی‌هایش به مدرسه رفته و اکثراً گامی نیز فراتر از آموزش رسمی ننهاده‌اند؛ بسیاری از روزنامه‌نویسان به کار گرفته شده در نشریات دولتی از اعضای سابق بسیج و فرزندان قوم و خویشان مقامات اقتدارگرای جمهوری اسلامی هستند که برخی از آن‌ها حتی موفق به اخذ دیپلم خود نشده‌اند و از سواد حداقل فارسی در حد بچه‌های کلاس سوم راهنمایی هم برخوردار نیستند؛

۲. در استخدام از عدم گرایش انتقادی آن‌ها به روندها و تحولات جامعه اطمینان حاصل شده است (حتی در سطح غلط‌گیر و ویراستار به افراد متخصص و تحصیل کرده و آشنا با ادبیات فارسی اطمینان نداشته‌اند تا آن‌ها را به کار گیرند)؛

۳. مدیران و سردبیران به کار گرفته شده، عمدتاً از خویشاوندان مقامات دولتی و عناصر سابقاً بسیجی هستند که نتوانسته‌اند موفقیتی در تحصیلات خود داشته باشند یا شغل دولتی کسب کنند؛ انتخاب بسیجیان با این هدف صورت می‌گیرد که دستگاه تبلیغاتی رویکردی تهاجمی پیدا کند. انتظار رهبری نظام از رسانه‌ها همان کاری است که بسیجیان در خیابان‌ها با معترضان می‌کنند. علی خامنه‌ای می‌خواهد خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «دست بزنِ نظام در عرصه اطلاع‌رسانی بین‌المللی شود» (ایرنا گزک به دست رسانه‌های خارجی داد، تابناک، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰)؛

۴. خودسانسوری در سطوح پایینی آن‌ها به خوبی درونی شده است و اخبار و اطلاعاتی را که با سیاست‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی نظام نمی‌خواند، اصولاً عرضه نمی‌کند تا با مشکلی برخورد نکنند؛

۵. به روزنامه‌نگاری و خبرنگاری و فعالیت رسانه‌ای صرفاً به صورت پله‌ای برای بالا رفتن در مدارج دولتی نگاه می‌کنند و دل‌بسته و شیفته این شغل نیستند تا ملزومات آن را به خوبی درک کرده و به دست آورند.

به همین لحاظ برخی از آن‌ها، که در رسانه‌ها شناخته می‌شوند، به کادر مدیران کشور می‌پیوندند.

پنج مشخصه فوق در کار نویسندگی و تنظیم خبر آنان تاثیر مستقیمی نهاده است. این تاثیرات را در پنج مقوله می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. عدم درک بسیار ساده از منطق و درک عمومی در حد ضرب و تقسیم ساده؛
۲. اغلاط املائی فاحش که نشان‌دهنده سطح آموزش زبان فارسی و عربی در مدارس ایران و سطح تحصیلات نیروهای به کار گرفته شده است؛
۳. اغلاط انشایی در حدی که نوشته‌ها با نثر بسیار ساده زبان فارسی فاصله بسیار دارد؛
۴. استفاده از زبان مرسوم کوچه و بازاری (بعضا رایج در میان اراذل و اوباش) که با نثر سنگین و نوشتاری فارسی بیگانه است؛
۵. عدم توجه ابتدایی به اخلاق و قواعد حرفه‌ای روزنامه‌نگاری و نویسندگی؛ مثل ذکر منبع در نقل قول‌ها، پرهیز از سرقت علمی و ادبی و رعایت حقوق عادی شهروندان.

منطق یا دو دو تا چهارتا

عبارتی که می‌آید سطح درک عمومی نویسندگان دستگاه تبلیغاتی دولتی را حکایت می‌کند: «در این جلسه که حدود یک ساعت به طول انجامید، ۵ نماینده هر کدام به مدت نیم ساعت دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و همچنین سوالات خود را در زمینه اجرای قانون هدف‌مندسازی یارانه‌ها مطرح کردند ... وزیر اقتصاد نیز به مدت نیم ساعت در این جلسه به سوالات نمایندگان پاسخ داد.» (جام جم آنلاین، ۱ دی ۱۳۸۹) بنا به گزارش این خبر افراد حاضر روی هم رفته سه ساعت سخن گفته‌اند؛ اما جلسه یک ساعت طول کشیده است. نویسنده نمی‌دانسته قید «هر کدام» را کجای متن استفاده کند.

اغلاط املائی

با خواندن پایگاه‌های اینترنتی و روزنامه‌های دولتی و شبه‌دولتی روزانه می‌توان ده‌ها غلط املائی را مشاهده کرد. برای آشنایی با نوع این اغلاط صرفاً چند نمونه را از خروارها غلط املائی می‌آورم:

- «معزل سربازی برای آقایان» (الف، ۱ دی ۱۳۸۹) [درست آن معضل است]

- «فارق از این که هر کسی بر اساس چه عقیده‌ای به این طرح رأی منفی یا مثبت داده است؛ اما اصل ماجرا که توسط صداوسیما ایجاد شد جای سؤال جدی دارد.» (تابناک، ۱۱ دی ۱۳۸۹) [درست آن فارغ است]
- «سفیر جدید جمهوری اسلامی در نیکاراگوئه پیش از عظیمت به این کشور» (فارس، ۳۱ خرداد ۱۳۸۹) [درست آن عزیمت است]
- «درگذشت خادم خستگی‌ناپذیر عرصه‌های خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی، مرحوم مغفور علی کردان، مایه تعلم و تأثر فراوان گردید.» (پیام هیئت دولت ایران در پایگاه رسمی ریاست جمهوری برای درگذشت علی کردان) [درست آن تألم است]
- «همیشه موجب نگرانی و سوءزن مابین این اداره و پلیس» (نامه وزارت راه و ترابری، ۷ دی ۱۳۸۷) [درست آن سوءظن است]
- «بعد از دانشگاه تهران این بار به سراق دانشجویان ...» (فارس، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۹) [درست آن سراغ است]
- «در سیاست تعامل چکش و چماق وجود دارد؛ اما در گزینه اغنای خبری از این دو گزینه نیست که دولت اوپاما گزینه تعامل را پیش روی خود قرار داد.» (حسین طائب، فارس، ۱۱ اسفند ۱۳۸۹) [درست آن اقناع، خبری است]
- «کریمی، حدادیان و منصور ارزی در بیت رهبری» (عنوان یک خبر در الف، ۲۷ خرداد ۱۳۹۰) [درست آن ارضی است؛ این اشتباه در متن خبر هم تکرار شده است]
- «اتلاق یک دوره نمایندگی به کمتر از چهار سال، تبعیض ناروا و مغایر با بند ۹ اصل ۳ قانون اساسی است.» (الف، ۲۷ تیر ۱۳۹۰) [درست آن اطلاق است؛ این اشتباه چند بار در متن تکرار شده است]
- «جاده‌های مواصلاتی» (کیهان، ۲۰ مرداد ۱۳۹۰) (درست آن مواصلاتی است)
- «یک آمریکایی مضمون دستگیر شد.» (جهان نیوز، الف، فارس نیوز، ۲۹ شهریور ۱۳۹۰) [درست آن مظنون است؛ جالب آنجا ست که این سایت‌ها بدون توجه به اغلاط، مطالب را نسخه‌برداری می‌کنند]
- «چرا با چنین حرف‌های ناثوابی افکار عمومی را مشوش می‌کنند؟» (الف، ۱۵ مهر ۱۳۹۰) [درست آن صواب است]
- «از هم‌اکنون ونزوئلا محیای پذیرایی از محمود احمدی‌نژاد است.» (مهر، ۱۲ دی ۱۳۹۰) [درست آن مهیا است]

اغلاط انشایی

چند نمونه که فراتر از غلط تایپی است:

- «سیستان و بلوچستان را لرزید.» (الف، ۱۲ دی ۱۳۸۹) [را اضافه است]
- «مدال پژوهش‌گران قرار نبود از طلا باشند.» (تابناک، ۲۶ دی ۱۳۸۹) [عدم تطابق موضوع و فعل]
- «با چه ضرورتی دارد که فوتبال در سینماها پخش شود؟» (ایلنا، ۳ بهمن ۱۳۸۹) [با و که اضافی‌اند: فوتبال در سینما پخش نمی‌شود، نشان داده می‌شود.]
- «هفته پرحادثه صنعت خودرویی کشور» (الف، ۸ بهمن ۱۳۸۹) [ی در انتهای خودرویی اضافه است.]
- «حضور ده‌ها هزاران نفر دانشجویان و مردم انقلابی در تشییع جنازه شهید صانع ژاله» (الف، ۲۸ بهمن ۱۳۸۹) [ان در انتهای هزاران اضافی است؛ در زبان فارسی عدد و محدود از حیث مفرد و جمع انطباق ندارند.]
- «قذافی ۸۴ معترض را قتل و عام کرد.» (الف، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹) [و میان قتل و عام زیادی است.]
- «۱۲ هزار ایرانی قربانی تروریست شدند.» (تابناک، ۱۲ اسفند ۱۳۸۹) [تروریسم درست است.]
- «مکانیزم فروش نفت ایران کامل تغییر می‌کند.» (الف، ۱۷ اسفند ۱۳۸۹) [کاملاً درست است؛ جمله قید می‌خواهد نه صفت]
- «ماfiای فوتبال سرنگون می‌شوند؟» (تابناک، ۲۱ اسفند، ۱۳۸۹) [ماfiا مفرد است و فعل نیز باید مفرد باشد.]
- «حنجره صدام را پس از اعدام‌اش دزدیده شده است.» (الف، ۲۴ فروردین ۱۳۹۰) [را اضافه است.]
- «پژوهش‌گرairانی، داروی ضد از سرماخوردگی ساخت.» (الف، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۰) [از اضافه است.]
- «موازين شرعی را در دفن بن‌لادن رعایت شد.» (الف، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰) [را اضافه است.]
- «ارتش ایران نفت کش اماراتی را نجات دادند.» (الف، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰) [فعل جمله باید مفرد باشد و نه جمع]
- «هفته جاری برخی رسانه‌ها خبر از تشکیل معاونت جدید حفاظت اطلاعات در ریاست‌جمهوری دادند، گرچه این خبر دیرهنگام و پس از گذشت چند

روز تکذیب شد؛ اما خبرها حکایت از صحت و سقم آن دارند.» (جهان نیوز، ۲۷ مرداد ۱۳۹۰) [از بقیه متن بر می‌آید که نویسنده صحت و سقم را به معنی صحت گرفته است].

- «ورود ۳۰ زائران ایران به سرزمین وحی» (الف، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰) [عدد زائران هر چه باشد، موضوع یک رقم در فارسی باید مفرد باشد؛ یعنی درست آن ۳۰ زائر است. البته در متن خبر آمده ۳۰ هزار و در تیتراژ آن ۳۰]
- «دو ایستگاه‌های مترو تهران آماده بهره‌برداری» (الف، ۲۷ مهر ۱۳۹۰) [همان مشکل جمله قبل؛ درست آن دو ایستگاه است].
- «داشتن یک مجلس قوی لزومه نظام پارلمانی» (تابناک، ۷ آبان ۱۳۹۰) [کلمه لزوم با کسره به کلمه بعدی متصل می‌شود. نویسنده تصور کرده هر جا صدای کسره آمد یک «ه» هم باید وجود داشته باشد].
- «به دلیل دو عوارض دارویی دیکلوفناک، این دارو از سطح داروخانه‌ها جمع‌آوری شد و عرضه آن ممنوع است.» (تابناک، ۶ بهمن ۱۳۹۰) [همان مشکل عدم تطابق میان عدد و معدود از حیث مفرد و جمع تطابق. باید گفته می‌شد دو عارضه]

ادبیات کوچه‌بازاری

نسل تازه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران دستگاه تبلیغاتی دولتی با ادبیات و نشر بلیغ فارسی آشنایی ندارند. برای همین اخبار را با ادبیات کوچه‌بازاری عرضه می‌کنند: «بولیوی بی‌خیال هدف‌مندی یارانه سوخت شد.» (تابناک، ۱۳ دی ۱۳۸۹) این نوع ادبیات هیچ‌گاه در دستگاه تبلیغاتی دولتی آگاهانه و برای جذب مخاطب کم‌سواد انتخاب نشده است؛ چون اگر چنین بود باید ادبیات سلیس، روان و پخته نیز در کنار آن‌ها مشاهده می‌شد که واقعیت چنین نیست. حوزه‌ای که دستگاه تبلیغاتی دولتی از آن جذب نیرو می‌کند (اقوام و آشنایان مدیران، نیروهای بسیجی و عوامل سابق اطلاعاتی)؛ ظرفیت پرورش نویسندگانی با حداقل شرایط را ندارد.

همکاری مقامات و دستگاه تبلیغاتی دولتی

بازار آشفته نشر دستگاه تبلیغاتی دولتی ناشی از عدم شایستگی هم‌زمان مقامات و روزنامه‌نویسان است. مقام دولتی‌ای که سواد در حد دیپلم ردی دارد و با تقلب دکترا گرفته و دیگران با پول بادآورده برای اش کتاب نوشته‌اند؛ طبعاً در پنج جمله مشکلات

بیانی و زبانی خود را آشکار می‌کند. روزنامه‌نویس خبره می‌تواند این خطاها را پنهان کند؛ اما اگر روزنامه‌نویس هم در حد همین مقام دولتی باشد، ادبیات رسانه‌ای به واسطه دادوستد متقابل این دو به حد فاجعه می‌رسد. وقتی روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و پایگاه‌های خبری اینترنتی بولتن تبلیغاتی مقامات دولتی باشند، مشکلات و کاستی‌های این مقامات را نیز (از جمله در ادبیات) ظاهر می‌کنند.

حقوق مولفان و مصنفان

نسلی که امروز در دستگاه‌های تبلیغاتی و روابط عمومی‌ها کار می‌کند، همواره باید میان خود و این اندیشه که افراد دارای حق و حقوقی هستند، فاصله می‌انداخته تا بتواند در محیط‌های دولتی کار داشته باشد. برای همین حقوق مولفان و مصنفان برای این نسل بیگانه است. به همین دلیل سرقت از آثار دیگران (یک نمونه آن در خبر کیهان درباره برآورد سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا از برنامه هسته‌ای، ۲۷ دی ۱۳۸۹، که عمده آن بدون ذکر منبع از سایت رادیو فردا برداشته شده بود) و ناسزاگفتن به دیگران بدون امکان پاسخ‌گویی آن‌ها در این رسانه‌ها رواج دارد. دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی که این نسل اداره می‌کنند، بدون کسب اجازه از مولفان به انتشار آثار آن‌ها می‌پردازند و حق‌الزحمه‌ای نیز، برای بسیاری از مطالبی که از رسانه‌های دیگر عیناً کپی می‌کنند، نمی‌پردازند. همان‌طور که مطالب اکثر سایت‌ها و روزنامه‌های دولتی هویت ندارند (معلوم نیست نویسنده آن‌ها کیست)؛ نویسندگان مربوطه نیز عادت می‌کنند نوشته‌های دیگران را نیز بدون صاحب و بی‌هویت بدانند و نسخه‌برداری از آن‌ها بدون ذکر منبع را امری عادی و طبیعی تلقی کنند.

اغلاط محتوایی

بسیاری از اعضای نسل تازه از فقدان اطلاعات پایه نیز رنج می‌برند. به عنوان مثال یکی از تحلیلگران سایت الف، در تحلیل رویدادهای جهان عرب از «پادشاه یمن» سخن می‌گوید. (حتی پادشاه یمن اجازه راهپیمایی به مردم می‌دهد، محمدصادق کوشکی، ۱۱ بهمن ۱۳۸۹)

فقدان اخلاق حرفه‌ای

کیهان از قول آسانژ می‌نویسد: «۶ هزار سند محرمانه ویکی‌لیکس درباره رژیم صهیونیستی به‌زودی منتشر می‌شود.» (۲۰ فروردین) مطلب آسانژ به‌گونه‌ای تحریف شده که گویی

وی یکی از روزنامه‌نویسان کیهان است و همیشه از عبارت «رژیم صهیونیستی» به جای «اسرائیل» استفاده می‌کند.

مشکلات فوق اگر موردی و نادر بودند، می‌شد آن‌ها را به اشتباهات لپی یا تایی نسبت داد؛ اما رواج آن‌ها نمایانگر مشکلات جدی در دستگاه تبلیغاتی است. فقدان آموزش رسانه‌ای نیروهای موجود، سرازیر کردن نیروهای اطلاعاتی و امنیتی به رسانه‌ها، عدم استخدام از میان دانش‌آموختگان رشته‌های روزنامه‌نگاری، زندانی کردن روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و دشوار کردن شرایط برای فعالیت آن‌ها (و مهاجرت آن‌ها به خارج کشور) به علاوه سانسور و خودسانسوری، می‌توانند تا حدی این مشکلات را توضیح دهند؛ اما مهم‌تر از آن‌ها عدم رقابت در فضای رسانه‌ای است. در فضای غیررقابتی هیچ انگیزه‌ای برای ارتقای کیفیت و کمیت نمی‌ماند.

۱-۳ یاوه‌هایی که می‌گویند

حدود چهار دهه است که کار هر روزه‌ام خواندن و گوش دادن و تماشای کسانی است که یاوه می‌گویند. یاوه‌هایی که مقامات جمهوری اسلامی، روحانیون و نظامیان (و گاه حتی مخالفان نظام) می‌گویند، گاه خنده‌ای بر لب می‌آورند (یاوه‌های حسنی، امام‌جمعه ارومیه، یادتان هست؟)، گاه عصبانیت می‌کنند (مثل شعار مرگ بر آمریکا و سخنان سردار نقدی یا خامنه‌ای) و گاه از تخیل و نوآوری‌ای که در آن‌ها به کار رفته، تعجب می‌کنی. (مثل این که ۴۰ نفر از همراهان امام زمان از قزوین هستند).

یاوه‌های بی‌ضرر یا کم‌ضرر

یاوه‌گویی با زندگی ما عجین شده و در برخی مواقع جزئی از زندگی است، برای قابل تحمل کردن آن. مثلاً وقتی از کسی برای کاری که انجام نداده، تشکر می‌کنیم، یاوه می‌گوییم تا مؤدب باشیم. وقتی سخن طرف مقابل را به گونه‌ای تعبیر می‌کنیم که به نفع خودمان باشد، یاوه می‌گوییم تا به ما بر نخورد. یاوه‌گویی کارکرد دارد و برای همین این همه شایع است. اما دسته‌ای از یاوه‌ها برای دیگران بی‌ضرر یا کم‌ضررند و دسته‌ای بسیار خطرناک. اظهار دیدن عکس یک رهبر مذهبی در ماه، یاوه‌ای است که به او امکان کشتار هزاران نفر را بدون پاسخ‌گویی می‌دهد؛ اما گفتن این مطلب به یک دوست که «چه سگ زیبایی دارید»، در حالی که دارد به شما پارس می‌کند، یا پاچه‌تان را گرفته ضرر چندانی برای دیگران ندارد.

یاوه‌های بسیار خطرناک

یاوه‌های خطرناکی را که می‌گویند و می‌سازند، با استفاده از تجربه چهار دهه در مواجهه با آن‌ها در ۹ مقوله طبقه‌بندی می‌کنم:

۱. یاوه‌هایی که در بسته‌بندی مذهب و ملی‌گرایی و دیگر امور مورد پسند عوام ارائه می‌شوند تا کسی جرئت نکند به آن‌ها انتقاد کند. برای آن‌که مخاطبان و کسانی که دولت احمدی‌نژاد را مردمی می‌دانستند؛ فراموش نکنند هشت سال چگونه دولتی بر آن‌ها حکم رانده، بد نیست نگاهی به یاوه‌های این دولت بیندازیم. یکی از آن‌ها ادعای ظهور احمدی‌نژاد بود. موعودگرایان دولت احمدی‌نژاد نه تنها باور داشتند که هوگو چاوز با امام غائب شیعیان باز خواهد گشت؛ بلکه معتقد بودند احمدی‌نژاد نیز دوباره با وی ظهور خواهد کرد: «انشالله با ظهور حضرت امام زمان، احمدی‌نژاد نیز رجعتی دوباره خواهد داشت.» (غلام حسین الهام،

سخن گوی دولت، خبر آنالاین، ۳ تیر ۱۳۹۲) ظاهراً اعضای تیم احمدی‌نژاد معتقد بودند هنوز ظرفیت سیاسی موعودگرایی به اندازه کافی استخراج نشده است. یاوه دیگر، خدایی دانستن دولت بود. با این که همه اقتدارگرایان در سال ۱۳۹۲ تیم احمدی‌نژاد را جریان انحرافی می‌نامیدند و سخنان قبلی خود در باب معجزه هزاره سوم را تکرار نمی‌کردند یا پس گرفتند، هنوز احمدی‌نژاد بر این باور بود که «دولت را در سال ۱۳۸۴ خدا بر سرکار آورد.» (ایسنا، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲) معاون احمدی‌نژاد نیز به قدرت رسیدن وی را ناشی از اراده الهی می‌دانست: «احمدی‌نژاد را خداوند چون یوسف از دل چاه به بیرون کشید و به ملت هدیه داد.» (محمدرضا رحیمی، فارس، ۱۱ خرداد ۱۳۹۲) عزیز کرده‌بودن برای خدا بود که دولت را فراتر از مجلس و مردم قرار داد؛ گرچه رئیس دولت در برابر خامنه‌ای، حتی پس از یازده روز خانه‌نشینی، تسلیم شد.

۲. یاوه‌هایی که زشتی‌ها را پنهان می‌کنند. نمونه می‌خواهید یکی از صفحات کتابچه‌های قانون جمهوری اسلامی را باز کنید. قوانین جمهوری اسلامی همه یاوه‌اند. پدیده زشت حکومت تبعیض، تنفر و دروغ در زیر کوهی از یاوه‌ها در قالب اصل و ماده پنهان شده است.

بخش دیگری از این یاوه‌ها که قرار است مدرن‌بودن و امروزی‌بودن دایناسورها را نشان دهد، تفسیر امروزی قرآن است. این را در ربط‌دادن امام زمان و انتقال دیتا می‌توان مشاهده کرد. دولت موعودگرا به هر بهانه‌ای به سراغ امام زمان می‌رفت: «تا کنون فیبر نوری بهترین ابزار برای ارسال دیتا، صوت و تصویر بود؛ اکنون ابزاری بهتر از فیبر نوری کشف شده. دو لایه در کره زمین وجود دارد. کشف کرده‌اند که یکی از لایه‌های کره زمین بهترین ابزار برای انتقال دیتا، صوت و تصویر است. زمانی که امام زمان ظهور کنند صدا و تصویر ایشان از این لایه برای تمام کره زمین ارسال خواهد شد.» (محمدحسن نامی، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، فارس، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲)

روابط عمومی وزارت ارتباطات برای سخن وزیر توضیحی را اضافه کرد: «پیرامون زمین هفت لایه به نام‌های ترپوسفر، ترموسفر، استراتوسفر، ازن، مزوسفر، یونوسفر و اگزوسفر که در قرآن هم هفت بار تکرار شده است. (سوره بقره آیه ۲۹، سوره المومنون آیه ۱۷ و ۸۶، سوره فصلت آیه ۱۲، سوره الملک آیه ۳، سوره الطلاق آیه ۱۲، سوره نوح آیه ۱۵) ضمناً خداوند متعال در سوره مبارکه نبا آیه ۱۲ با تاکید بر هفت لایه به صورت مجزا می‌فرماید: و

بنیاد فوقکم سبعا شداد؛ یعنی و بر فراز شما هفت آسمان استوار بنا کردیم. این توضیح سه مبنای لایه‌بندی جو زمین یعنی مبنای دمای، گازهای تشکیل دهنده و الکترومغناطیس را خلط کرده و از آن هفت آسمان را بیرون کشیده است. صدها مجلد از این یاهوها به عنوان تفسیر قرآن نوشته شده و تحویل خلافت شده است. ۳. یاهوهای که تحمل کردن زشتی‌ها برای توجیه وضعیت موجود، را توصیه می‌کنند. افراد آرزوهای خود را به عنوان واقعیت به شما عرضه می‌کنند؛ مثل این که بعد از روی کار آمدن روحانی، رسانه‌های غربی پر شد از عنوان «ایران در حال تغییر» در حالی که شرایط همان بود که بود. عنوان دیگر این است که «ایران دیگری وجود دارد» تا مخاطب غیرایرانی از ایران زشتی که دست قطع می‌کند یا شلاق می‌زند، غفلت کند.

۴. یاهوهایی را که با مهربانی به شما تحویل می‌دهند؛ مثل این که می‌گویند «بهشت زیر پای مادران است» تا زنان را در خانه نگاه دارند، حجاب را بر آن‌ها تحمیل کنند و آن‌ها را از لحاظ حقوقی نیم‌انسان به حساب بیاورند. همچنین با وعده خیالی بهشت آن‌ها را از حقوق‌شان در این دنیا محروم کنند. از نمونه‌های دیگر این نوع یاهوگویی اعلام زنان ایرانی به عنوان بهترین زنان دنیا ست. از سنت‌های مقامات دولت احمدی‌نژاد اغراق‌گویی با هدف جلب توجه مردم بود: «خداوند بهترین زنان را در ایران خلق کرد.» (محمود احمدی‌نژاد، ایسا، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲) این سنت اغراق‌گویی به مردم را خمینی پایه‌گذاری کرد. این تکبر حتی در چارچوب فرهنگ دینی نیز جایی ندارد. کدام تحقیق علمی یا مشاهده نشان می‌دهد که زنان ایرانی بهترین آن‌ها هستند؟ (نویسنده این موضوع را رد یا انکار نمی‌کند.) با این گونه یاهوها، نیز که مردم از آن‌ها خوششان می‌آید، دشوار می‌توان مقابله کرد.

۵. یاهوهایی را در قالب خواب و رویا به شما عرضه می‌کنند تا حرف آن‌ها را باور کنید؛ مثل این سخن مجتبی مصباح، پسر دوم محمدتقی مصباح یزدی، در گفتگو با صابرنیوز در ارتباط با تولد پدرش: «زمانی که مادر حاج آقا به ایثون حمله بودند، خواب می‌بیند که وضع حمل کردند و قرآن متولد شده.» (۲۱ شهریور ۱۳۹۴) افراد راهی برای سنجش خواب ندارند و حتی اگر خواب دیده خواب‌اش را درست گزارش کند، او تنها دارد تخیلاتش را می‌گوید. برای آن که خواب با واقعیت مساوی انگاشته شود هم باید خواب‌بیننده را کاملاً راستگو و گزارشگری منصف و موثق تصور کرد و هم باور داشت که خواب

معکوس‌کننده واقعیت است. هر دو فرض مشکل دارند.

۶. یاوه‌هایی که با بسته‌بندی علمی و آمار به شما عرضه می‌کنند، مثل توجیه دانشگاه تک‌جنسیتی با معدل بالا، در حالی که بهترین دانشگاه‌های دنیا دانشگاه‌های مختلط هستند. وزیر علوم، تحقیقات و فناوری دولت احمدی‌نژاد در باب بومی‌سازی دانشگاه‌های ایران گفت: «مشروطی‌ها در دانشگاه‌های تک‌جنسیتی و تفکیک‌جنسیتی‌شده، نسبت به دانشگاه‌های دیگر کمتر است و معدل‌ها بالا رفته است.»^۱ اولاً تحقیق مستقلی این نکته را نشان نمی‌دهد و سخن وزیر سابق بر هیچ تحقیقی متکی نیست. این نکته هم مثل دیگر آمارها و اطلاعات دولت احمدی‌نژاد می‌تواند ساختگی باشد. ثانیاً هیچ رابطه منطقی‌ای میان درس‌خواندن و کیفیت آموزشی با جداسازی جنسیتی وجود ندارد. اگر چنین بود بهترین دانشگاه‌های دنیا باید تک‌جنسیتی می‌بودند؛ در حالی که خلاف آن صادق است. همچنین در ایران، که دانش‌آموزان در مدارس تک‌جنسیتی درس می‌خوانند، باید بالاترین کیفیت آموزشی را می‌داشتیم.

وزیر اسبق علوم، فقط به سنت دیگر حکومت از تفکیک جنسی از مهد کودک تا دبیرستان اشاره می‌کند (ما دانشگاه بومی می‌خواهیم. چطور دختر و پسر که هنوز تکلیف نشده‌اند را در کلاس اول و دوم ابتدایی جدا می‌کنیم. اما در دانشگاه کنار هم می‌نشانیم.) که آن‌ها نیز بی‌مبنا و بی‌جهت هستند. چرا باید کودکان دبستانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند، تفکیک شوند؛ این با شریعت مقامات نیز نمی‌خواند چه برسد با عقل.

۷. یاوه‌هایی که ظاهراً حقوق مردم را بیان می‌کنند؛ اما نقض آن‌ها را فریاد می‌کشند. به عنوان نمونه رئیس پلیس نظارت بر اماکن عمومی می‌گوید: «تولید و عرضه این البسه [مانتوی شیشه‌ای، مانتوهایی با پارچه حریر و تور] برای داخل منزل بلامانع است؛ اما اگر از این گونه لباس‌ها در مجامع عمومی استفاده شود، پلیس وظیفه دارد تا با افراد متخلف برخورد کند.» با این حال او و همکارانش در فرآیند خرید و فروش چیزی که پوشیدنش در خانه مانعی ندارد، دخالت می‌کنند: «در مرحله اول برخورد با مانتوهای شیشه‌ای، از ۳۳۲۱ واحد صنفی بازدید شد که تعدادی از این واحدها از پلیس و اتحادیه تذکر کتبی دریافت کردند، همچنین تخلفات برخی از واحدها نیز صورت جلسه و برای ادامه پیگیری‌ها به اتحادیه تحویل داده شد. از این تعداد ۱۱۶ واحد صنفی که بدون مجوز مشغول فعالیت بودند، به دلیل نداشتن پروانه کسب و ۲۴۶ واحد نیز به دلیل تخلف از مقررات

انتظامی که توسط پلیس و اتحادیه ابلاغ شده بود، پلمب شدند.» (شهروند ۲ شهریور ۱۳۹۳)

وقتی پلیس جمهوری اسلامی دارای ۲۳ میلیون پلیس برای نظارت بر خانه‌های ۲۳ میلیون خانوار نیست، طبعاً نمی‌تواند برای این که مردم در خانه‌هایشان چه می‌پوشند، حکم صادر کند و بیان بلامانع بودن این امر زیاده‌گویی است. این زیاده‌گویی البته برای آن بیان می‌شود که در پوشش مردم در کوچه و خیابان دخالت بی‌جا صورت گیرد.

۸. یاوه‌هایی که آینده‌گویی می‌کنند؛ مثل وعده محوشدن اسرائیل در ۲۵ سال آینده توسط خامنه‌ای یا محوشدن دولت سعودی تا سال ۲۰۳۰ توسط رحیم صفوی. این پیشگویی‌ها در طول تاریخ کار شیدان برای جلب توجه بوده؛ اما وقتی سیاست‌مداران و قدرت‌مندان این گونه پیشگویی می‌کنند، بدین معناست که دارند برای تحقق پیشگویی خود کار می‌کنند. اسرائیل و عربستان سعودی دست‌بسته نمی‌نشینند تا جمهوری اسلامی آن‌ها را محو کند. این اراده معطوف به محو؛ یعنی جنگ و خون‌ریزی. از این جهت این گونه مهمل‌بافی بسیار خطرناک است.

۹. یاوه‌هایی که آموزه‌های معمول روحانیت است. در این یاوه‌ها فرقه‌گرایی، ولایت‌گرایی و فقه‌گرایی موج می‌زند. نمونه‌هایی از این یاوه‌ها که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شوند، بدین قرارند:

«هر معدنی که ولایت حضرت امیرالمومنین را قبول کرد، ارزشمندتر شد. اولین معدنی از فلزات یا عناصر که ولایت امیرالمومنین را قبول کرد، معدن طلا بود؛ یا مثلاً اولین کوه یا سنگی که ولایت حضرت امیر را قبول کرد، کوه عقیق بود؛ ما توی دریا آب شیعه داریم، سنی هم داریم. دریاهایی که ولایت امیرالمومنین را قبول کردند، شیرین هستند. اقیانوس‌هایی که ولایت امیرالمومنین را قبول نکردند تلخ و شور هستند. هواها هم همین‌طورند هر کدام خواص خود را دارند.»

«اولین رویدنی که اقرار به ولایت کرد بادمجان بوده، لذا تاکید می‌کنند که زیاد بخورید. ما داریم این‌ها رو.»

«در هوای گرم عقد نکنید؛ گرمی هوا در عقد ازدواج تاثیر دارد. گرمی هوا در عقد اثر دارد؟ بله. چه اثری دارد؟ من چه می‌دانم! اجرای صیغه عقد را زمانی بکنید که هوا گرم نشده باشد، خنک باشد.»

۲- امحا و سانسور

۲-۱ ارتقای کیفی سانسور

سانسور در جمهوری اسلامی (به عنوان دنباله سانسور در رژیم پهلوی) از دادن اصلاحیه بر کتاب‌ها، فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌ها برای حذف برخی لغات، عبارات، بندها و حتی فصول کتاب تا حد عدم جواز انتشار یک اثر، آغاز شد (سانسور منفی). سپس از نویسندگان خواسته شد خود اموری را که سانسورچیان سانسور می‌کنند، اصولاً بر روی کاغذ نیاورند (خودسانسوری). پس از آن سانسورچیان نه تنها به حذف برخی بخش‌ها پرداختند؛ بلکه خود عباراتی را به آثار افزودند یا از نویسنده تقاضا کردند مطالبی را بر اساس پیشنهاد آن‌ها به متن اضافه کنند تا اثرشان قابل چاپ شود (سیاست هدایتی یا همان سانسور ایجابی).

در گام بعدی، سانسور یک‌باره، به سانسور همیشگی تبدیل شد؛ به این معنا که اثر می‌بایستی در هر چاپ یا پخش مورد بازبینی قرار گیرد؛ چون یک اثر برای یک دولت ممکن است بدون اشکال بوده باشد اما برای دولت دیگر غیر قابل چاپ (سانسور دائمی و پویا). بسیاری آثاری در ایران که یک یا چند بار منتشر یا پخش شده‌اند؛ اما امروز مجوز نشر نمی‌یابند. مشروط اعلام کردن کتاب بدون اعلام موارد به نویسنده و ناشر نیز یک قاعده است تا استثنا. در مرحله بعد قرار بر آن شد که سانسور به نحو یک‌دست و علنی اعمال شود. همچنین سانسور مثبت به تغییر ساختاری آثار نیز بسط یافت. آخرین تحول بسط سانسور به حوزه توزیع علاوه بر حوزه تولید کتاب بوده است.

وحدت رویه در سانسور ترجمه‌های یک اثر

سطح تازه‌ای از سانسور در جمهوری اسلامی، ایجاد وحدت رویه در سانسور ترجمه‌های یک کتاب واحد است که هر یک چندین چاپ داشته‌اند: «سال گذشته، مثلاً اثری بود که امروز در بازار نشر هست و این اثر را ۱۷ ناشر با ترجمه‌های مختلف منتشر کرده بودند و کاری که کارشناسان ما انجام دادند، این بود که کار کارشناسی واحد روی این‌ها صورت گرفت و سعی شد وحدت رویه به این معنا روی آن‌ها انجام شود.» (محمد الهیاری، مدیر اداره کتاب، ایسنا، ۸ دی ۱۳۹۰) به عنوان نمونه از کتاب کوری اثر ساراماگو سه ترجمه به فارسی (مهدی غبرایی، مینو مشیری، و اسدالله امرایی) منتشر شده است. اداره سانسور کتاب در وزارت ارشاد نام این سانسور یک‌دست و ظلم علی‌السویه را گذاشته «یکسان‌سازی رویه کارشناسی چاپ مجدد ترجمه مترجمان مختلف از یک اثر واحد.» (همانجا) توقف چاپ مجدد ترجمه‌های امرایی و غبرایی از این اثر، با این هدف صورت گرفته که این ترجمه‌ها از جهت محتوا و عبارت به هم نزدیک باشند تا خوانندگان ترجمه‌ای را که به متن نزدیک‌تر است، انتخاب نکنند، گرچه از قیف تنگ سانسور رد شده باشد.

همین‌جا است که دولت در فرآیند تولید، توزیع و حتی مصرف کتاب در چارچوب‌های تعریف‌شده‌اش مجدداً دخالت می‌کند. وزارت ارشاد در اینجا به خوانندگان می‌گوید ترجمه مینو مشیری را بخوانید و نه آن دو تای دیگر. بنا به این سیاست مترجمان حتی حق ندارند سبک‌های متفاوتی در ترجمه یک اثر واحد داشته باشند، گرچه این ترجمه‌ها به صورت منفرد از زیر تیغ سانسورچیان رد شده باشند. این سیاست در آینده مشوق کسانی خواهد بود که در ترجمه آثار پرفروش با سانسور مثبت، نظر اداره سانسور را تامین کرده و در حالی که ترجمه‌های وفادارتر به متن در اداره کتاب خاک می‌خورند، ترجمه‌های نزدیک‌تر به سلیقه حکومت منتشر شوند. این سیاست همچنین به رقابت میان مترجمان در خودسانسوری بیش‌تر دامن خواهد زد.

سلاخی اثر

سانسور در جمهوری اسلامی فقط گریبان آثار خارجی یا آثار تولیدشده دور از چشم مقامات را نمی‌گیرد؛ بلکه اثری که فیلم‌نامه‌اش خواننده و مجوز ساخت‌اش نیز صادر شده است، در مرحله نمایش سانسور می‌شود. این سانسور می‌تواند از چند دقیقه یک فیلم تا دهه‌ها دقیقه از آن و از کل یک اثر تا دهه‌ها قسمت از یک مجموعه تلویزیونی را شامل شود. ۱۲ قسمت از مجموعه تلویزیونی «تا ثریا» (۵۰۰ دقیقه) با تصمیم مدیران تلویزیون تحت فشار مجلس حذف شد. (تابناک، ۲۸ دی ۱۳۹۰)

بازنویسی ساختاری

سانسورچیان دولت احمدی‌نژاد به اعمال سلیقه در اثر یا حذف مطالبی که می‌گویند برای روحانیون یا بسیجیان حساسیت‌زاست قانع نیستند؛ بلکه در مواردی تلاش می‌کنند ساختار اثر مطابق با میل آنان تغییر یابد. حسین پاکدل در باب انصراف از اجرای نمایش عشق و عالی‌جناب (به کارگردانی خود وی) می‌گوید: «رئیس شورای نظارت پس از نشست روز دوشنبه، بیست و دوم اسفند، در مرکز هنرهای نمایشی و تصمیم‌گیری در خصوص نمایش عشق و عالی‌جناب به شکل حیرت‌انگیزی اعلام داشتند باید تمامی شخصیت‌های تاریخی و سیاسی اثر حذف شوند و شخصیت محوری نه در اثر کودتای آمریکایی‌ها به دستیاری و معاونت زاهدی؛ بلکه در اثر یک جنایت یا خیانت شخصی دچار مشکل شود.» (ایلنا، ۲۳ اسفند ۱۳۹۰) این اثر پیش از مرحله اجرا برای عموم به تصویب شورای نظارت بر نمایش رسیده و در جشنواره سی‌ام تئاتر فجر با دو اجرا نامزد چند جایزه شده بود.

سانسور ناهماهنگ در همسایگی

شبکه‌های تلویزیون دولتی در ایران از یک خانواده‌اند و هم‌نواز و هم‌صدا؛ و مخاطب آن‌ها نیز از سوی مدیران طبقه‌بندی و قشربندی نشده است. اما به علت آن‌که سانسور اصولاً تحت قاعده در نمی‌آید و سلیقه‌ای است یک اثر در دو شبکه دولتی به صورت گوناگونی سانسور می‌شود. به عنوان نمونه‌ای از خروار، وقتی فیلم «سپیده» از دو شبکه مختلف تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی پخش شد، با دو نوع ممیزی متفاوت روبه‌رو شد: یکی از پلان‌های این فیلم در شبکه یک حذف شد؛ اما همین پلان در شبکه قرآن پخش شد و در عوض پلان دیگری که در شبکه یک پخش شده بود، در شبکه قرآن حذف شد. (الف، ۷ بهمن ۱۳۹۰)

تاریخ‌نویسی و خاطره‌نگاری به روایت قدرت

از حوزه‌هایی که سانسور در آن به‌شدت فعال است، تاریخ‌نویسی و خاطره‌نگاری است. حکومت می‌خواهد روایت خود را از رویدادها عرضه کند و دیگر روایت‌ها مطرح نشوند. این خواست هم سیال است؛ چون بسیاری از افرادی که در یک دوره بخشی از تاریخ جمهوری اسلامی‌اند در دوره‌ای دیگر از این قلمرو خارج می‌شوند: «من به‌خصوص حدس می‌زنم کسانی که از این به بعد تاریخ جنگ بنویسند، کمتر نامی از آقای هاشمی رفسنجانی بیاورند یا اگر بخواهند درباره بعضی تغییر و تحولات

سیاسی سخن بگویند، اسم برخی شخصیت‌ها را کمتر بیاورند ... از سال ۱۳۸۸ به بعد تغییری اساسی در تاریخ‌نویسی‌ها رخ داده است، خیلی از شخصیت‌ها به تدریج در حال فراموشی هستند.» (رسول جعفریان، رئیس موزه، مرکز اسناد و کتابخانه مجلس، مهر، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰) به گفته وفادارترین افراد به نظام ولایت فقیه، «تاریخ‌نویسی در مواردی که برای استفاده عموم است یا در حوزه کتاب‌های درسی یا آن‌هایی که مجوز نشر می‌گیرد، معمولاً باید مورد تأیید بعضی مراکز باشد و همین است که مشکل ایجاد می‌کند.» (همان‌جا)

سانسور آشکار، بدون بزک

در دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی، وقتی اداره کتاب اصلاحیه‌هایی بر روی آثار سانسور شده به ناشر و نویسنده ارائه می‌کرد، این امکان برای نویسنده بود که عبارات حذف‌شدنی را با کلماتی دیگر جایگزین کند. این کار به نویسنده این مجال را می‌داد که سر و صورت اثرش را علی‌رغم سانسور، بزک کند و به وزارت ارشاد نیز این امکان را می‌داد که سانسور را مخفی سازد. اما سیاست جدید وزارت ارشاد آشکار کردن سانسور و از ریختن وقیافه‌انداختن اثر است. آثار سانسور شده با نقاطی خالی در میان سطور، منتشر می‌شوند: «بارها گفتم کلمه را که حذف می‌کنید، بگذارید چیزی جایش بگذارم. گفتند نه. کتابم را که ورق می‌زنید می‌بینید لابه‌لای خیلی از سطورش سفید است. میان جملات خالی است.» (احمد بیگدلی، خبرگزاری مهر، ۵ اسفند ۱۳۹۰)

سانسور، ابزاری برای اعمال سلیقه‌ها

در جشنواره سی‌ام فیلم فجر، فیلمی به نام «بوسیدن روی ماه» اکران شد که درباره دو مادر است که منتظر فرزندان مفقودالآثر خود هستند. یکی از این پیرزن‌ها به دلیل بیماری به‌زودی از دنیا خواهد رفت. به همین خاطر آن یکی مادر تصمیم می‌گیرد تا در این روزهای باقی‌مانده با فراهم کردن قلیان، برای او وی را شاد نگه دارد. اتفاقاً تا مادر می‌خواهد قلیان بکشد سرفه کرده و نمی‌تواند خیلی استفاده کند. وزارت ارشاد به تهیه‌کننده اعلام کرده که بنا بر بخشنامه وزارت بهداشت مبنی بر ممنوعیت قلیان، این صحنه باید در فیلم حذف شود؛ در حالی که عملاً قلیان در هر کوی و برزن و قهوه‌خانه و رستورانی وجود دارد. (فردا نیوز، ۴ اسفند ۱۳۹۰) سانسور گریبان قلیان پیرزنان را نیز گرفته است.



تصویر ۲۰۱ لحظه‌ای از بوسیدن روی ماه

سانسور در توزیع

محدود کردن آثار در توزیع پس از رد شدن یک اثر از هفت‌خوان سانسور در اداره کتاب، از نمایشگاه کتاب آغاز شد؛ به این ترتیب که برخی آثار منتشر شده از توزیع در نمایشگاه کتاب منع شدند یا وزارت ارشاد تصمیم گرفت بعضی از کتاب‌ها را از نمایشگاه جمع‌آوری کند. پس از آن باز هم برای محدود کردن توزیع برخی آثار که در دوره‌های قبل منتشر شده بودند و مقامات احساس می‌کردند نباید مجوز می‌گرفته به ناشران ابلاغ می‌کردند که این آثار را فقط در کتاب‌فروشی خود یا برخی کتاب‌فروشی‌ها و یا برخی شهرها توزیع کنند. همه این تصمیم‌گیری‌ها ناشی از فقدان سیاستی مشخص و روزمرگی تحت تاثیر فشارهای سیاسی از بیرون دستگاه‌های فرهنگی (به عنوان مثال، تلفن یک امام‌جمعه یا یک سردار سپاه یا فردی از دفتر رهبری یا رؤسای قوای سه‌گانه) بوده است. سانسور فیلم در مرحله پخش، بخشی جدایی‌ناپذیر از رفتار تلویزیون دولتی و مقامات سینمایی کشور بوده است.

در نمایشگاه کتاب سال ۱۳۹۱ بیش از ۱۲۰ کتاب جمع‌آوری شدند و معیارهای کتبی که نباید فروخته شوند (آثاری که از هفت‌خوان دستگاه سانسور دولتی گذشته‌اند) چنین اعلام می‌شود: «۱- کتاب‌هایی که به هر نحوی تمامیت ارضی ایران را تهدید

می‌کند ۲- آثاری که اصول قانون اساسی و یا رکنی از ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران را مورد تهدید قرار می‌دهد ۳- کتاب‌هایی که وحدت کشور را از نظر دینی و جغرافیایی مخدوش می‌کند ۴- آثاری که در آن‌ها از واژه‌های مجعول که در عرف بین‌الملل جایی ندارند، استفاده شده باشد ۵- کتاب‌هایی که مروج و تبلیغ‌کننده عرفان‌های انحرافی یا نوظهور باشند ۶- آثاری که وحدت شیعه و سنی را مورد تهدید قرار دهد و یا حاوی مطالب تخریب‌کننده علیه شیعیان و طرز تفکر آن‌ها باشد.» (مدیر کمیته نظارت و ارزش‌یابی نمایشگاه کتاب تهران، مهر، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

۲-۲ کارکردهای اجتماعی سانسور و پیامدهای آن

یکی از پدیده‌هایی که در دوران گذار به دموکراسی باید از شر آن‌ها خلاص شد، سانسور است. دهه‌های متوالی است که هنرمندان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی با تیغ سانسور حکومت مواجه بوده و از حقوق ابتدایی خود در تولید آثار فکری-فرهنگی-هنری محروم شده‌اند. تیغ سانسور در ایران حدود مرز نمی‌شناسد و این البته از ماهیت آن ناشی می‌شود. دامنه سانسور در ایران آن‌قدر گسترده است که موجب اعتراض مقامات شده است: «این خط قرمز که می‌گویند یا مثلث است یا مربع یا دوزنقه، دیگر هزار ضلع نداریم، کثیرالاضلاع داشتیم اما نه این قدر.» (حسن روحانی، ایرنا، ۱۹ بهمن ۱۳۹۳) برای جلب توجه جامعه به مضرات و خطرات سانسور، گذر از این سم مهلک که به جای دارو عرضه می‌شود و بیمه کردن جامعه در برابر این بلا که با معیارهای اخلاقی و دینی توجیه می‌شود، می‌توان پیامدهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن را مرتباً یادآوری کرد. در این نوشته به پیامدهای اجتماعی این پدیده می‌پردازم.

کارکردهای اجتماعی سانسور

هنگامی که از عوارض سانسور آثار و کالاهای فرهنگی و هنری در ایران صحبت می‌شود، معمولاً به عوارض حرفه‌ای (به زمین زدن نویسندگان و هنرمندان از نظر حرفه‌ای و دشواری گذران زندگی در بخش فرهنگ با وجود سانسور، نقض حقوق مولفان و مصنفان و اخلال در فرآیند انتقال تجربه‌ها از یک نسل به نسل دیگر) و فرهنگی (تضعیف بنیه‌های فرهنگی در تولید آثار ماندگار، کاهش رقابت‌پذیری، نادیده گرفتن نیازها و سلیقه‌های مختلف، عدم پاسخ‌گویی و فقدان حاکمیت قانون در بخش فرهنگ، و پایین آمدن سرمایه در گردش در بخش فرهنگ) اشاره می‌شود. اما سانسور کارکردها و پیامدهای اجتماعی نیز دارد و اتفاقاً به دلیل همین کارکردها ست که حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه سانسور را اعمال می‌کنند. در این نوشته به هفت کارکرد اجتماعی سانسور و پیامدهای آن اشاره می‌کنم:

مقابله با تفکر انتقادی

حذف تفکر انتقادی و مطیع بارآوردن افراد از مهم‌ترین و روشن‌ترین کارکردهای سانسور است. حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه با اعمال سانسور می‌خواهند شهروندان در قالبی که حکومت می‌خواهد، بیندیشند و احساسات خود را بیان کنند؛ تا آن‌ها به تدریج صغارت خود را بپذیرند. پیامد این امر تثبیت وضعیت موجود و ایجاد مانع

برای هر گونه اصلاح و پیشرفت در جامعه است. همچنین با حذف تفکر انتقادی سلطه و کنترل و ارباب، عادی‌سازی می‌شود. حکومت‌های استبدادی می‌خواهند نشان دهند که ابدی و غیر قابل براندازی‌اند.

دستکاری در ارتباطات انسانی

کارکرد دیگر سانسور اخلال در ارتباطات انسانی با کنترل معانی از طریق محدود یا ممنوع کردن استفاده از برخی نمادها، علائم و نشانه‌هاست. اگر عبارات «دوست دارم» یا «پسری دوست دخترش را در آغوش کشید» برای بیان احساسات انسانی در جامعه است و این امر از ابراز احساس به رهبر حکومت یا مذهب می‌کاهد یا آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، این عبارت را باید در آثار فرهنگی و هنری منع کرد. پیامد این اخلال به تاخیر افتادن یا اخلال در فرآیند اجتماعی شدن افراد و بازداشتن زبان به عنوان مجرای انتقال و مفاهمه از رشد است. همچنین در جامعه‌ای که سانسور اعمال می‌شود شاهد کاهش درک اجتماعی افراد به واسطه درگیر نشدن در مفاهمه و عدم بیان مافی‌الضمیر خویش هستیم.

اخلال در درس‌آموزی‌ها

کارکرد سوم سانسور وقفه‌اندازی در انتقال تجربه اجتماعی از یک نسل به نسل‌های دیگر است. یک جامعه بدون انتقال این تجربیات مجبور می‌شود اشتباهات خود را تکرار کند. معمولاً از زبان بسیاری از ایرانیان شنیده‌ایم که از تاریخ درس نمی‌آموزند یا خاطره قومی ندارند. این سخنان حداقل از این جهت بخشی از واقعیت را بیان می‌کنند که ایرانیان نمی‌توانند به آسانی و بدون سانسور تجربیات خود را به نسل بعد ارائه کنند. پیامد این کارکرد آن است که هر نسلی اشتباهات نسل گذشته را تکرار می‌کند. همچنین به علت این وقفه (و علل دیگر) حداقل بخش‌هایی از جامعه ایران با بحران هویت روبه‌رو هستند یا می‌شوند. البته سانسور نوعی انتقال متن عمومی است؛ اما آن گونه که حکومت می‌خواهد و بدون مشارکت همگانی و از طریق «وزارت خانه حقیقت» اورولی^۱.

۱- «وزارت حقیقت / Ministry of Truth» یک نهاد دولتی در رمان معروف ۱۹۸۴، اثر جورج اورول، است؛ نهادی که مسئول اطلاعاتی است که در رسانه‌ها به مردم ارائه می‌شود. به عبارت دیگر این نهاد عهده‌دار جعل و تحریف حقایق است. «وزارت حقیقت» بعدها وارد ادبیات روزمره شد.

مهندسی فرهنگ

کارکرد دیگر سانسور اعمال کنترل اجتماعی از طریق مهندسی کردن فرهنگ (تفکر و سبک زندگی) است. این مهندسی با سانسور مثبت و منفی انجام می‌شود. سانسور منفی با تاکتیک‌هایی مثل حذف، مبهم‌سازی و محدودیت؛ و سانسور مثبت با تاکتیک‌هایی مثل دستکاری، اضافه کردن، دوباره‌نامیدن، جایگزینی، بازسازی، وارونه‌سازی، جابه‌جایی و تمرکز انجام می‌شود. نتیجه مستقیم این کارکرد محدود کردن افق دید و جلوگیری از آینده‌نگری است.

فشار بر گستره عمومی

کارکرد دیگر سانسور کوچک‌سازی گستره عمومی و محدود کردن آن به آن‌هاست که می‌توانند به خوبی خودسانسوری کنند. خودسانسوری افراد را عادت می‌دهد به یک زندگی دوگانه و به تدریج این دوگانگی به هویت آدم‌ها تبدیل می‌شود. بدین ترتیب جنگ بیرونی میان آزادی و ضد آزادی به جنگ درونی افراد در رفتار یگانه و دوگانه تبدیل می‌شود. نتیجه این جنگ درونی افسردگی و یأس است که افراد را به سمت قرص‌های روان‌گردان، مواد مخدر و سوءاستفاده از مشروبات الکلی سوق می‌دهد. برخی در این میان مشکل را درک کرده و برای نجات خود از کشور خارج می‌شوند (فرار مغرزا) و بخشی نیز از فضای اجتماعی فاصله می‌گیرند تا کمتر مجبور به نقش‌بازی و ریاکاری شوند (انزوای نخبگان اجتماعی و سیاسی).

جلوگیری از گفتگو

کارکرد بعدی اخلال در فرآیند گفتگو برای حل منازعات اجتماعی و فرستادن آن‌ها به زیر قالی است. در جامعه‌ای که افراد نتوانند منازعات و اختلافات را بیان کنند؛ طبعاً بر روی آن‌ها درپوش گذاشته می‌شود تا روزی فوران کنند. گفتگو تنها بدیل موثر خشونت است و هنگامی که گفتگو در جریان نباشد (یک طرف همه بلندگوها و تریبون‌ها را در اختیار داشته باشد)، جامعه به خشونت رو می‌کند. بدین ترتیب است که در جامعه ایران شاهد افزایش خشونت (علیه کودکان، همسران، شهروندان و اقلیت‌ها) هستیم و هر روز افراد بیش‌تری به تمسک به راه حل‌های ناهنجار برای حل منازعات سوق داده می‌شوند.

جامعه‌پذیری ناقص

و کارکرد قابل توجه دیگر اخلال در فرآیندهای جامعه‌پذیری و دموکراتیزاسیون است.

در جامعه‌ای که سانسور برقرار باشد دموکراسی یا گذار به دموکراسی بی‌معناست. حاکمیت مردم از دل بیان مطالبات و نظرات آن‌ها بیرون می‌آید. سانسور از یک‌سو فراهم‌کننده بستر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و اقتدارگرا در سطح جمعی است و از سوی دیگر عامل افزایش سرخوردگی، افسردگی، خودکشی و اضطراب در سطح فردی (با ممانعت افراد از بیان احساسات خود).

۲-۳ چه می‌کشند تا کار کنند

در کشوری که تولید فرهنگی در اختیار و کنترل دولت است و دولت از مجرای سانسور و تزریق پول در فرآیند تولید و توزیع کالاهای فرهنگی دخالت مستقیم و تام و تمام دارد، نمی‌توان رفتار مولدان و موزعان بخش فرهنگ را صرفاً بر اساس الهامات هنرمندانه یا تصمیمات شخصی افراد، منفک از باورها و رفتارهای حاکمان تحلیل کرد. در چنین کشوری است که آوازه‌خوانان برای انتشار آثار خود و بیمه کردن فعالیت‌های خود باید برای ائمه شیعه آواز بخوانند (مثل آهنگ «امام رضا» محسن چاووشی یا آهنگ‌های «آقام آقام» و «یا حسین» بنیامین) یا فیلم مذهبی بسازند یا در فیلم‌شان نماز نشان دهند؛ تا بتوانند وام و امکانات برای ساخت فیلم بگیرند.

برای روشن شدن رابطه دولت (در چنین نظامی) با ایده‌ها، اظهار نظرها و رفتارهای هنرمندان و نویسندگان و تحقیر آن‌ها برای کار به چهار مورد خواهم پرداخت. در انتخاب این موارد به سراغ هنرمندان و نویسندگانی می‌روم که کار خود را از پایگاه‌های بسیج یا خانه‌های تیمی و دخمه‌ها شروع نکرده‌اند؛ بلکه در متن فعالیت‌های هنری و فرهنگی بوده و به طور مستمر به کار خود مشغول بوده‌اند و جامعه هنری و فرهنگی ایران آن‌ها را هنرمند و نویسنده می‌شناسد و نه صرفاً درنده‌های بیت رهبری، که بر بخش هنری و فرهنگی تحمیل شده‌اند. همچنین در اینجا از شریفی‌نیا یا احمد نجفی نیز سخن نمی‌گویم. حساب مسعود ده‌نمکی و ابوالقاسم طالبی نیز روشن است.

ناسزاگویی بی‌منا

داریوش مهرجویی برای ابراز دوستی به وطن یک‌باره به سراغ نقد غرب رفته و صرفاً با مشاهدات محدود خود و بدون اتکا بر هیچ تحقیق علمی چنین می‌گوید: «گفتم که مهاجرت را تجربه کرده‌ام و تجربه خوبی نبوده. آدم در غرب احساس ناامنی می‌کند. بین! غرب خیلی بی‌رحم است؛ سیستم و قوانین آن‌ها بی‌رحم است. با همین قوانین سفت و سخت اقتصادشان را شکل داده‌اند. مثل ما نیستند که با پول نفت زندگی کنند. به دلیل همین قوانین، توانسته‌اند یک رفاه نسبی برای مردم درست کنند.» (مجله ۲۴، اسفند ۱۳۹۰) او با زرنگی نمی‌گوید بی‌رحمی یعنی چه و چگونه اندازه‌گیری می‌شود. وی برای برخورداری از درآمدهای نفتی که در سینمای ایران از مجرای وام‌های کم‌بهره، خرید رایت پخش تلویزیونی و سرمایه‌گذاری نهادهای دولتی تزریق می‌شود، باید این‌گونه سخنان دوگانه را به زبان بیاورد: هم غرب را بی‌رحم معرفی کند و هم نقد کوچکی به وطن پرتاب کند، نقدی که رهبر کشور با همه ملاحظات‌اش هم به شرایط موجود وارد کرده است.

هنرمندی که نتواند با ماشین سرکوب، که امروز دستگاه‌های رسانه‌ای و فرهنگی را در اختیار دارد، کار کند یا خانه‌نشین یا مجبور به ترک کشور می‌شود و مهرجویی از آن دسته نیست. مهرجویی از آن دسته‌ای است که با هر کسی در جمهوری اسلامی می‌تواند کار کند، از خاتمیست تا خامنه‌ایست، از رفسنجانیست تا موسویست و از احمدی‌نژادیست تا قالیباف‌یست. هنر مهرجویی خط قرمز ندارد.

فروکردن سر در برف

لیلی رشیدی در مورد حضور پدرش در هیئت جمهوری اسلامی در نشست حقوق بشر برای دفاع از وضعیت حقوق بشر در ایران، می‌گوید: «دقیقا پدر من به دعوت تشکل ان.جی.اوها رفته بود؛ یعنی گفته بودند که یک نشستی درباره ان.جی.اوها هست که ما چند بار پرسیدیم و حتی با چند نفر دیگر هم صحبت کرده بودند و آن‌ها پرسیده بودند که از ما چه توقعی دارید؛ شما که ما را دارید می‌برید به دعوت‌تون. کسانی دیگر پرسیده بودند البته. که آن‌ها گفته بودند نه ما هیچ توقعی نداریم و دعوت ان.جی.اوها ست ... راجع به این که اونجا شما گفتین پدر من چی گفته و توی اون سؤالی که نوشته بودین، سؤالی که ما نوشته بودیم جایی درباره وضعیت سینمای ایران گفته یا نه، پدر من اونجا شلوغ بوده، یادش نیامد ... پدر من این را هم گفته که جامعه، مردم و بالتبع حکومت به هنرمندان احترام می‌گذارند ... بله در هتل هما بود درست است. پدر من هم رفت؛ ولی همون موقع هم که برای ما تعریف کرد همین قضیه ان.جی.اوها بود.» (گویانیز، ۲۹ اسفند ۱۳۹۰) البته حضور داوود رشیدی در مراسم بزرگداشت یک‌صدمین سفر استانی دولت (مهر، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱) حکایت از رابطه‌ای فراتر از قضیه ان.جی.اوها در رابطه داوود رشیدی و دولت احمدی‌نژاد می‌کند.

کسی که نداند ان.جی.اوهای که از ایران در نشست حقوق بشر شرکت می‌کنند، در آشپزخانه وزارت اطلاعات ساخته شده‌اند، خواجه حافظ شیرازی است. تنها فشار دستگاه‌های امنیتی یا برخورداری از امتیازات دولتی توسط سینماگران است که چنین جهل خودخواسته‌ای را تبیین می‌کند. طبعاً با شلوغی و «یادش نمی‌آید» و نیاز هنرمند به احترام می‌توان چند روزی را به هزینه وزارت اطلاعات در ژنو گذراند و در عین حال به هنر و هنرمند نیز خدمت کرد.

پشتک‌واروهای یک منتقد سینما

وقتی منتقد سینما قرار باشد از نهادهای فرهنگی وابسته به دستگاه امنیتی و نظامی کشور

ارتزاق کند و برای رضای دل مقام عظمای ولایت بنویسد، او مجبور خواهد شد که هر روز سخنش را تغییر دهد و چیزهایی بگوید که باور ندارد. در این حوزه نیز سخن راست را باید از فرزندان این بازیگران متنعم از درآمدهای نفتی دولت نظامی-امنیتی و شاغل در موسسات فرهنگی وزارت اطلاعات شنید:

«بعضی پرسیدن که چرا مسعود فراستی دو هفته است به هفت نمی‌آید. بعضی پرسیدن که فیلم قلاده‌ها بهتر بود یا جدایی. جواب همه سؤال‌تون یک چیزه. آقا جان! مسعود فراستی تحت فشاره. دو بارم تا حالا گفته. یک بار سر ملک سلیمان که گفت مجبورش کرده‌اند [فیلم رو] کم بکوبه یک بار هم سر یک جای دیگر ... در خیلی از موارد تو فشار می‌گذارنش. این به این معنی نیست که تو نظام جمهوری اسلامی آزادی و حق بیان نیست، چون این فشار نه از جانب مقام عظمای ولایت نه رئیس جمهور نه ... اگر این طور بود پدر من نمی‌توانست تو دیدار هنرمندان با رهبری برگردد بگوید ما تو سینمامون ... پنهان داریم ... دیگر همه فهمیدن که طالبی دارد تهدیدش می‌کند. دیگر همه فهمیدن که سر ملک سلیمان بابا نمی‌تونست نقد کند. دیگر همه فهمیدن بابا سر نقد اخراجی‌های ۳ داشت به دهنمکی التماس می‌کرد که حرفشو بد برداشت نکنند. اون کسایی که بابام را تحت فشار می‌گذاشتن، آدمایی بودند که از لحاظ اقتصادی تو سینمایند ... این رو از من بشنوید. شاید یک سری از فیلم‌هایی که بابام می‌گوید بدند رو از ته دل قبول داشته باشد و شاید یک سری از فیلم‌هایی که می‌گوید خوب‌اند، اصلاً دوست نداشته باشد. فقط کافیه به صورتش نگاه کنید. در خلال حرف‌زدنش اگر دیدید رنج و غم تو صورتش منعکس می‌شود بدونید که حرف دلشو نمی‌زند. نمی‌گویم که مثلاً سر قلاده‌های طلا نظرش این نبوده؛ چون ابوالقاسم طالبی به خیال خودش تهدیدش می‌کرد. اگر آقای طالبی اطلاع داشت می‌تونست به جای این که بگه تو رو توی تظاهرات دیدم، برگرده بگه چرا پسر ت ایلیا [...] والسلام.» (پسر مسعود فراستی در صفحه فیس‌بوکش، به گزارش کافه سینما)

علی‌رغم حرکت‌های زیگزاگی افراد ضدامپریالیست با سابقه مارکسیستی جهت تداوم

کار با نهادهای دولتی جمهوری اسلامی، این افراد در نهایت مورد اعتماد نیستند و سلیلی از اتهامات به سوی آن‌ها روانه می‌شود؛ نگاه کنید به گزارش کارنامه برنامه تلویزیونی هفت از نگاه حزب‌اللهی‌ها: «توسعه جریان لیبرالیستی فرهنگی، بزرگداشت جشنواره‌های غربی، حمایت از فیلم‌سازان معاند با جمهوری اسلامی، تربیون دادن به سینماگران ناهمسو با باورهای دینی و ملی مردم ایران ... کارنامه برنامه هفت طی دو سال گذشته را تشکیل داده است.» (الف، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱)

دست به دامان اوباش

اقتدار حاکمان جمهوری اسلامی پس از تحکیم قدرت خود به این صورت اعمال می‌کنند که شهروندان برای کارهای عادی خود از آن‌ها اجازه بگیرند و سهم آن‌ها را با باج یا درآمد نفتی کشور بپردازند. به همین دلیل است که مرحوم ایرج قادری باید بروی خدمت یکی از اراذل خیابانی که به بیت خامنه‌ای راه دارد و می‌تواند هر جا بخواهد لشکرکشی کند و با گریه و زاری از وی بخواهد که جلوی کار وی را نگیرد. جمهوری اسلامی همه شهروندان را تحقیر شده می‌خواهد (تا یک نفر بر اوج نشاندۀ شود و هوادارانش کشور را چپاول کنند) آن هم صرفاً برای این که کار روتین خود را انجام دهند:

«اولین بار آقای ایرج قادری را در دفتر نشریه دیدم. قرار بود فیلمی بسازد و یکی از بازیگران ممنوع‌الکار پیش از انقلاب را برای بازی در فیلمش انتخاب کرده بود. گمان می‌کرد این بازیگر پتانسیل پرمخاطب کردن کارش را دارد. وقتی وارد دفتر شد او را نشناختم. خودش را معرفی کرد و گفت می‌خواهم با شما صحبت کنم. سفره درد دلش باز شد و از مشکلات کاری‌اش گفت و این که اگر ما مطلبی انتقادی در مورد به‌کارگیری این بازیگر در فیلمش بنویسیم، تمام سرمایه زندگی‌اش بر باد می‌رود. دلش شکست. بازی نمی‌کرد. اشک‌هایش که جاری شد بر محاسن سفیدش، دلم فرو ریخت. با خودم گفتم میان رسالت مطبوعاتی و آرمان و احساسم یا اخلاق مرام و معرفتی، کدام را باید انتخاب کنم. اگر یک وزیر و وکیل بود، دستم نمی‌لرزید؛ چون بارها شده بود که سیاست‌مداران از در رفاقت و تطمیع یا تهدید وارد شوند؛ اما عقب‌نشستن‌ام، این بار حکایت دیگری بود؛ لحن و ادبیاتش دست

و دلم را لرزاند. گفتم خیالت راحت! من این شماره نشریه صفحه
سینمایی نخواهم داشت تا مجبور نشوم خبر سینمایی بنویسم و شما
دل‌گیر شوید. خوشحال از پیشم رفت ...» (مسعود ده‌نمکی، ایسنا، ۱۷
اردیبهشت ۱۳۹۱)

ده‌نمکی نقش قلدری خود را در این نوشته به عنوان جوان‌مردی می‌فروشد.
محدود کردن فعالیت شهروندان بالاخص در هنر و ادبیات ناشی از احساس ضعف
نیروهایی است که حکومت را نمایندگی می‌کنند: «آزادی‌هایی که می‌دهیم تابعی است
از داشته‌هایی که داریم. اگر کالاهای فرهنگی مناسب به اندازه‌های خوب تولید کنیم،
حتی اگر چند کار خوب هم وجود نداشته باشد در بین کارهای خوب حل می‌شوند.»
(وحید جلیلی، الف، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۱) سخن فوق به خوبی سیاست سانسور و
محدودیت در جمهوری اسلامی را توضیح می‌دهد. به علت ضعف مفراط وفاداران به
نظام در تولید فرهنگی، غیروفا‌داران باید دست‌بسته بمانند، تا مبادا آثارشان مورد توجه
عموم قرار گیرد. به علت آن‌که تیم فوتبال نظام از زدن یک گل هم عاجز است، پای
بازیکنان بقیه تیم‌ها باید بسته بماند تا مبادا نتیجه‌ای بگیرند.

۲-۴ چهار دهه کتاب‌سوزی

عمل نابخردانه و غیرمسئولانه قرآن‌سوزی توسط تری جونز در یک کلیسای کوچک در ایالت فلوریدا در کشوری آزاد، از سوی برخی مقامات جمهوری اسلامی و روحانیون شیعه و متحدان آن‌ها (مثل حزب‌الله لبنان) به معنی مخالفت ایالات متحده و غرب با اسلام و توطئه صهیونیستی گرفته شد. اگر چنین باشد چهار دهه کتاب‌سوزی و محو آثار فرهنگی ایرانیان در جمهوری اسلامی را به چه معنا باید گرفت؟ کدام یک از این‌ها یک فاجعه فرهنگی است: سوزاندن یک جلد کتاب که میلیون‌ها نسخه از آن هر سال دولت‌هایی مثل جمهوری اسلامی و عربستان سعودی با منابع عمومی چاپ و مجانا توزیع می‌کنند یا محو صدها هزار جلد و هزاران عنوان کتاب، نوار صدا و موسیقی و فیلم در جمهوری اسلامی؟ کدام یک معنا یا معانی نمادین نگران‌کننده‌تری را در عرصه حفظ میراث فرهنگی انتقال می‌دهند؟ آیا دادن چند سکه به نویسندگان طراز مکتب در مراسم کتاب سال جمهوری اسلامی، می‌تواند آن کتاب‌سوزی را از یادها ببرد؟

کتاب مقامات رژیم پهلوی و بهائیان

در اولین مرحله از کتاب‌سوزی در جمهوری اسلامی نیروهای کتاب‌سوز به سراغ کتب نوشته شده توسط شاهان و خانواده پهلوی و مقامات رژیم سابق و آثار تاریخی و ایدئولوژیک آن رفتند. در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ حتی آزادی‌خواه‌ترین نیروهای فرهنگی و سیاسی داخل کشور نمی‌خواستند با این کتاب‌سوزی‌ها مخالفت کنند؛ (برخی متأسفانه با آن موافق بودند) چون متهم به طرفداری از رژیم پهلوی و ضدانقلاب می‌شدند و افکار عمومی خشمگین کاملاً با این اعمال ضدفرهنگی همراه بود. در همین سال‌ها بود که جمهوری اسلامی تحت عنوان آثار طاغوتی و مبتذل، ده‌ها و شاید صدها هزار کاست موسیقی را جمع‌آوری و نابود کرد.

در مرحله بعد، وجین کردن کتاب‌فروشی‌ها و کتاب‌خانه‌ها از کتب مربوط به بهائیت آغاز شد. بهائیان نیز گروهی نبودند که احزاب سیاسی از چپ و ملی و مذهبی بخواهند از آن‌ها دفاع کنند. این احزاب تنها از حقوق خودشان دفاع می‌کردند و نه حقوق همگانی. این گروه‌ها هنوز به آن مرحله از رشد فرهنگی نرسیده بودند که دفاع از آزادی بیان را از دفاع از بهائیان تفکیک کنند. بهائیان نیز از حلقات بسیار ضعیف اقلیت‌ها بودند که سرکوب آن‌ها و محو آثار آن‌ها برای حکومت و نیروهای مذهبی انقلابی به آسانی انجام شد.

کتب مارکسیستی و گروه‌های مذهبی مخالف

در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ با بالاگرفتن اختلاف میان طرفداران خمینی و گروه‌های مارکسیستی و مذهبی مخالف، آثار مارکسیستی و کتب گروه‌های فدایی خلق (اکثریت و اقلیت)، پیکار، راه کارگر، توده، مجاهدین خلق، فرقان و جنبش مسلمانان مبارز، جمع‌آوری، مصادره و سپس سوزانده یا خمیر شد. به گزارش شاهدان عینی در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ ده‌ها هزار عنوان و صدها هزار جلد کتاب که این گروه‌های مخالف منتشر کرده و در کمیته‌ها، مراکز سپاه و دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی به آتش کشیده بودند؛ اما به واسطه فقدان ابزارهای ارتباطی این نسل‌کشی فرهنگی به‌خوبی ثبت تاریخی نشد. کشتار افراد و شکنجه مخالفان در زندان‌ها در آن دوره آن‌قدر گسترده بود که دیگر کسی کتاب‌سوزی را چندان جدی نمی‌گرفت. همچنین بسیاری از گروه‌ها در منطق سرکوب با هم هم‌نوایی داشتند و سوزاندن نشریات و کتب مخالفان از هر سو برای آن‌ها امری عادی به شمار می‌رفت.

حتی مطهری و صالحی نجف‌آبادی

محو آثار فرهنگی مثل کتاب‌سوزی و خمیر کردن کتاب تنها گریبان مخالفان حکومت را ننگرفت؛ بلکه آثار کسانی مثل مرتضی مطهری را، که از بنیان‌گذاران نظری جمهوری اسلامی بودند، نیز در بر گرفت. اگر اثری از آثار خودی‌ها نیز به مصلحت تشخیص داده نمی‌شد (آثاری متضمن انتقاد از نظریه ولایت فقیه یا حکومت روحانیون یا هم‌رأیی با اندیشه‌های مارکسیستی یا لیبرال) از انتشارشان جلوگیری می‌شد. نمونه جالب این امر خمیر کردن کتاب اقتصاد اسلامی مرتضی مطهری بود که به دلیل پذیرش برخی مبانی مارکسیستی در آن مثل ممنوعیت مالکیت خصوصی بر ابزار مدرن تولید، خمیر شد. یکی از آثار صالحی نجف‌آبادی که شهید جاوید وی از آثار بارز و مورد توجه در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی بود، نیز به همین سرنوشت دچار شد. این کتاب نگاهی بر حماسه حسینی نام داشت که نقد سخنرانی‌های مطهری در باب تحریفات عاشورا بود.

کتب روشن‌فکران مذهبی

در دهه شصت پس از سرکوب گسترده مخالفان و محو آثار آن‌ها، حکومت به سه دسته اثر فرهنگی حساسیت داشت: آثار روشن‌فکران دینی و سکولار (عمدتاً شعر، رمان، علوم انسانی و اجتماعی)، کاست‌های موسیقی ایرانی پیش از انقلاب و مشهور به لس‌آنجلسی و فیلم‌هایی که از طریق نوار بتاماکس و سپس وی‌اچ‌اس توزیع می‌شدند.

در این سال‌ها چندین کتاب نویسندگان مذهبی مثل علی شریعتی و علی تهرانی و علی گل‌زاده غفوری از کتاب‌فروشی‌ها، چاپ‌خانه‌ها و کتاب‌خانه‌ها جمع‌آوری و خمیر شدند. آثار اکثر رمان‌نویسان و مورخان ایرانی و غیرایرانی نیز مورد هجوم واقع شد و همان بلا بر سر آن‌ها آمد. همچنین ده‌ها هزار فیلم ویدیویی که برترین آثار سینمایی دنیا بر روی آن‌ها ضبط شده بود و صدها هزار کاست موسیقی از خانه‌ها و داشبوردها و اتومبیل‌ها جمع‌آوری و نابود شد.

کتاب اصلاح‌طلبان

آخرین موج محو آثار فرهنگی در دوران احمدی‌نژاد انجام شد. کتب منتشرشده در دوران خاتمی از منظر دولت نظامی-امنیتی حاکم، عمدتاً جزء کتب ضاله به شمار می‌آمد. از این حیث نخست آثار مخالفان از کتاب‌خانه‌های عمومی جمع‌آوری و محو شد؛ سپس آثاری که موسسات تحت نظر دولت خاتمی (مثلاً مرکز مشارکت زنان) منتشر کرده بودند و در انبارها بودند برای خمیر شدن ارسال شد. (کتاب‌های بی‌مصرف دولت خاتمی خمیر شد، آفتاب‌نیز، ۱۴ اسفند ۱۳۸۴)

کتاب ممنوعه

فهرستی طولانی از کتب ممنوعه، که رنگ قفسه کتاب‌فروشی‌ها را در ایران ندیدند، وجود دارد. برخی از آثار مشهور در این فهرست عبارت‌اند از: حکمت و حکومت (محمد مهدی حائری یزدی)، بیست و سه سال (منسوب به علی دشتی)، توضیح‌المسائل، از کلینی تا خمینی (شجاع‌الدین شفا) و خاطرات حسین علی منتظری. همه کتب فارسی‌زبانی که در چهار دهه گذشته در خارج کشور منتشر شده‌اند (هزاران عنوان) شانس در نجات از زیر دست اداره کتاب ارشاد (دستگاه سانسور) نداشته‌اند؛ چون بازار اصلی کتاب فارسی در داخل کشور است و هیچ نویسنده‌ای نمی‌خواهد آثارش از خوانندگان داخلی مستقیماً محروم بماند.

فهرست دیگری نیز وجود دارد از کتاب‌هایی که یک یا چند بار چاپ شده‌اند؛ اما چاپ‌های بعدی آن‌ها به دلیل تحول در دولت متوقف شده است. تقریباً آثار همه کسانی که آثارشان بوی دگراندیشی، دگرباوری و دگرباشی می‌دهد در این فهرست به چشم می‌خورد. از این قبیل‌اند برخی آثار جلال آل‌احمد (سنگی بر گوری)، محمدعلی جمال‌زاده (صحرای محشر)، صادق چوبک، فریدون آدمیت، هوشنگ گلشیری و محمدعلی افغانی (شوهر آهوخانم) و اکثر آثار صادق هدایت، احمد کسروی، غلام حسین ساعدی، ایرج‌میرزا، عبید زاکانی، شجاع‌الدین شفا، سعیدی سیرجانی، احمد

شاملو، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزاده عشقی و ده‌ها نویسنده و گروه سیاسی-مذهبی در ایران معاصر.

شعر و ادب فارسی

حتی شعر کهن فارسی، که میلیون‌ها نسخه از دواوین آن‌ها در خانه‌های مردم و کتابخانه‌ها وجود دارد، در تجدید چاپ با سد عدم مجوز (مثل برخی آثار ایرج میرزا) یا سانسور مواجه شد. آثار نظامی، مولوی، سوزنی سمرقندی، خیام، سعدی، عید زاکانی، پروین اعتصامی و ایرج میرزا بعضاً با سانسور و حذف منتشر شده‌اند. سانسور شعر معاصر آن‌قدر شایع است که دیگر کسی را متعجب نمی‌سازد. آثار فروغ فرخزاد، شاملو، اخوان، نیما، نادرپور و دیگران همیشه با سانسور منتشر می‌شده است. سانسور ادبیات داستانی همه انواع آن (کوتاه و بلند، ایرانی و غیرایرانی، درام و غیردرام، معاصر و کهن) را در بر می‌گیرد و به صورت یک عرف درآمده است، تا حدی که اگر یک اثر داستانی (از جمله آثار اسلام‌گرایان و خودی‌ها) بدون سانسور منتشر شود، تعجب همگان را بر می‌انگیزد. سانسور از بارزترین مصادیق محو کتاب پیش از انتشار اثر است. جمهوری اسلامی با سانسور دل‌خواهی خود باعث شده هزاران کتاب در نطفه خفه شده یا ناقص به دنیا آیند.

گرامی‌داشت آثار طراز مکتب

در کنار سانسور آثار متفاوت با فرهنگ رسمی، حکومت هر ساله به مجموعه‌ای از آثار طراز مکتب خود، عمدتاً نقد غرب، آثار روحانیون و کارگزاران فرهنگی رژیم، در یک مراسم کاملاً دولتی به نام کتاب سال، جایزه می‌دهد (برای نمونه نگاه کنید به آثار برگزیده در دوره‌های مختلف کتاب سال که در بهمن‌ماه برگزار می‌شود). در کنار نویسندگان خودی به چند نویسنده در حوزه‌های غیرفرهنگی و غیرعلوم اجتماعی و انسانی که در عمر خویش سخنی در انتقاد از حکومت به زبان نیاورده‌اند (اگر نویسنده‌ای خودی در آن قلمروها کاری نکرده باشد) نیز جوایزی داده می‌شود که جوایز ظاهر ملی داشته باشند. در ۳۵ دوره کتاب سال حتی یک اثر از نویسنده‌ای دگراندیش برگزیده نشده است. با افزایش طول عمر جمهوری اسلامی و بسته‌تر شدن فضای فرهنگی (غیر از دو سال اول دولت خاتمی) آثار برگزیده کمتر و کمتر مورد توجه خوانندگان قرار گرفته‌اند و صرفاً بخش دولتی خریدار آن‌ها هستند.

پس از حذف هر گروه سیاسی-مذهبی و فکری-فرهنگی در ایران از عرصه عمومی آثار مربوط به آنان (نشریات، کتب، فیلم‌ها و آثار صوتی) نیز به سرعت محو می‌شده‌اند.

حذف در جمهوری اسلامی هم شامل گروه و فرد (با کشتن و تبعید و زندانی کردن) و هم شامل محصولات فکری و معنوی آنان می‌شده است. پس از حمله اعراب و مغول به ایران و کتاب‌سوزی آنان، حاکم‌شدن روحانیت و وفاداران به آن از حیث نابودی سرمایه‌های فرهنگی مثال‌زدنی است. بخش مهمی از فرهنگ معاصر ایران در کتاب‌خانه‌ها و موسسات فرهنگی و رسانه‌ای در خارج کشور ضبط و حفظ شده و مصون مانده است. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم خبر دستکاری‌شده خرید و خمیر کردن یک کتاب در آمریکا را (که نویسنده آن بر خلاف قانون بدون کسب مجوز از سازمان امنیتی مربوطه به انتشار آن اقدام کرده بود) به خبر اول خود تبدیل می‌کند؛ اما سال‌ها ست خبری از خمیرشدن و سوزاندن ده‌ها هزار عنوان و صدها هزار جلد کتاب در جمهوری اسلامی و محرومیت هزاران عنوان کتاب فارسی از انتشار در داخل کشور منتشر نمی‌کند.

۲-۵ اسب سرکش سینما و هویج‌ها و چماق‌های حکومت

خبرگزاری‌ها و سایت‌های داخلی فهرستی از ۲۳۰ فیلم ایرانی اکران‌نشده در جمهوری اسلامی را منتشر کردند. (تسنیم، ۹ تیر ۱۳۹۴) با توجه به این که هر فیلم برای ساخته شدن به تصویب فیلم‌نامه و مجوز ساخت (به استثنای برخی دوره‌های کوتاه که بررسی فیلم‌نامه انجام نمی‌شد) نیاز داشته است این فهرست خام مواد بسیار مناسبی را برای فهم سیاست‌های سینمایی کشور و اصولاً مواجهه جمهوری اسلامی با فرهنگ و هنر به دست می‌دهد. چگونه در نظامی که سانسور فیلم‌نامه و اعتماد به تهیه‌کننده و کارگردان، مبنای صدور مجوز ساخت است و دولت در مراحل مختلف تولید فیلم دخالت می‌کند، ۲۳۰ فیلم ساخته شده اما مجوز نمایش نگرفته‌اند؟ مقامات سینمایی این اتلاف منابع را چگونه توجیه می‌کنند؟

بخش کوچکی از سانسور و دخالت

کارگردانان و تهیه‌کنندگان ایرانی بنا به طبع حرفه خود، خواهان نمایش آثار خود بوده‌اند؛ حتی با سلاخی اثر و حذف بیش از ۳۰ تا چهل دقیقه از فیلم به قیمت تهی شدن آن از معنا و برهم خوردن ساختار آن. کمتر فیلمی را در ایران می‌توان سراغ گرفت که بدون حذف ثانیه‌ها یا دقایقی به نمایش عمومی درآمده باشد. انصراف از نمایش فیلم به دلیل ممیزی‌های ساختارشکن (که صرفاً بخشی از ۲۳۰ اثر ذکر شده را در بر می‌گیرد، چون در مورد بسیاری از فیلم‌ها تصمیم مقامات به ممنوعیت نمایش بوده و نه بخش مشروط) آخرین کاری است که یک تهیه‌کننده یا کارگردان انجام می‌دهد. بنابراین، ۲۳۰ اثر به نمایش در نیامده، تنها بخشی از واقعیت سانسور و دخالت دولت در فرآیند تولید، توزیع و نمایش فیلم را بازمی‌نمایاند.

اتلاف منابع عمومی

اکران‌نشدن را می‌توان به معنای عدم نمایش در تلویزیون و عدم بخش ویدئویی نیز گرفت؛ چون فیلمی که مجوز نمایش در سالن سینما نمی‌گیرد، به طرق دیگر نیز نمایش داده نمی‌شود. مگر آن که فرض کنیم تهیه‌کننده خود از نمایش فیلم منصرف شده که فرض بسیار دور از ذهنی است. حتی در مواردی فیلم‌های نمایش داده شده در سالن سینما در بخش تلویزیونی مشکل داشته یا برای بخش تلویزیونی دچار سانسور شده‌اند. بدین ترتیب سرمایه‌های انسانی و مالی صرف شده برای تولید فیلم، به هدر رفته؛ کالایی تولید شده؛ اما مصرف نشده است. با توجه به هزینه متوسط تولید فیلم در سال ۱۳۹۴ که

حدود یک میلیارد و نیم تومان است به قیمت امروز حدود ۴۰۰ میلیارد تومان سرمایه ملی با عدم نمایش این فیلم‌ها به هدر رفته است. طرفه آن‌که بخش عمده هزینه تولید فیلم در ایران از کیسه مردم پرداخت می‌شود، با وام‌های کم‌بهره، خرید رایت‌های پخش ویدئویی یا رایت نمایش تلویزیونی و پرداخت‌های مستقیم بخش دولتی و عمومی به تهیه‌کننده. در مواردی نیز بخش دولتی خسارت تهیه‌کننده خودی را به واسطه عدم نمایش جبران می‌کند (نمونه آن خرید فیلم توقیف‌شده «گزارش یک جشن» اثر ابراهیم حاتمی‌کیا توسط سازمان سینمایی وابسته به وزارت ارشاد، ایسنا، ۸ مرداد ۱۳۹۱).

بسیاری از فیلم‌ها نیز اصولاً در بخش دولتی تهیه می‌شوند و تهیه‌کننده خصوصی ندارند. تقریباً تمام دستگاه‌های دولتی بودجه‌ای برای هزینه کردن در بخش فرهنگ و هنر دارند؛ (به فهرست تهیه‌کنندگان مالی فیلم‌ها در ۳۴ سال مذکور نگاهی بیندازید) که این بودجه‌ها در دنیای فیلم‌سازی نیز خرج می‌شوند. گاه پروژه‌ها باب دندان مقامات از آب در می‌آیند و گاه باب دندان نیستند، که از نمایش آن‌ها جلوگیری می‌شود، بدون آن‌که به کسی پاسخ‌گو باشند. اگر تهیه‌کننده خصوصی دچار ضرر و زیان ناشی از عدم پخش و نمایش فیلم می‌شد، حتماً صدای اعتراض وی بلند می‌شد که چنین صدایی از سوی تهیه‌کنندگان خصوصی شنیده نشده است. بدین ترتیب عدم نمایش یک فیلم یعنی خاصه‌خرجی‌ای که منفعت عمومی (دیده‌شدن فیلم) نیز نداشته است.

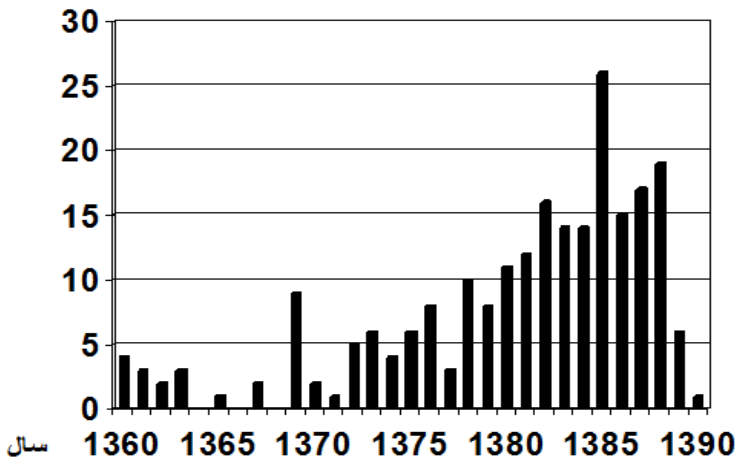
دخالت مخرب دولت

بسیاری از کارگردانان و تهیه‌کنندگان ایرانی برای عدم ریسک ترجیح می‌دهند برای بخش دولتی یا به هزینه دولت یا حداقل با تضمین‌های دولتی برای بازگشت سرمایه فیلم بسازند. درآمد نفت بالاخص در دوره احمدی‌نژاد همه را به این صرافت انداخته که سهم بیش‌تری از بودجه عمومی به خود اختصاص دهند (نگاهی بیندازید به دعوای میان کارگردانان و تهیه‌کنندگان خودی با وزارت ارشاد بر سر اختصاص بودجه به فیلم لاله به کارگردانی اسدالله نیک‌نژاد). از سوی دیگر دولت نیز برای اعمال نظرات مقامات از رهبر کشور گرفته تا مدیر روابط عمومی یک سازمان یا وزارت‌خانه تلاش کرده با اختصاص بودجه کالاهای هنری مورد نظر خود را تولید کند. این تمایل دوطرفه نقشی بسیار مخرب در فرآیند تولید و توزیع و نمایش فیلم در ایران داشته است. عدم نمایش ۲۳۰ فیلم تنها یکی از آثار مخرب دخالت دولت در سینما بوده است.

اگر به نمودار ۲۰۱ نگاه کنید (که البته فیلم‌های توقیف‌شده در یک سال و به نمایش درآمده در سال‌های بعد مثل به رنگ ارغوان اثر ابراهیم حاتمی‌کیا را در بر ندارد)

خواهید دید که تعداد فیلم‌های به نمایش درنیامده فراز و نشیب‌هایی داشته؛ اما به غیر از سه سال (۱۳۶۴، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸) تعداد آن‌ها به صفر نرسیده است. علی‌رغم دولت‌هایی با ایدئولوژی‌های متفاوت (اقتدارگرایی جامعه‌گرای دولت موسوی، اقتدارگرایی توسعه‌گرای دولت رفسنجانی، اصلاح‌طلبی دوره خاتمی و اقتدارگرایی نظامی‌گرای دولت احمدی‌نژاد) همواره فیلم‌هایی برای عدم نمایش تولید شده‌اند. فیلم‌های به نمایش درنیامده نیز صرفاً به سال‌های تغییر دولت‌ها (که انتظار می‌رود با تغییر سیاست برخی از تولیدات دوره قبل به نمایش درنیایند) محدود نمی‌شوند و رود چالش سینمای دولتی شده و تا خرخره وابسته به منابع دولتی با سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران، جریان داشته است. از همین جهت است که رابطه پویای واقعیت سینمای ایران (با همه محدودیت‌ها و فشارها) و جهت‌گیری‌ای که مقامات دولتی مدنظر داشته‌اند اهمیت می‌یابد. اسب ناآرام هنر و خلاقیت توسط هویج‌ها و شلاق‌های حکومت رام نشده است.

■ فیلمهای به نمایش در نیامده



نمودار ۲.۱. تعداد فیلم‌های ساخته شده و به نمایش درنیامده ایرانی در سه دهه (آمار نهایی سال ۱۳۹۰ روشن نیست)

سیاست‌های هدایتی موثر نبوده است

در میان فیلم‌های اکران‌نشده از همه ژانرهای سینمایی و از همه نوع کارگردان با جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک متفاوت به چشم می‌خورد. از فیلم‌های بسیار موفق سینمای ایران در جشنواره‌های بین‌المللی مثل دایره جعفر پناهی تا آثار کارگردانان حکومت‌ساخته؛ مثل ابوالقاسم طالبی در این دوئیست اثر به نمایش درنیامده وجود دارد. تعداد اندکی از این فیلم‌ها توسط کارگردانان مطرح و صاحب‌سبک و مولف ایرانی ساخته شده‌اند، کسانی مثل عباس کیارستمی، محسن مخملباف، کیانوش عیاری، ابوالفضل جلیلی، فرهاد مهران‌فر، پرویز کیمیای و بهرام بیضایی، بقیه آثار متوسط و زیر متوسط هستند.

آثار کارگردانان ایرانی از نسل‌های مختلف و با سبک‌های مختلف فیلم‌سازی در این مجموعه به چشم می‌خورد. آثار کارگردانان خودی نیز در این مجموعه کم نیست؛ اما آن‌ها به دلیل تمایل به ماندن در جمع خودی‌ها و تداوم بهره‌گیری از منابع، کمتر اعتراض علنی داشته‌اند. بنابراین واقع‌گرایی و نمایش وضعیت جامعه ایران به مردم یا جهان خارج نمی‌تواند تنها انگیزه یا علت جلوگیری از نمایش این فیلم‌ها بوده باشد (گرچه یکی از انگیزه‌های اصلی بوده است).

این امر همچنین نشان می‌دهد که سیاست‌های هدایتی/حمایتی/نظارتی وزارت ارشاد حداقل در بخش هدایتی اصولاً کارآیی نداشته است؛ به جز در دوره معاونت فخرالدین انوار که کمترین فیلم‌های ساخته‌شده توقیفی را داشته است. شرایط جنگ و باقی‌ماندن اثرات انقلاب در اذهان به علاوه گزینش فیلم‌سازان از میان افراد انقلابی و روشن‌فکران و نیز محدودیت منابع علل پایین‌بودن تعداد متوسط فیلم‌های به نمایش درنیامده در دوره دولت موسوی هستند.

معاون سینمایی، دوره مسئولیت	تعداد متوسط فیلم‌های به نمایش درنیامده در سال
مهدی کلهر (۱۳۶۰-۱۳۶۱)	۳.۵
فخرالدین انوار (۱۳۶۲-۱۳۶۸)	۱.۱۳
مهدی فریدزاده (۱۳۶۹-۱۳۷۰)	۵.۵
عزت‌الله ضرغامی (۱۳۷۱-۱۳۷۵)	۴.۴
سیف‌الله داد (۱۳۷۶-۱۳۷۸)	۷
محمدحسن پزشکی (۱۳۷۹-۱۳۸۰)	۹.۵
محمد مهدی حیدریان (۱۳۸۱-۱۳۸۳)	۱۴
محمد رضا جعفری جلوه (۱۳۸۴-۱۳۸۷)	۱۸
جواد شمع‌داری (۱۳۸۸-۱۳۹۱)	۶
حجت‌الله ایوبی (۱۳۹۲-۱۳۹۳)	۲

جدول ۲.۱ تعداد متوسط فیلم‌های به نمایش درنیامده در سال

چنان‌که در جدول ۲.۱ مشاهده می‌کنید دولت موسوی کم‌ترین متوسط فیلم‌های به نمایش درنیامده در سال (۱.۱۳ فیلم برای یک دوره هفت ساله) را داراست و دولت احمدی‌نژاد بالاترین آن را (سالانه به طور متوسط ۱۸ فیلم در یک دوره چهار ساله؛ یعنی ۷۲ فیلم در دوره معاونت جعفری جلوه). در دوره هاشمی در شرایط پس از جنگ این رقم اندکی افزایش می‌یابد؛ اما قیف سانسور و صدور مجوز، آن‌قدر گشاد نیست که رقم به نمایش درنیامده‌ها افزایش قابل توجهی پیدا کند. اما در دولت خاتمی کارگردانان با دست بازتری به فیلم‌سازی پرداختند و دولت مجبور می‌شد تحت فشار بیت رهبر و دستگاه‌های نظامی و قضایی آن‌ها را از نمایش محروم کند.

۲-۶ بالاخره عورت شبکه یک به نمایش درآمد، ده ثانیه و به اشتباه

شبکه اول تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی در برنامه صبح گاهی خود (۲۸ آذر ۱۳۹۲) بعد از حدود چهار دهه، چند ساز ایرانی را به مدت ده ثانیه به نمایش گذاشت. این بار آن‌ها را پشت گلدان، میز یا دکور پنهان نکرده بودند. از آن‌جا که تغییر سیاست‌ها در ایران از پیش با برنامه‌ریزی و شفافیت انجام نمی‌شود و در عمل باید این تغییر را دنبال کرد، بلافاصله بعد از این رخداد بسیاری از رسانه‌های فارسی‌زبان این واقعه را به معنی تغییر سیاست تلویزیون دولتی در مواجهه با موسیقی تلقی کردند؛ اما این خوش‌بینی دیری نپایید.

دو روز بعد، تهیه‌کننده برنامه تلویزیونی «صبح بخیر ایران» در مورد نمایش ساز از شبکه یک تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی می‌گوید: «این که برای چند ثانیه سازهای یک گروه موسیقی در تلویزیون به نمایش درآمد، اشتباه من بود و هیچ ربطی به مسئولان صداوسیما ندارد ... در حین اجرای برنامه، اشتباهی از سوی ما سازندگان برنامه روی داد و به مدت ۱۰ ثانیه تصویری از گروه موسیقی به همراه سازهایشان نشان داده شد. تصویری که از سازها روی آنتن تلویزیون رفت، ربطی به تغییر و تحول در نگاه و یا عملکرد سازمان صداوسیما ندارد.» (کیهان، ۱ بهمن ۱۳۹۲)



تصویر ۲۰۲ از موارد نادر نمایش ساز در تلویزیون دولتی

بدین ترتیب سازهای موسیقی همچنان به عنوان عورت تلویزیون دولتی مطرح هستند و عمل می‌کنند؛ اما نباید دیده شوند (معنای دقیق عورت، که هست و کار کرد دارد؛ اما از

آن شرمندگی وجود دارد و نباید دیده شود و دیده شدن آن به معنای بی‌آبرویی است). چرا ساز و ابزار آلات موسیقی عورت تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی است؟ آیا این عورت در همه شبکه‌ها به یک‌سان پنهان می‌شود؟ آیا دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی با هر چه اموری برخلاف دستورات شریعت را اشاعه می‌کند، به یک‌سان برخورد می‌کنند؟ چرا خشونت و خون‌ریزی، عورت تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی نیست؟

تناقض نمای شریعت و مصلحت

شریعت به معنای قول اکثر فقهای شیعه، موسیقی را اصالتاً حرام می‌داند؛ مگر آن که خلاف‌اش ثابت شود و نه بالعکس (حلال‌بودن موسیقی مگر این که خلاف شرع بودنش ثابت شود). علت آن منع موسیقی در سخن خداوند نیست؛ بلکه علت اصلی آن است که همانند همه امور دنیوی لذت‌بخش (سکس، رقص، شراب، ادبیات و هنر) باورمندان را از گرد روحانیون و دستگاه روحانیت می‌پراکند و به قول خامنه‌ای با مذاق اسلام، که همانا فهم نهاد روحانیت شیعه از متون دینی اسلام است، هم‌خوانی ندارد. از این جهت روحانیون شیعه با امور مربوط به آن نیز مخالفت می‌کنند. خمینی نمی‌خواست روحانیون را علیه حکومت تحریک کند و تنها در آخرین سال عمر خود فتوای حلال‌بودن آن را داد؛ اما خامنه‌ای به آن‌ها برای حفظ حکومتش نیاز دارد. از این رو هر دو با اعمال محدودیت بیش‌تر به روحانیون سنت‌گرا باج می‌داده‌اند.

اما بدون موسیقی دستگاه رادیو و تلویزیون دولتی نظام اسلام‌گرا همین حد شنونده و بیننده اندک را که دارد، از دست خواهد داد. بنابراین بعد از چند سال کش‌مکش در سال‌های ۵۷ تا ۶۷ که اول موسیقی به طور کامل قطع شد و بعد تنها صدای سازهای بادی شنیده می‌شد، ولی فقیه اجازه داد که موسیقی از رادیو و تلویزیون با هدف تبلیغات دینی و سیاسی، پخش شود اما اشاعه نشود.

سیاست‌های ممنوع و محدودکننده

به همین دلیل سیاست غالب این بوده است که:

۱. مدارس موسیقی تعطیل شوند و اصولاً دست‌بخش خصوصی برای آموزش موسیقی باز نباشد؛
۲. کلاس‌های موسیقی در مدارس بسته شوند؛
۳. ساخت و فروش و واردات ساز، اصولاً ممنوع و اگر نشد محدود باشد و

- اگر هم بازار زیرزمینی داشت واردات آن را خودی‌ها انجام دهند و به فروش برسانند؛
۴. اگر کسترها تنها برای برنامه‌های تبلیغاتی دولتی سرپا نگاه داشته شدند (تا حدی که فقط نمیرند و به کار تبلیغاتی در صورت نیاز بخورند)؛
۵. آلبوم‌های موسیقی به طور قطره‌ای مجوز انتشار بگیرند و اهالی موسیقی در فرآیند کسب مجوز زجر کشیده و دق‌مرگ شوند؛
۶. ارسال آلبوم و ساز ایرانی به خارج از کشور ممنوع باشد (مگر برای خودی‌ها و کسب درآمد برای خودی‌ها)؛
۷. کنسرت‌های موسیقی همه تعطیل باشند؛ مگر آن‌که یک گروه موسیقی و یک کنسرت به کار دستگاه سیاسی بیاید (به همین دلیل اکثر کنسرت‌ها علی‌رغم کسب مجوز دولتی به دستور نهادهای امنیتی و نظامی و انتظامی لغو می‌شوند)؛
۸. استودیوهای صدا به حالت نیمه‌تعطیل درآیند و عمدتاً به ضبط کارهای تبلیغاتی یا موسیقی فیلم رو کنند.

و در نتیجه اهالی موسیقی به گونه‌ای از فعالیت ممنوع باشند یا محدود شوند که نتوانند از این حرفه معیشت خود را بگذرانند.

به همین علت آموزش موسیقی به کنج‌خانه‌ها و تولید موسیقی به گاراژها و زیرزمین‌ها رفت. نظرات خمینی و خامنه‌ای برای راضی نگاه‌داشتن روحانیون عموماً موید و اعمال‌کننده این محدودیت‌هاست. اگر گشایش اندکی هم در این سال‌ها صورت گرفته - و بعد ادامه یافته یا متوقف شده - تحت تاثیر اقبال عمومی به موسیقی حتی در خانواده‌های مقامات حکومتی و دولتی و عدم امکان عملی اعمال محدودیت‌ها بوده است و نه تغییر سیاست‌ها. در این حوزه نیز پیشرفت‌ها به رغم خواست حکومت بوده و نه به دلیل خواست و اراده آن.

جایگزین کردن موسیقی با مداحی

در مقابل این همه فشار، جایگزینی برای موسیقی در نظر گرفته شد: مداحی، تواشیح‌خوانی و روخوانی قرآن. حکومت در چهار دهه گذشته همه‌گونه حمایت را با سالانه صدها میلیارد تومان بودجه از برنامه‌های مذهبی جایگزین به عمل آورده است. مداحان مشهور از دستگاه رهبری صله می‌گیرند و به پای ثابت برنامه‌های تلویزیون و رادیوی دولتی تبدیل شده‌اند. نهادهای حکومتی و دولتی نیز پرداخت‌های بالایی برای

مداحی و تواشیح خوانی (که جای پای در فرهنگ مذهبی ایرانی ندارد و صرفاً تقلید از اعراب است) و روخوانی قرآن دارند.

خشونت به هر شکل آن مجاز است؛ عشق و موسیقی ممنوع

تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی هر گونه سلاح سرد و گرم را به نمایش می‌گذارد و اداره‌کنندگان آن بر این باور نیستند که نمایش این سلاح‌ها اشاعه آن‌ها است. البته اسلام گرایان حاکم بر ایران با اشاعه خشونت مشکلی ندارند و می‌خواهند چشمان مردم را به صحنه‌های اعدام و قتل عادت دهند. آن‌ها همچنین صحنه‌های دل‌خراش انسان‌های کشته‌شده در بمب‌گذاری‌ها را به نمایش می‌گذارند (اگر فلسطینی یا اسرائیلی باشند با طرح یک طرف به عنوان قربانی و دیگری به عنوان محصول انتقام که از غسل برای اسلام‌گرایان شیرین‌تر است)؛ اما ساز را نشان نمی‌دهند. به همین ترتیب کشتن در تلویزیون دولتی نمایش داده می‌شود؛ اما نمایش بوسه حرام است.

یک بام و چند هوا

شبکه‌هایی که بیننده کمتری در داخل دارند (مثل شبکه تهران) یا شبکه‌هایی که برای مخاطب غیرایرانی یا ایرانی خارج از کشور پخش می‌شوند؛ (جام جم، العالم یا شبکه‌های انگلیسی و اسپانیایی زبان) پیش از این بارها ساز و برنامه‌های موسیقی را نشان داده‌اند؛ اما شبکه اول تلویزیون دولتی، که ارگان رسمی حکومت به شمار می‌آید، همیشه از این کار سر باز زده است. این رفتار شبکه اول به مخاطبان روحانی می‌گوید سیاست نظام محدودکردن و تعطیل کردن موسیقی است، به اهالی موسیقی می‌گوید دل‌شان را به برخی برنامه‌های تبلیغاتی خوش نکنند یا اگر می‌خواهند آهنگ آن‌ها از تلویزیون پخش شود باید چیزی هم برای ائمه شیعه یا خامنه‌ای بخوانند؛ (نگاهی بیندازید به مجموعه کارهای بنیامین) و به مردم هم می‌گوید که فرهنگ مرگ‌باوری و تمرکز بر ماتم و عزاداری قرار نیست در جمهوری اسلامی تغییر کند. مردم باید با خواست‌های حکومت بسازند و بسوزند.

آیا واقعا اشتباه بود؟

در اشتباهی بودن پخش ساز هم جای تردید وجود دارد؛ چون مسئولان پخش می‌توانند بخش‌های غیرمطلوب را از برنامه‌ها خارج سازند، بالاخص در موضوعاتی که حساسیت ویژه بر روی آن‌ها وجود دارد. در برخی از موضوعات نیز مدیران رادیو و تلویزیون

دولتی بر اساس مصالح سیاسی تصمیم می‌گیرند. عزت‌الله ضرغامی رئیس پیشین رادیو و تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی به تصریح از این تصمیمات سیاسی تحت عنوان اجتهاد خودش سخن می‌گوید: «من همیشه معتقد به اجتهاد رسانه‌ای بودم و معتقدم در رسانه ملی، مدیر باید چارچوب را بشناسد و اجتهاد کند. گاهی اوقات جز رئیس سازمان صداوسیما، هیچ‌کس شرعی بودن یا نبودن یک اقدام را نمی‌داند. وقتی در مسابقات والیبال جهانی، بازی ایران با کشورهای بزرگ پخش می‌شد، تشخیص می‌دادیم برخی از نکات نظارتی را مورد اغماض قرار دهیم، چون اصل بازی برای مردم خیلی مهم بود. اما در مورد بازی آمریکا و آرژانتین که بازی خیلی مهمی بود و نتیجه آن تکلیف صعود ما را مشخص می‌کرد، چنین اغماضی را نمی‌توانستیم انجام دهیم و حجت شرعی برای پخش نامناسب تماشاگران نداشتیم. ما شبکه HD را راه‌اندازی کردیم که مسابقات ورزشی را با کیفیت بهتر ببینند. یک بار شبکه سه در حال پخش یکی از مسابقات ورزشی بود و من این مسابقه را تماشا می‌کردم. در ذهن خودم، این مسئله را تجزیه و تحلیل کردم و وظیفه شرعی خودم را در نظر گرفتم. بدین ترتیب، اعلام کردم که شبکه سه آن مسابقه را پخش، اما شبکه HD پخش این مسابقه را قطع کند. وقتی مردم مشاهده کردند که پخش این مسابقه از شبکه HD قطع شد؛ شبکه سه را تماشا کردند. کسی نمی‌دانست که دقیقاً چه بود؛ اما من دیدم که تصاویر در حال پخش، تصاویر نامأنوسی در جمهوری اسلامی ایران است و برای پخش آن‌ها در شبکه HD با رزولوشن و کیفیت بالا مجوز ندارم؛ یعنی بین خودم و خدای خودم، مجوزی نمی‌دیدم و به همین دلیل، جلوی آن را گرفتم.» (نشریه مثلث، فروردین ۱۳۹۴)

۷-۲ دوازده پیشنهاد به زنان ایرانی برای اظهار نظر در دستگاه‌های تبلیغاتی

شما یک زن هستید و می‌خواهید در دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی اظهار نظر کنید، یا مطلبی را منتشر سازید، با این فرض که به علت ناشناخته یا کم‌شناخته بودن و عدم اظهار نظر انتقادی هنوز جزء فهرست سیاه قرار نداشته باشید. چه نکاتی را باید لحاظ کنید تا اول این که بگذارند اظهار نظرتان را انجام دهید و دوم آن که این امکان از شما برای بار دوم گرفته نشود؟ این نکات را در دوازده مورد خلاصه کرده‌ام.

۱. حرف خودتان را رک و صریح و بدون پرده‌پوشی بیان نکنید. به جملات حافظ

و سعدی یا رهبران جمهوری اسلامی اتکا کنید. هرگز از طنزپردازان

ایرانی مثل عبید زاکانی یا شعرای معاصر مثل فروغ، شاملو و اخوان

نقل قولی نیاورید. از اندیشمندان غیرایرانی هرگز جمله‌ای را نقل نکنید.

حتما به سخنان و رفتارهای زنان مبارز در کشورهای دیگر یا جنبش‌های

آن‌ها اشاره‌ای نکنید. از کلماتی مثل بهشت و مادر غفلت نکنید. خود

را به عنوان زنی مطیع در برابر شوهر و دیگر مردان خانواده نشان دهید؛

۲. از بزرگی و عظمت ایران و اسلام سخن بگویید. بگویید مردم ایران چقدر

بزرگ هستند و چقدر به دنیا خدمت کرده‌اند. هر چه بیش‌تر از ایرانیان

و مسلمانان تعریف کنید، امکان دعوت شما برای برنامه‌های بعد بیش‌تر

می‌شود؛

۳. هرگز واژه برابری جنسی یا تبعیض را در سخن و نوشته خود نیاورید. مقامات

جمهوری اسلامی از شنیدن این واژه‌ها کھیر می‌زنند. اگر از نابرابری‌ها

هم می‌خواهید شکایت کنید، از نابرابری میان مردان یا نابرابری در

برخورد با زنان سخن بگویید؛ بگویید که مردان باید با چند همسر خود

به عدالت رفتار کنند؛

۴. هرگز سخن خود را با پرسش به پایان نرسانید. این را به معنای طلب‌کاری و

پرویی شما خواهند گرفت. توجه داشته باشید زن ایده‌آل در جمهوری

اسلامی زن مطیع و سربه‌راه است. سوالات خود را به مردان بدهید تا

مطرح کنند تا حساسیت روحانیون و سیاست‌مداران را برنیزگیزید؛

۵. اگر در مصاحبه رادیویی و تلویزیونی هستید و طرف دیگر یا مصاحبه‌کننده

سخنان بی‌حساب و متناقض گفت مواظب باشید صدای تان بلندتر از

آن‌ها نشود. این را به معنی آپارتی و آکله بودن شما خواهند گرفت و

دیگر دعوت نخواهند شد؛

۶. از شما انتظار نمی‌رود بیرون از دایره خانه‌داری و بچه‌داری اظهار نظری کنید. اگر هم اظهار نظری در غیر از این موضوعات کردید، نشان دهید که دارید پا را از گلیم‌تان بیرون می‌گذارید و لحنی معذرت‌خواهانه اتخاذ کنید. سعی کنید نشان دهید که حد و حدود زنان در شریعت و جمهوری اسلامی را می‌فهمید و اگر آن را نقض می‌کنید از این کار شرم‌منده هستید یا در مقام تظلم است که این کار را می‌کنید؛

۷. مدام معذرت‌خواهی کنید تا مردان تصور نکنند طلب‌کارید. مدام کلماتی را به زبان بیاورید که علامت دهید جای خود را در جامعه (شهروند درجه‌چندم) می‌دانید و اگر فرصتی برای اظهار نظر شما فراهم شده از سر لطف بوده است. از مقامات و مردم مدام تشکر کنید به این دلیل که هنوز می‌توانید نفسی بکشید یا لقمه‌نانی به دست آورید. از خدا و پیامبرانش نیز تشکر کنید، به جایی بر نمی‌خورد؛

۸. در اکثر مواقع سکوت پیشه کنید. تا از شما سؤالی نکرده‌اند، سخن نگویند. سعی کنید میزان سخن گفتن‌تان نیم مردانی باشد که در جلسه حضور دارند. توجه داشته باشید که اکثر روحانیون و پیروان آن‌ها عقل شما را نیم مردان می‌دانند و برخی اصولاً شما را عاقل نمی‌دانند و سخنان شما را جدی نمی‌گیرند؛

۹. بهترین مسیر شما برای حضور در عرصه عمومی شوهر، برادر و پدر شما هستند. سعی نکنید به تنهایی و با اتکا به خود اقدام کنید. زنان موفق در جمهوری اسلامی را مردان خویشاوند خود منصوب کرده و به جایی رسیده‌اند (مثل زن شهردار تهران یا زن وزیر امور خارجه دولت احمدی‌نژاد). اگر مطلبی دارید به مردان خانواده بدهید تا برایتان به نشریه یا سایتی برای انتشار بدهند. تلاش نکنید شخصیت و هویت مستقلی داشته باشید. این شخصیت و هویت مستقل نه تنها کمک چندانی به شما نمی‌کند؛ بلکه در اکثر موارد به ضرر شماست؛

۱۰. مستقیماً به سراغ مطالبات زنان نروید. بالاخص اصلاح‌طلبان با این کار شما مخالف هستند و جا می‌خورند. همیشه در رسانه‌ها و مجامع اصلاح‌طلبان اعتراف کنید که مطالبات زنان مثل پوشش اختیاری، برابری اجتماعی، مقابله با خشونت خانگی و حقوق سیاسی زنان، جنبه ثانوی دارند و نباید بدان‌ها اولویت بخشید. خود را با مطالبات مردان در این‌گونه تشکل‌ها هماهنگ کنید تا زیر سایه آن‌ها بتوانید حضور اندکی داشته

باشید. توجه کنید که حضور اندک همیشه بهتر است از عدم حضور؛
 ۱۱. انتقادی از مردم یا حکومت به زبان نیاورید. انتقاد از حکومت و سیاست‌های
 آن پایان حیات سیاسی و اجتماعی شماست. حتی در حوزه کارشناسی
 خود سخنی انتقادی به زبان نیاورید. این را به معنای زبان‌درازی شما
 خواهند گرفت؛

۱۲. حتی اگر در زندگی روزمره چادر سیاه نمی‌پوشید، برای نشستن در برابر
 دوربین با چادر سیاه ظاهر شوید. رهبران جمهوری اسلامی چادر سیاه
 را حجاب برتر می‌دانند و این کار شما شانس حضور دوباره شما را
 تقویت می‌کند.

۲-۸ مدیران مسئول و سردبیرانی که مرا حذف کردند

از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۹۷ که مشغول نوشتن و گفتن برای رسانه‌های فارسی‌زبان به عنوان تحلیلگر آزاد بوده‌ام، کارهایی با رسانه‌ها داشته‌ام که بنا به قرارداد به پایان رسیده، یا آن نشریات و سایت‌ها بسته شده‌اند (کیان، آبان، نشاط، خرداد، عصر آزادگان، ایران فردا، جامعه سالم، نامه و لوح که اکثراً به تیغ حکومت گرفتار آمدند)؛ اما مدیران مسئول و سردبیرانی هم بوده‌اند که مرا از ادامه گفتن و نوشتن در رسانه تحت مدیریت خود، با اتکا به مقامی که داشته‌اند، بدون پایان قرارداد باز داشته‌اند. ذیلاً فهرستی از آن‌ها را صرفاً برای اطلاع‌رسانی و ثبت در تاریخ ممانعت از آزادی بیان در رسانه‌های فارسی‌زبان ارائه می‌دهم:

۱. سردبیر مجله هنرهای زیبا که بعد از عذر مرا خواستن، بسته شد (در آن نشریه مطلبی در باب آسیب‌شناسی هنر دینی نوشتم که مورد پسند مرتضی آوینی نبود و با فشار وی عذر مرا خواستند؛ نام سردبیر محترم با عرض پوزش یادم نیست؛ موضوع مربوط می‌شود به بیش از سی سال پیش)؛
۲. مهدی فیروزان: مدیر مسئول و سردبیر مجله سروش وابسته به سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی (در نیمه دوم دهه شصت در سروش نویسنده آزاد بودم، بدون کار تمام‌وقت و کارمندی در آن نشریه)؛ فیروزان به علت ره‌یافت انتقادی من به روندهای اجتماعی و فرهنگی به کارم خاتمه داد؛
۳. کریم زرگر مدیرمسئول مجله گزارش فیلم؛ پس از چهار شماره عذر من و سردبیر مجله را خواست؛ او تحت فشار وزارت ارشاد عطاءالله مهاجرانی بود که مرا از هرگونه نوشتن در هر نشریه‌ای باز دارد؛ مهاجرانی به این هم اکتفا نکرد و در یادداشت روزنامه‌ای اطلاعات خود، مرا بی‌دین اعلام کرد تا دیگر نتوانم در فضای رسانه‌ای داخل کشور کار کنم. البته قبل از اعلام وی خودم به همه دوستان اعلام کرده بودم که از سال ۱۳۶۸ دیگر فردی دین‌دار نیستم؛
۴. محمد موسوی‌خوینی‌ها مدیرمسئول روزنامه سلام: پس از اعلام عدم انتشار مطالب من مدتی به اسم مستعار به خواسته ابراهیم اصغرزاده مطالبی در روزنامه سلام داشتم، اما به‌زودی از همان‌ها هم جلوگیری شد؛ چون من بی‌دین بودم و دوستان اداره‌کننده دین‌دار؛ من با کلیت نظام مشکل

داشتم و آن‌ها با یک بخش آن؛ حدود یک دهه بعد روزنامه سلام بسته شد؛

۵. یکی از سردبیران سایت بی‌بی‌سی (نامش را به من نگفتند) پیش از جنبش سبز: من با آن‌ها همکاری نداشتم اما وقتی یکی از همکاران آنجا مطلبی را از من خواست پس از نوشتن با رد ایشان مواجه شد؛ ظاهراً افرادی صاحب نفوذ در بی‌بی‌سی نمی‌خواستند نام منتقد صریح اللهجه جمهوری اسلامی در بی‌بی‌سی بیاید. با همین تجربه وقتی یکی از همکاران جرس، پیش از توقف این سایت، درخواست مصاحبه‌ای از من کرد، بدو گفتم که مطمئنم جرس مصاحبه با من را منتشر نمی‌کند و او وقتش را تلف نکند؛ در سال ۲۰۱۲ نیز برای مدتی در سایت بی‌بی‌سی فارسی می‌نوشتیم؛ اما با بهانه کمبود بودجه عذر مرا خواستند؛

۶. کوروش عرفانی، مدیر اجرایی سابق تلویزیون اندیشه، پس از آن که مدیریت این تلویزیون را بر عهده گرفت، با بهانه‌هایی به دنبال حذف برنامه من بود و بالاخره با ادامه آن موافقت نکرد. اما پس از رفتن وی برنامه‌های هفتگی من در آنجا دوباره آغاز شد؛

۷. محمدرضا نیک‌فر سردبیر سایت رادیو زمانه: من با نیک‌فر اختلافات فکری بنیادی دارم؛ من یک لیبرال دموکراتم و او یک سوسیال دموکرات؛ من نظام سرمایه‌داری و ایالات متحده را یک نیروی خیر در عالم می‌بینم و او نیرویی شر (برای روشن‌شدن این موضوع نگاه کنید به مطالب ضدآمریکایی سایت زمانه بدون آن که کسانی دیدگاه مقابل را منعکس سازند)؛ من معتقدم که وقتی دو مطلب علیه نوشته فردی گذاشته شد (به دلیل مقصردانستن حماس در جنگ علیه اسرائیل) او هم باید بتواند پاسخ دهد؛ اما نیک‌فر از گذاشتن پاسخ من به دو نوشته چپ‌های ضداسرائیلی استنکاف می‌کرد و سبک پاسخ مرا نمی‌پسندید. در نهایت پاسخ مرا با اصرار من منتشر کرد؛ اما به همکاری من با رادیو زمانه خاتمه داد (بعد از حدود یک سال همکاری). این قطع همکاری در حالی صورت گرفت که نیک‌فر ده‌ها مطلب مرا در دوران همکاری رد کرده بود و من اعتراضی نداشتم؛ چون حق سردبیر یک رسانه می‌دانم که مطلبی را رد یا قبول کند (اما حق سلاخی و سانسور را بدون جلب موافقت نویسنده به سردبیر نمی‌دهم). در نهایت ماجرای

برخورد یک‌طرفه سایت با مسئله اسرائیل و حماس (مطالب یک‌طرفه ضداسرائیلی) به پایان کار من در این سایت انجامید؛ مایه تأسف است که سایتی که با بودجه دول و نهادهای اروپایی و آمریکایی (کانادا) اداره می‌شود، در اختیار کسانی قرار گرفته که بدون قدرشناسی گرایش ضدغربی را در پیش گرفته‌اند؛

۸. محمد منظرپور سردبیر تلویزیون صدای آمریکا، وقتی که در یک برنامه خبری (۷ سپتامبر ۲۰۱۴) داعش و جمهوری اسلامی را ماهیتا یکی دانستم (بعد از حدود ۷ سال حضور یافتن گاه‌گاهی در برنامه‌های مختلف این شبکه به عنوان تحلیلگر آزاد)؛

۹. نِداد بجیع، معاون سردبیر رادیوی اروپای آزاد، پس از آن که در یک مقاله در کیهان لندن از سیاست‌های رادیو فردا در عدم رعایت توازن در مهمانان و یادداشت‌نویسان و سنگینی کفه به نفع اسلام‌گرایان و چپ‌ها انتقاد کردم. البته او خواندن به زبان فارسی را نمی‌داند و فرد یا افرادی در رادیو فردا به او گزارش داده بودند.

نشریات و سایت‌های بسیاری هم بوده‌اند که کار من با آن‌ها متوقف شده است به دلیل این که خودم به‌شخصه بعد از مدتی تصمیم گرفته‌ام با آن‌ها همکاری نداشته باشم.

نقض آزادی بیان، پیام مشخصی را انتقال می‌دهد

بر این باورم که مسئولان یک رسانه می‌توانند در انتخاب همکاران یا نویسندگان یا تحلیلگران تصمیم بگیرند؛ اما وقتی افرادی را به عنوان همکار انتخاب می‌کنند یا کسی را که مشغول همکاری است به دلیل سخنان، نوشته‌ها و باورهایش حذف می‌کنند، در واقع دارند به مخاطبان و مدیران خود پیام مشخصی را انتقال می‌دهند. به عنوان مثال وقتی محمد منظرپور بعد از بیان دیدگاهم از طریق یکی از کارکنان به اطلاع من می‌رساند که دیگر نمی‌توانم در صدای آمریکا حضور یابم (در لیست سیاه هستم)، دارد به مدیران خود این پیام را می‌دهد که کسی که خواستار عدم همکاری ایالات متحده و جمهوری اسلامی در برخورد با داعش است (نه حرف من بلکه لازمه سخن من) را کنار گذاشته است. او به مقامات جمهوری اسلامی نیز خواسته یا ناخواسته پیام می‌دهد که ببینید «کسی را که چهار دهه است به طور بی‌وقفه به نقد سیاست‌های شما پرداخته به دلیل هم‌سان‌دانستن شما و داعش از صدای آمریکا حذف کردیم».

۳- علیه رسانه‌ها

۳-۱ علیه سینما

تنها تحولات یک سال سینمایی از بهمن ۸۹ تا بهمن ۹۰، به عنوان نمونه‌ای از الگوی رفتار حکومت، از پنج جهت قابل توجه بودند: تضعیف نهادهای مدنی در این حوزه؛ محدود کردن فعالیت‌های تبلیغاتی فیلم‌هایی که قرار نیست چندان مورد توجه مردم قرار گیرند؛ قلع و قمع مستندسازان مستقل؛ تداوم اسلامیزه‌سازی و تداوم ایجاد خلل در حضور جهانی سینمای ایران. آنچه در همه این موارد مشترک است عزم جزم حکومت در ایجاد اختلال علیه فعالیت‌های سینماگران است.

شورای عالی سینما (سازمان نظام صنفی سینمایی) علیه خانه سینما؛ نهادهای مدنی تحت محاصره

در سومین جلسه شورای عالی سینما (تاسیس شده در دی ۱۳۸۹) با حضور احمدی‌نژاد تشکیل سازمان نظام صنفی سینمایی کشور به تصویب رسید و مقرر شد مصوبه آن با امضای رئیس جمهور ابلاغ شود. (واحد مرکزی خبر، ۸ تیر ۱۳۹۰) با وجود خانه سینما (تاسیس شده در سال ۱۳۷۲) این سازمان چه نقشی را قرار بود ایفا کند؟ دولت احمدی‌نژاد و حکومت خامنه‌ای، که سیاست‌های فرهنگی چنین دولتی را تایید می‌کند، چه برنامه‌ای برای نهادهای حوزه سینما داشتند؟ هدف؛ برچیده شدن اصناف سینما و محل گردهمایی آن‌ها یعنی خانه سینما بوده است. یکی از شواهد این سیاست، واگذاری بخشی از اختیارات شورای صدور پروانه ساخت به اتحادیه تهیه‌کنندگان (اتحادیه‌ای

دولتی) بود که خارج از چارچوب خانه سینما شکل گرفته بود. برای آن‌که این اقدامات کودتایی و تضعیف‌کننده علیه خانه سینما، به عنوان تنها مجمع گردآمدن اصناف سینمایی با تشویق‌هایی نیز برای مشارکت‌کنندگان در سازمان جدید و بدیل همراه شود، در شورای عالی سینما مقرر شد:

۱. از محل یارانه‌های اختصاص‌یافته به حوزه سینما در بودجه سال ۹۰ از ساخت و نمایش آثار هنری حمایت شود؛
۲. صندوق بیمه فرهنگ و هنر، که سرمایه اولیه آن قرار است از سوی معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور تأمین شود، تشکیل شود؛
۳. قوانین حوزه سینما و تأثیر بازنگری و با سامان‌دهی دوباره در غالب لایحه‌ای از سوی دولت به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد شود؛
۴. بودجه ساخت پردیس سینمایی تهران با هدف احداث کاخ جشنواره‌های سینمایی تأمین شود؛
۵. آیین‌نامه‌ای برای اختصاص ۱۵ درصد ظرفیت صندلی‌های سینماهای نمایش‌دهنده هر فیلم سینمایی با اختصاص یارانه به صورت رایگان در اختیار افراد تنظیم شود؛
۶. تدابیری برای گسترده‌تر شدن دایره معافیت‌های گمرکی حوزه سینما در نظر گرفته شود.

همه سیاست‌های فوق در جهت موازی‌سازی برای کارکردهای خانه سینما و تشویق سینماگران برای رهاکردن آن بود.

در نهایت شورای عالی سینما (عمدتاً متشکل از اعضای هیئت اسلامی هنرمندان که دو دهه است با خانه سینما مخالف بوده‌اند) به انحلال خانه سینما رأی داد. اعلام رسمی این انحلال با توافق وزیر ارشاد انجام شد و دستور آن نیز از سوی دبیر هیئت رسیدگی به امور مراکز فرهنگی وزارت ارشاد ابلاغ شد (ایسنا، ۱۳ دی ۱۳۹۰). طرح دولت آن بود که صنوف موجود زیر نظر سازمان سینمایی فعالیت کنند که بعداً به هویت تازه‌ای به نام «کارگروه سامان‌دهی صنوف سینمایی ایران» واگذار شد. منصوبان دولت در این شورا در پی جمع کردن بساط نهادهای مدنی بوده‌اند: «بهتر است [اعضای خانه سینما] به جای متوسل شدن به زور و فعالیت‌های غیرقانونی، مشکلات خود را حل و مدیریت نتوان‌شان را جمع کنند.» (احمد نجفی، الف ۱۰ دی ۱۳۹۰)

اقدام دیگر علیه خانه سینما، شکایت دولت از این تشکیلات به قوه قضائیه بود. وزارت

ارشاد از قوه قضائیه خواست تا اساس نامه خانه سینما را به دلیل برخی تغییرات باطل کند. وزارت ارشاد سهم سه درصدی خانه سینما از فروش بلیط را ماه‌هاست به این تشکیلات نمی‌پردازد. خانه سینما بالاخص پس از حمایت از مستندسازان بازداشتی، شدیداً تحت فشار دولت واقع شد. شورای فرهنگ عمومی نیز خانه سینما را غیرقانونی اعلام کرد؛ (فارس، ۷ دی ۱۳۹۰) اما این اقدامات اهالی خانه سینما را به زانو درنیاورده است. شش صنف از صنوف عضو (کانون تدوین گران سینمای ایران، انجمن تهیه کنندگان سینمای مستند ایران، انجمن مستندسازان سینمای ایران، کانون کارگردانان سینمای ایران، انجمن فیلم‌برداران سینمای ایران و کانون آهنگ‌سازان سینمای ایران) در واکنش به اقدامات ایذایی دولت شرکت خود در جشنواره فجر را منوط به رفع تضییقات قضایی علیه خانه سینما کردند (فارس، ۶ دی ۱۳۹۰). اقدامات دولت علیه خانه سینما با توجهاتی مثل فقدان شرایط ایدئولوژیک (مثل دارابودن تقوی) برای اعضای هیئت‌مدیره یا حمایت خانه سینما از مستندسازان بازداشت‌شده همراه بوده است.

بازداشت مستندسازان

بازداشت جمعی از مستندسازان سینمای ایران به اتهام واگذاری حق پخش آثارشان از تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی، با سه هدف صورت پذیرفت:

۱. قطع ارتباط کامل تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی با داخل کشور (در حالی که این شبکه خبرنگاری در داخل کشور ندارد و هر کس با این شبکه مصاحبه کند دیر یا زود بازداشت می‌شود، مثل حسن فتحی)؛
۲. محدود کردن فعالیت مستندسازی به خودی‌ها و صرفاً از مجرای نهادهای دولتی؛
۳. در درازمدت، تعطیلی ساخت آثار گزارشی در مورد جامعه ایران. حکومت جمهوری اسلامی صرفاً در پی استفاده از ابزارهای رسانه‌ای برای تبلیغات سیاسی است و مستندسازی نه تنها چهره‌هایی از جامعه ایران را به نمایش می‌گذارد؛ بلکه در یک چارچوب مقایسه‌ای تبلیغاتی‌بودن آثار تولیدشده در بخش دولتی را عیان می‌کند.

ممنوعیت فرش قرمز

مقامات وزارت ارشاد از یک‌سو اعلام می‌کنند که «ما با هرگونه فعالیت تبلیغاتی که منجر به افزایش فروش فیلم‌ها شود، موافقیم و از این رویکرد حمایت می‌کنیم.»

اما از سوی دیگر از نمایش فیلم برای اهالی رسانه و افتتاح آن با حضور بازیگران و دست‌اندرکاران جلوگیری می‌کنند: «از برگزاری مراسم فرش قرمز مغایر با فرهنگ ایرانی و کپی‌برداری از غربی‌ها جلوگیری می‌شود.» (علیرضا سجادی‌پور، مدیر کل اداره نظارت و ارزش‌یابی وزارت ارشاد، مهر، ۲۹ آبان ۱۳۹۰) بنا به روال موجود قاعدتا نباید ممانعتی برای برنامه‌های تبلیغاتی باشد: «مدیران سالن‌های سینمایی ریز برنامه‌های خود را در برگزاری هر مراسمی به ارشاد اعلام می‌کردند و در صورت موافقت، مجوز لازم صادر می‌شد. هم اکنون نیز ما با برگزاری مراسم رونمایی یا افتتاحیه فیلم‌ها در گرفتن مجوزها مشکلی نداریم.» (علیرضا سجادی‌پور، مهر، ۱ آذر ۱۳۹۰)

تداوم سیاست اسلامی‌سازی

در چهار دهه گذشته مهم‌ترین ابزار مقامات جمهوری اسلامی برای اسلامی‌کردن سینما، ممیزی بوده است. علی‌رغم چهار دهه سانسور هنوز میان پانزده تا هفتاد دقیقه از برخی فیلم‌ها بعد از اخذ مجوز فیلم‌نامه و صدور پروانه ساخت، مشمول سانسور می‌شود؛ بسیاری از فیلم‌ها در مرحله بلاتکلیفی قرار می‌گیرند، برخی نیز مهر مشروط می‌گیرند که مورد آخر در سینمای ایران تازگی دارد. (خبرگزاری مهر، ۲۰ دی ۱۳۹۰) مدیر اداره نظارت و ارزش‌یابی (همان اداره سانسور) این میزان ممیزی را شایعه خواند؛ (ایسنا، ۲۴ دی ۱۳۹۰) اما در همان مصاحبه از موارد ممیزی نیمی از فیلم‌های بخش مسابقه جشنواره فجر سخن گفت. گویی نه سینماگران و نه مقامات در یک دوره چهار دهه‌ای نتوانسته‌اند یکدیگر را قانع سازند: نه مقامات می‌پذیرند که سلیقه‌ها و چارچوب‌های تنگ آن‌ها کار نمی‌کند و نه فیلم‌سازان می‌خواهند زیر بار این محدودیت‌های اعمال‌ناشدنی و ناپذیرفتنی بروند؛ نه فیلم‌سازان می‌توانند با وحدت‌نظر در برابر ممیزی قد علم کنند و نه حکومت می‌تواند یک‌به‌یک و یک‌باره سلیقه‌اش را به فیلم‌سازان تحمیل کند.

پس از گذشت چهار دهه از تصفیه‌ها و وارد کردن خودی‌ها به سینمای کشور هنوز مقامات جمهوری اسلامی معتقدند که سینمای ایران همانند سینمای هالیوود آلوده است. برای رفع این آلودگی چهار دهه است که تلاش می‌شود فضای سینما نیز اسلامیزه شود. اسلامیزه کردن سینما نیز نه با مبارزه با رانت‌خواری و امتیازجویی و روابط خویشاوندی؛ بلکه با درست کردن حجاب بازیگران زن و کاستن از آرایش آن‌ها و ممنوعیت چاپ عکس بازیگران زن مورد علاقه جوانان در روی جلد نشریات سینمایی و ممانعت منتقدان از ساختن فیلم محقق می‌شود. عدم موفقیت این سیاست‌ها در عین دست‌به‌دست‌شدن قدرت میان اسلام‌گرایان، آن‌ها را به فحاشی و توهین (مثل فاحشه‌خواندن بازیگران زن از سوی جواد شمقدری و عدم محکومیت آن از سوی مقامات کشور) کشانده است.

هنوز پس از چهار دهه مقامات جمهوری اسلامی در پی نمونه‌سازی آثار مورد پسند خود (اسلامی و ارزشی) برای بسط و پیشبرد سینمای اسلامی هستند. فیلم‌سازان طراز مکتب جمهوری اسلامی که اکنون نسل پنجم آن‌ها به میدان وارد شده‌اند (نسل اول، محمدعلی نجفی با سربداران و محسن مخملباف با استعاده، توبه نصوح و دو چشم بی‌سو؛ نسل دوم با فیلم‌سازان اوایل جنگ مثل رسول ملاقلی‌پور با نینوا، افق و پرواز در شب؛ نسل سوم با ابراهیم حاتمی‌کیا با دیده‌بان و مهاجر، جمال شورجه با روزنه، احمدرضا درویش با آخرین پرواز و آذرخش و کمال تبریزی با عبور؛ نسل چهارم با داود میرباقری با آدم‌برفی و مجید مجیدی با رنگ خدا، باران و سیف‌الله داد با زیر باران؛ و نسل پنجم با محمد نوری‌زاد با شاهزاده ایرانی و مسعود ده‌نمکی با اخراجی‌ها) هنوز نتوانسته‌اند سینمای ایده‌آل جمهوری اسلامی را خلق کنند تا بقیه از روی دست آن‌ها بسازند. هر نسل برای نسل بعدی طاغوتی و ضدانقلابی و ضد ولایت فقیه شده‌اند؛ تا به راحتی علیه آن‌ها کودتا شده و جای آن‌ها گرفته شود. در سال ۱۳۹۰ تلاش شد یک جبهه قند به عنوان سینمای نمونه به فیلم‌سازان وطنی فروخته شود.

تداوم کاهش حضور بین‌المللی

اسلام‌گرایان ضدغرب هیچ‌گاه با حضور بین‌المللی سینمای ایران موافق نبوده‌اند. آن‌ها جشنواره‌های جهانی را بخشی از دستگاه فرهنگی استکبار جهانی یا امپریالیسم و سینماگران ایرانی مشارکت‌کننده در آن‌ها را عامل دشمن یا ساده‌دل و مرعوب معرفی می‌کنند. با تداوم سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد در بخش فرهنگ، حضور رسمی و بی‌هزینه سینماگران مقیم داخل و موفقیت فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی در سال ۱۳۹۰ نیز سیر افولی داشت. موفقیت جدایی نادر از سیمین بخشی از این سیر افولی را مغفول گذاشت.

این موفقیت تا حدی بوده است که مقامات سینمایی که پذیرش یک فیلم ایرانی در نامزدهای اسکار را نشانه توطئه خاصی قلمداد می‌کرده‌اند، این بار عدم پذیرش محتمل را نشانه دشمنی استکبارخواندند: «انتخاب یا عدم انتخاب این فیلم، نشانه سیاست‌های نظام حاکم آمریکا به ایران است که می‌خواهند چه سیگنال‌هایی را بدهند. فکر می‌کنم اگر بخواهند دشمنی‌های‌شان را ادامه دهند یا تشدید کنند، جدایی نادر از سیمین را انتخاب نمی‌کنند.» (جواد شمقدری، معاون سینمایی وزارت ارشاد، تابناک، ۴ دی ۱۳۹۰) آیا با انتخاب این فیلم به عنوان یکی از نامزدها مقامات ایرانی می‌پذیرند که امپریالیسم با سینمای ایران دشمنی ندارد؟

۲-۳ علیه مطبوعات

چرا در دو دهه هشتاد و نود خورشیدی تیراژ روزنامه‌ها ۳.۵ برابر کاهش یافت با توجه به این که جمعیت کشور حدود ۱۴ میلیون نفر از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۳ افزایش داشت؟ بنا به گفته معاون مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی «دولت قبلی عشق به ارائه آمارهای دروغین داشته و تیراژ مطبوعات یک میلیون است که ۲.۵ میلیون اعلام شده است.» (مهر، ۸ مهر ۱۳۹۳) بنا به گفته عیسی سحرخیز، مدیر کل مطبوعات داخلی در دوران مهاجرانی، تیراژ روزنامه‌ها در آن دوره ۳.۵ میلیون بوده است. (رادیو زمانه، ۱۲ فروردین ۱۳۸۸)

البته در ایران هرجا سوبسید دولتی در کار باشد، پای فساد و دروغ‌گویی به میان می‌آید. روزنامه‌هایی که چاپ‌خانه دارند می‌توانند به راحتی به دولت دروغ بگویند و تیراژ خود را پنهان کنند. روزنامه‌هایی نیز که چاپ‌خانه ندارند در تبانی با چاپ‌خانه‌ها تیراژ را بالاتر اعلام می‌کنند و هر دو سهمی از کاغذ و دیگر ابزارها و مواد سوبسیدی می‌برند. بدین ترتیب باید حدود ۳۰ تا ۵۰ درصد از ارقام بالا کاست تا به رقم واقعی رسید. با فرض تداوم وضعیت دروغ‌گویی در چهار دهه گذشته در مورد تیراژها می‌توان به نسبت ارقام فوق باور داشت و نتیجه گرفت که تیراژ روزنامه‌ها در دو دهه هشتاد و نود خورشیدی ۳.۵ برابر کاهش یافته است. تعداد نشریات در حال انتشار حدود ۲۶۰۰ است. (معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد، همشهری، ۲۲ مهر ۱۳۹۲) از این تعداد حدود ۱۰۰ تای آن‌ها روزنامه هستند. بدین ترتیب تیراژ متوسط روزنامه‌ها حدود ۱۰ هزار نسخه به روایت رسمی است؛ اما تیراژ متوسط واقعی باید حدود ۵ تا ۷ هزار بوده باشد. تیراژ متوسط روزنامه‌ها در سال ۱۳۷۸ نیز به روایت رسمی (برای ۵۰ روزنامه در آن دوره) حدود ۷۰ هزار و تیراژ واقعی متوسط باید چیزی در حدود ۳۵ تا ۵۰ هزار بوده باشد. اکنون پرسش این است که چرا در ۱۵ سال مذکور تیراژ روزنامه ۳.۵ برابر کاهش یافته است، با توجه به این که جمعیت کشور از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۳ حدود ۱۴ میلیون نفر افزایش داشته است؟

اینترنت

عامل اینترنت نقشی اساسی در کاهش تیراژ روزنامه‌ها در همه جای دنیا داشته است. اما ایران را نمی‌توان با کشورهای توسعه‌یافته از این جهت مقایسه کرد به دو دلیل:

۱. سرعت اینترنت در ایران همیشه اندک بوده و تجربه دسترسی به سایت‌های خبری را به تجربه‌ای زجرآور تبدیل کرده است. از این جهت افراد روزنامه‌خوان، اگر روزنامه

مناسب در اختیار آنها باشد، ترجیح می‌دهند روزنامه کاغذی را بخوانند تا روزنامه مجازی را؛

۲. میزان دسترسی به اینترنت در ایران قابل مقایسه با دسترسی به اینترنت در کشورهای توسعه‌یافته (بالای ۹۰ درصد) نیست. ضریب نفوذ اینترنت به بیان وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات حدود ۵۰ درصد است (فارس، ۳۰ مرداد ۱۳۹۳) اما تخمین سایت‌های بین‌المللی در این حوزه (مثل سایت آمار زنده اینترنت) حدود ۲۸ درصد است. به هر ترتیب جمعیت قابل توجهی به اینترنت دسترسی ندارند.

بسته‌شدن فله‌ای روزنامه‌ها

در مقطع میان ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۸ ده‌ها روزنامه موفق که تیراژ برخی از آنها گاه به نیم میلیون می‌رسید، بسته شدند. این رخداد بسیاری از روزنامه‌خوانان ایرانی را از چرخه خرید روزنامه حذف کرد. یکی از نقاط جدی تمرکز دستگاه‌های قوای قهریه در برخورد با اصلاح‌طلبان بستن روزنامه‌ها، زندانی کردن روزنامه‌نگاران و رساندن آنها به خروج از کشور بود. صدها روزنامه‌نگار حرفه‌ای که امروز در رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور (سایت اینترنتی، رادیو و تلویزیون) به خبرنگاری، مصاحبه، گزارش‌نویسی و نوشتن تحلیل مشغول هستند، از کارکنان و نویسندگان آزاد سابق روزنامه‌های کشور هستند. آنها با خود خوانندگان‌شان را به سمت رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور سوق داده‌اند.

انتشار روزنامه‌های حکومتی

با بسته‌شدن روزنامه‌های نیمه‌مستقل (از نظر سازمانی مستقل از حکومت و دولت، از لحاظ بودجه تا حدی وابسته به سوبسید دولتی و از نظر مدیران مسئول و سردبیر با سوابق سپاهی و امنیتی، اما تغییر یافته به سمت اصلاح‌طلبی) بسیاری از سازمان‌های دولتی و حکومتی و نیز افراد نزدیک به بیت رهبری به انتشار روزنامه پرداختند. این روزنامه‌ها برخلاف روزنامه رسالت در دهه ۱۳۶۰ که نماینده یک طیف فکری خاص بود، فقط برای آشفته کردن فضا و پرکردن جای خالی روزنامه‌های بسته‌شده، آمده بودند؛ اما خوانندگان سنتی روزنامه به سرعت متوجه شدند که این‌ها فقط کاغذهای رنگی هستند.

خرید روزنامه توسط نهادهای حکومتی و دولتی/کسب و کارها

بعد از حذف روزنامه‌خوانان حرفه‌ای تنها دو خریدار برای روزنامه‌ها باقی ماند که تیراژ

قلابی یک میلیون یا تیراژ واقعی ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزارتایی را به خود اختصاص می‌دهند: نهادهای دولتی و حکومتی که برای مدیران و کتابخانه‌ها و مهمانان خود (مثل شرکت‌های هواپیمایی) روزنامه می‌خرند و کسب و کارهایی مثل معاملات ملکی‌ها که خریدار روزنامه همشهری و کیهان به خاطر ضمیمه‌های تبلیغاتی آن بوده‌اند. هر دو پدیده روزنامه‌های موجود را از خوانندگان خود دورتر ساخته‌اند؛ چون به خرید تک‌شماره حقیقتاً نیازی ندارند و روزنامه‌های برگشتی را نیز با قیمت خوب به شرکت‌های مقواسازی می‌فروشند؛ چون کاغذ ارزان دولتی دریافت کرده‌اند. بدین ترتیب دیگر کمتر کسی روزنامه‌ها را برای خواندن مطالب آن‌ها می‌خرد.

فقط روزنامه‌ها نیستند

بلایی که بر سر مطبوعات در ایران آمده، فقط به آن‌ها اختصاص ندارد. همین بلا بر سر سینما و کتاب نیز با دولتی‌تر شدن آمده است. میزان بلیط فروخته‌شده از حدود ۸۰ میلیون در سال ۱۳۶۸ به ۶۵ میلیون بلیط در سال ۱۳۷۲ و بعد به ۱۶ میلیون در سال ۱۳۸۵ و به ۱۲ میلیون در سال ۱۳۸۹ رسید. این رقم در سال ۹۲ به حدود ۸.۷ میلیون رسید. (ایسنا، ۲۵ اسفند ۱۳۹۲) این کاهش حدود ۹۰۰ درصدی در عین افزایش حدود ۲۵ میلیونی جمعیت کشور از اواخر دهه شصت صورت گرفت. دولت در ایران آنچنان در کار تولید کتاب دخالت می‌کند که خود سهم قابل توجهی از هزینه‌های تولید و توزیع را می‌پردازد و در نهایت بخش قابل توجهی از تولید را می‌خرد. تولید کتب درسی در دوره‌های پیش از دانشگاه، کاملاً دولتی است. دولت با سانسور و دادن امتیازات بی‌حد و حساب به ناشران دولتی و شبه‌دولتی کاری کرده که اگر پایش را از قلمروی تولید، بیرون بگذارد صنعت نشر کتاب می‌خوابد.

۳-۳ علیه کتاب

جمهوری اسلامی کارنامه بسیار موفقی در بازداشتن مردم از خرید کالاها و خدمات فرهنگی ناهم‌رنگ (توسط غیر اسلام‌گرایان) و ترویج کالاهای مورد نظر خود داشته است. در طی سه دهه از اوایل دهه شصت تا سال ۱۳۹۰ تعداد بلیط‌های فروخته‌شده به تماشاگران سینما از حدود ۸۵ میلیون به ۸.۵ میلیون رسید (در عین دوبرابر شدن جمعیت). بر سر تماشاگران تاثیر نیز همین بلا آمده است. در دوره احمدی‌نژاد نوبت به کتاب رسید و با سیاست‌های وزارت ارشاد ناشران و بازار کتاب نیز خسارت دیدند. تیراژ متوسط کتاب که در ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی حدود هفت هزار و در سال ۱۳۸۰ حدود پنج هزار و دویست نسخه بود، در سال ۱۳۹۰ به سه هزار نسخه و در سال ۱۳۹۲ به حدود دو هزار و سیصد نسخه کاهش یافت. تیراژ کتاب دانشگاهی نیز به ۲۰۰ تا ۵۰ نسخه رسیده است. شمارگان کل کتاب‌های منتشرشده گروه‌های مختلف در سال ۹۲ کاهش ۲۰ میلیون نسخه‌ای داشته است. (جام جم، ۱۷ فروردین ۱۳۹۳)

کاری که در حوزه فرهنگ می‌شود، آن است که با انواع روش‌ها مثل لغو مجوز ناشران و صاحبان امتیاز مطبوعات، سانسور، جمع‌آوری و محدودیت عرضه نمی‌گذارند مردم از کالاهای فرهنگی یا ناهم‌رنگ استفاده کنند و تنها کالای مورد نظر را با انواع روش‌های حمایتی تولید و به بازار عرضه می‌کنند. سیاست‌های نظارتی و هدایتی مخصوص کسانی است که نباید فعالیت کنند؛ اما با فشار دستگاه‌های امنیتی و روال‌های مجوزگیری و سانسور هم امکان بازداشتن آن‌ها از فعالیت فراهم نبوده است.

حذف کتب عامه‌پسند در حوزه دین و معنویت رقیب

بخش عمده بازار کتاب در همه جای دنیا را کتب عامه‌پسند در حوزه دین و معنویت - اما رقیب جریان رسمی و سازمان‌دهی‌شده - یعنی فرا-روانشناسی، تقویت نیروهای درونی، عرفان سکولار، روان‌شناسی مثبت، بودیسم، ذن، طالع‌بینی، کف‌بینی و رمالی اشغال می‌کنند؛ اما سیاست وزارت ارشاد حذف این کتب بوده است. به عنوان نمونه در یک دوره این وزارت کتب مربوط به طالع‌بینی چینی و هندی را هدف قرار داد.

رسانه‌های حکومتی و دولتی نیز نقش توجیه‌کننده این محدودیت‌ها را بر عهده می‌گرفته‌اند: «بر کسی پوشیده نیست که انواع کتاب‌های طالع‌بینی از جمله آثار مضر در حوزه کتاب است که جز مشتی خیال‌بافی و اوهام چیزی را نصیب خواننده نمی‌کنند. اغلب مخاطبان این نوع آثار هم خوانندگان غیر حرفه‌ای کتاب هستند که خود تشخیص درستی در شناخت کیفیت و همچنین ماهیت این نوع آثار ندارند، آن‌ها به امیدهای

واهی به سراغ این نوع کتاب‌ها می‌آیند و غافل از نیت سودجویانه دست‌اندرکاران تألیف، چاپ و نشر کتاب‌های طالع‌بینی، محصولات آن‌ها را خریداری می‌کنند.» (فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲) با همین منطق می‌توان تمام کتب دینی را منع کرد؛ چون کسانی که به سراغ این کتاب‌ها می‌روند با امیدهای واهی به سراغ آن‌ها می‌روند و ناشران آن‌ها نیز در پی کسب سود هستند.

حذف ادبیات و سیاست غیر خودی‌ها

قلمروی دیگری که مورد حساسیت است آن دسته از آثار ادبی است که با پدیده‌های ممنوعه و رسانه‌های غیر خودی مثل ماهواره گره خورده‌اند. در فرصت نمایشگاه تلاش می‌شود آثار پرفروشی در این زمینه که قبلاً مجوز هم دریافت کرده‌اند، حذف شوند. دو کتاب «حریم سلطان» و «عشق ممنوع» که در نمایشگاه کتاب ۹۲ ارائه شده بودند، جمع‌آوری شدند. آن دسته از آثار داستانی ادبیات غربی که سبک‌های زندگی متفاوتی غیر از سبک زندگی روحانیت را مطرح می‌کنند، سال‌هاست که مورد غضب هستند. اما آن دسته از آثار ادبی (مثل ادبیات جنگ، تولیدشده توسط حلقه نزدیکان خامنه‌ای) که فرهنگ بسیجی به روایت رهبر کشور را بیان می‌کنند، مورد حمایت بوده‌اند.

دسته دیگر از آثار پرفروش خاطرات و نوشته‌های سیاسی افرادی است که غیر خودی محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه کتاب «صراحت‌نامه»، گفتگو با علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی نیز از بیست و ششمین نمایشگاه کتاب تهران جمع‌آوری شد. در نمایشگاه‌های قبلی نیز آثار مرحوم منتظری یا صالحی نجف‌آبادی، گل‌زاده غفوری، اعضای نهضت آزادی و دیگر گروه‌های ملی-مذهبی، بالاخص نوشته‌های تاریخی و خاطرات که بیش‌تر خواننده دارند، جمع‌آوری شد. خاطرات اعضای گروه‌های چپ، لیبرال و ملی نیز اصولاً نمی‌توانند مجوز بگیرند. البته آن دسته از آثار عامه‌پسندی که کاری به قدرت و مذهب و روابط انسانی نداشته باشند و کاملاً در چارچوب گفتمان حاکم قرار گیرند، مشکلی از جهت چاپ و عرضه ندارند. این آثار تعدادشان زیاد نیست و به همین علت اغلب شهروندان ایرانی با کتاب زندگی نمی‌کنند.

حذف ناشرانی که کتاب پرفروش تولید می‌کنند

برای کاهش کتاب‌خوانی غیر از کتاب‌ها می‌توان ناشران را هدف قرار داد. مجوز بسیاری از ناشران در دوره احمدی‌نژاد لغو شد. هر ساله در نمایشگاه‌های کتاب نیز برخی ناشران با بهانه‌هایی از حضور محروم می‌شده‌اند. در بیست و ششمین نمایشگاه کتاب تهران، تعدادی از ناشران حضور نداشتند که برخی از این ناشران اجازه حضور

در نمایشگاه را نداشتند و برخی دیگر هم خودشان به نمایشگاه نیامدند (مثل انتشارات روشن‌گران و مطالعات زنان که اعلام کرده در نمایشگاه ۹۳ نیز حضور نمی‌یابد). نشرهای روزنه، چشمه، کتاب روشن و طرح نو در حوزه نشر عمومی، نشر رسم در حوزه گرافیک، نشرهای تیمورزاده، حیان و اباصالح در حوزه پزشکی و نشر امید فردا از جمله آن‌ها بودند.

سانسور

سانسور اصولاً برای مبارزه با کتاب‌خوانی است. قدرت‌مندان تصمیم می‌گیرند مردم چه کتاب‌هایی را نباید بخوانند، چه فیلم‌هایی را نباید ببینند یا چه نوع موسیقی‌ای را نباید بشنوند و چه قسمت‌هایی از یک اثر باید حذف شود. آن‌ها در ظاهر وانمود می‌کنند که حافظ اخلاق و دین مردم هستند؛ اما در واقع دارند از قدرت موجود حمایت و انحصار ایده و اطلاعات در قشر حاکم را تحکیم می‌کنند. نمایندگان رسمی اخلاق و دین هیچ‌وقت صلاحیت ارزیابی دیگران بر اساس اخلاق و دین را نداشته‌اند. فرهنگ‌هایی که دآوری دیگران در آن‌ها ارزان است، آسان‌تر به سانسور تن در می‌دهند. هزینه این فرهنگ «دآوری‌محور» و ممیزی کتاب در ایران این بوده که بخش قابل توجهی از شهروندان از اعتماد به آثار منتشره بالاخص آثار ترجمه‌شده باز داشته شده و اثری مخرب در بازار نشر به جا ماند.

جابه‌جا کردن زمین بازی

سالانه چند صد عنوان کتاب (بالاخص آثار پرفروش) از سطح نمایشگاه کتاب جمع‌آوری می‌شود که قبلاً مجوز خود را دریافت داشته‌اند. اگر کتابی استاندادهای لازم را برای نشر ندارد یا مشمول ممیزی می‌شود، چرا مجوز انتشار یافته است؟ آیا اساساً کتبی وجود دارد که مجوز نشر گرفته‌اند و در شأن نمایشگاه کتاب نیستند؟ نمایشگاه کتاب در چه استانداردی برگزار می‌شود که صدها کتاب در شأن آن نبوده و فرصت عرضه پیدا نمی‌کنند؟

مسئله اینجاست که فردی که مجوز انتشار را داده با فردی که کتب را از نمایشگاه جمع‌آوری می‌کند، دو معیار متفاوت دارند. همچنین روحانیون و قدرت‌مندان امکان اعمال سلیقه خود را حتی پس از نشر کتاب دارند و هنگامی که کتابی را مطابق با سلیقه و باور خویش ندیدند بر وزارت ارشاد فشار وارد می‌آورند که کتاب را جمع کند. همین اتفاق نشان می‌دهد که معیارهای سانسور اله‌بختکی هستند و به افراد بستگی دارند. البته

جمع‌آوری کتاب نیز به نمایشگاه محدود نمی‌شود و در طول سال جریان دارد.

تولید دولتی کتاب

روش موثرتر برای فراری دادن مردم از کتاب‌خوانی، تولید انبوه کتب دولتی است. کتب دولتی نه بر اساس نیاز بازار، بلکه بر اساس نیاز قدرت‌مندان به تبلیغات تولید می‌شوند. به همین دلیل هر چند کتب دولتی با کیفیت خوب و قیمت ارزان‌تر تولید می‌شوند، خوانندگان از آن‌ها می‌گریزند. برای روشن شدن این موضوع کافی است ناشران دولتی و نیمه‌دولتی میزان کتب انبارشده در انبارهای خود را اعلام کنند. میلیون‌ها جلد کتاب در انبار ناشران دولتی سال‌ها ست که خاک می‌خورند.

تولید کتاب در دیوان‌سالاری دینی

بخش عمده آثار منتشره در ایران که خریدار چندانی نیز پیدا نمی‌کنند و در نهایت دولت آن‌ها را برای کتاب‌خانه‌های عمومی خریداری می‌کند، آثار دینی هستند. این آثار با چهار ویژگی کاری می‌کنند که خواننده نشوند:

۱. دین رسمی دولتی را بیان می‌کنند؛ چون آثاری که بدیل دین رسمی هستند مجوز نشر پیدا نمی‌کنند؛
۲. عمدتاً تبلیغاتی‌اند؛ به این معنی که حتی اطلاع و تحلیلی از دین رسمی عرضه نمی‌کنند؛
۳. وجهی برای سرازیر شدن بودجه دولتی به دیوان‌سالاری دینی-حکومتی‌اند و از این جهت فروش آن‌ها و خریداری شدن توسط مردم اهمیتی ندارد؛
۴. به نیازهای معنوی و روحی متنوع باورمندان، که منشأ اصلی نیاز آن‌ها به آثار دینی است، پاسخ نمی‌دهند.

بخش دوم: درک وارونه

اقتدارگرایان و تمامیت‌خواهان درک وارونه‌ای از عالم واقع دارند. این درک وارونه با نظریه توطئه و تبدیل اطلاع‌رسانی به القاء، حقنه کردن و پاک کردن صورت مسئله در بسیاری از امور تعین پیدا می‌کند. دوگانگی‌ها و ناسازگاری‌های ساختاری در رفتار دستگاه‌های تبلیغاتی سیاسی در این گونه رژیم‌ها ناشی از همین نگاه بسته و محدود به عالم واقع است. تبلیغات‌چی‌ها تلاش نمی‌کنند جهان پیرامون خود را گزارش دهند؛ بلکه می‌خواهند آن را از نو دوباره خلق کنند و به مخاطب نیز هر روز چهره‌هایی از این دنیای خلق‌شده را نشان می‌دهند؛ اما مخاطب آن‌ها چه در ملاء عام و چه در اندرونی به سمتی دیگر می‌رود. دستگاه تبلیغاتی در حوزه خبر، مدام سناریوسازی می‌کند تا گزارش‌دهی؛ الگو خلق می‌کند تا نمایش زندگی روزمره؛ سیاه‌نمایی و سفیدنمایی می‌کند تا واقع‌نمایی؛ و کارهای رژیم را توجیه می‌کند تا وانمایاندن. بازجوها و مقامات امنیتی نه تنها به همه راهروهای این دستگاه راه دارند؛ بلکه آن را اداره می‌کنند. در مقابل هر آنچه مردم نیاز دارند بدانند با سکوت برگزار می‌شود.

۴- توهم تهاجم و دوگانگی هایش

۴-۱ اسلام گرایان علیه هالیوود، هالیوود علیه چهارشنبه سوری

غیر از تهدیدهای معمول نیروی انتظامی مبنی بر برخورد پلیس با تجمعات مردم در شب چهارشنبه سوری، هر ساله در این شب شبکه های تلویزیون دولتی با نمایش انبوهی از فیلم های هالیوودی تلاش می کنند جوانان را به جای انجام مراسم چهارشنبه سوری و شرکت در تظاهرات احتمالی اعتراضی، در برابر دستگاه تلویزیون بنشانند.

در ساعات دو و نیم بعد از ظهر (پس از تعطیلی زود هنگام مدارس) تا حدود ۱۰ شب چهارشنبه سوری سال ۱۳۸۹، یعنی دوره زمانی که افراد شروع به جمع شدن تا تفرق می کنند، فیلم های رایین هود، میمون های فضایی ۲، داستان اسباب بازی ۳، اژدهاتونو چطور آموزش بدین، پارک ژوراسیک ۱، حد نهایی و طعمه (همه به جز یکی محصول ایالات متحده) از شبکه های مختلف دولتی به نمایش درآمدند. (تابناک، ۲۳ اسفند ۱۳۸۹) بالاخص دو فیلم تازه به نمایش در آمده در بازار جهانی؛ یعنی داستان «اسباب بازی ۳» و «اژدهاتونو چطور آموزش بدین» برای ساعات اوج مراسم یعنی ۵ و ۶.۵ بعد از ظهر انتخاب شده بودند.

در چهارشنبه سوری سال ۱۳۹۰، تجاری ترین فیلم های آمریکایی برای پخش در نظر گرفته شدند. زنبور وحشی، یوگی خرسه، اگه بخوای می تونی، پاندای شجاع، رانگو، ترون، منطقه ۵۱ و مهاجمین در جدول پخش آخرین سه شنبه سال ۱۳۹۰ از شبکه های یک، دو، سه، چهار، تهران و شما تلویزیون دولتی گذاشته شدند. البته پخش فیلم های آمریکایی به چهارشنبه سوری محدود نمی شود. به عنوان نمونه از ۲۵ فیلم سینمایی در

نظر گرفته شده برای نوروز سال ۱۳۹۱ در شبکه دو تلویزیون دولتی ۱۰ فیلم از تولیدات سینمای آمریکا هستند. از ۱۰ فیلم سینمایی اعلام شده برای پخش در شبکه ۴ تلویزیون دولتی نیز چهار فیلم محصول ایالات متحده بوده‌اند.

انحطاط بشر در خدمت اسلام

نمایش تجاری‌ترین فیلم‌های سینمای آمریکا در تلویزیون دولتی در کشوری صورت می‌گیرد که مقامات رسمی آن سینمای هالیوود را تحت سلطه صهیونیسم می‌دانند و صنعت سینما در ایالات متحده را بخشی از ابزارهای سلطه جهانی این کشور معرفی می‌کنند: «هالیوود به عنوان مرکز سینمای جهانی در خدمت انحطاط بشر است.» (علی خامنه‌ای، رجا نیوز، ۲۶ مهر ۱۳۹۰) یا «کسانی که در هالیوود کار می‌کنند ... برای این موضوع درست شده‌اند که این تجاوز و سرکشی‌های نظام سرمایه‌داری را توجیه کنند.» (احمدی‌نژاد، تابناک، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰) یا «تمام سینمای هالیوود و اسکار متعلق به رژیم صهیونیستی است.» (فرج‌الله سلحشور، سینمانگار، ۱۸ اسفند ۱۳۹۰) استفاده ابزاری از فیلم‌های هالیوودی علیه جشن ملی چهارشنبه‌سوری در کشوری صورت می‌گیرد که نهاد ریاست جمهوری‌اش برای مقابله با هالیوودیسم سمینار برگزار می‌کند و در آن از منتقدان سینمای هالیوود در سراسر جهان دعوت به عمل می‌آورد. (دومین کنفرانس بین‌المللی هالیوودیسم و سینما با حضور محمود احمدی‌نژاد در محل نهاد ریاست جمهوری ایران آغاز به کار کرد، ایسنا، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰)

تلویزیون دولتی و روسپی‌خانه

حتی مشابَهت بازیگران زن سینمای ایران به بازیگران آمریکایی باعث می‌شود آن‌ها فاحشه خوانده شوند: «آمدن آنجلینا جولی به ایران اتفاق خوبی است، برای سینمایی که فاحشه‌خانه است، باید برای ادامه فعالیت خود نیز فاحشه بین‌المللی بیاورد ... خانواده سینما صهیونیستی و هالیوودی است و باید اذعان کرد که سینمای ایران برای ایران نیست، سینمای ایران عضوی از سینمای دنیا است و اگر علاقه نشان دهد که یک بازیگر بین‌المللی به ایران بیاید طبیعی است؛ چون خود سینمای ایران عضوی از جامعه بین‌المللی هالیوود است ... سینمای ایران هالیوودی است و بازیگران آن نیز هالیوودی هستند.» (فرج‌الله سلحشور، ۲۳ مهر ۱۳۹۰)

ممکن است مقامات تلویزیون دولتی نظری متفاوت با فرج‌الله سلحشور داشته باشند؛ اما نمی‌توانند بر خلاف نظر ولی فقیه عمل کنند. ولی فقیه هم سینمای آمریکا را منحط

می‌داند و هم کار نمایندگان‌اش در تلویزیون دولتی را که پرفروش‌ترین آثار این سینما را برای پخش در شب چهارشنبه‌سوری اختصاص می‌دهند، تایید می‌کند. تلویزیون دولتی عملاً از انبوهی از محصولات روسپی‌خانه غرب برای به‌حاشیه‌بردن یک سنت ملی استفاده می‌کند.

دشمن علیه دشمن

از این ترفند در دوران مابعد انتخابات ریاست‌جمهوری، در روزهایی که قرار بود جوانان در کف خیابان حضور پیدا کنند، به کرات استفاده شده است. این کار از چه واقعیت‌هایی در نگرش و ایدئولوژی حکومت دینی حکایت دارد؟ مقامات جمهوری اسلامی ایالات متحده را دشمن اصلی خود می‌دانند و هالیوود را ابزاری برای تهاجم فرهنگی و شیخون فرهنگی دشمن. از سوی دیگر همین مقامات هرگونه حرکت اجتماعی در داخل کشور را که با فرهنگ رسمی هم‌خوانی نداشته باشد، به دشمن نسبت می‌دهند. «پشت موضوع آب‌بازی اهداف دیگری وجود دارد که تعدادی از جوانان وسیله رسیدن به آن شده‌اند.» احمدرضا رادان، جانشین فرمانده نیروی انتظامی، مهر، ۱۳ شهریور ۱۳۹۰ از جمله حرکت جوانان در شب چهارشنبه‌سوری به تحریکات دشمن نسبت داده شده است. اگر این دو واقعیت را در کنار هم بگذاریم، رفتار تلویزیون دولتی در پخش فیلم‌های پربیننده آمریکایی در شب چهارشنبه‌سوری به کارگیری محصولات دشمن (ایالات متحده) علیه دشمن (جوانان ناهم‌رنگ با فرهنگ رسمی) از طریق سرگرم کردن عوامل آن است.

عدم اعتماد به نفس

نتیجه دیگری که از اقدام مذکور می‌توان گرفت اعتماد به نفس فرهنگی و هنری بسیار پایین مقامات جمهوری اسلامی است. آن‌ها بهتر از همه می‌دانند که آثار تولیدی جمهوری اسلامی در میان توده مردم و جوانان خریدار ندارد و اگر چنین اعتماد به نفسی داشتند و خود واقعا اعتقاد داشتند که آثاری جذاب را برای بشریت، که تشنه ایده‌های آنان است تولید می‌کنند، حداقل باید یکی از فیلم‌های تولیدی دستگاه‌های دولتی و توسط خودی‌ها را در شب چهارشنبه‌سوری در تلویزیون دولتی پخش می‌کردند.

حذف اعیاد و جشن‌های ملی

کشوری که می‌خواهد با فرهنگ دیگر کشورها رقابت کند، از ظرفیت‌های ملی‌اش بهره می‌گیرد؛ اما مقامات جمهوری اسلامی تیشه برداشته و در حال تخریب فرهنگ

ملی هستند. به همین دلیل با اعیاد و جشن‌هایی مثل مهرگان، نوروز، شب یلدا و چهارشنبه‌سوری مخالفت می‌شود: «از دیدگاه ائمه اطهار چهار عید فطر، قربان، غدیر و روز جمعه؛ اعیاد اصلی ما هستند.» (امام‌جمعه قزوین، تابناک، ۱۶ آبان ۱۳۹۰) در جریان مخالفت با اعیاد و جشن‌های ملی نیز چاره‌ای به‌جز این ندیده‌اند که از فرهنگی که قرار است با آن مبارزه شود، استفاده ابزاری شود.

۴-۲ ماله کشی و خون‌شویی فیلم‌ساز تواب «فتنه»

کدام یک زشت‌تر است؟ کار جوان کم‌سواد و فقیری که از محله‌های فقیر شهر در بسیج و سپاه استخدام شده و بعد به عنوان بازجو مخالفان و منتقدان حکومت را زیر مشت و لگد می‌گیرد (که گاه به مرگ آنها منجر می‌شود) در مقایسه با فیلم‌سازی که سه دهه است هزینه فیلم‌سازی وی را حکومت تامین کرده (تا حد صدها میلیارد تومان) و برای توجیه کار آن بازجوی شکنجه‌گر یا روحانی‌ای که برای یک نوجوان ۱۵ ساله حکم اعدام صادر می‌کند، با بلیط و هتل و غذا و پول توجیبی دولت (بخوانید همان شکنجه‌شده‌ها یا اعدام‌شدگان) به ژنو سفر کرده و پرونده حقوق بشری حکومت را ماله کشی می‌کند؟ جالب اینجاست که این فیلم‌ساز حتی یک کلمه در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران صحبت نمی‌کند؛ بلکه درس دین داده و اسلام را دین محبت معرفی می‌کند.

واقعیت یا توطئه رسانه‌های غربی؟

مجید مجیدی در مورد تصویری که از جوامع مسلمان در اذهان غربیان ساخته می‌شود، می‌گوید: «گاهی فکر می‌کنم اگر من در یک کشور غربی به دنیا آمده بودم و در کودکی و نوجوانی و جوانی‌ام هر صبح در صفحات روزنامه‌ها می‌خواندم و هر شب روی صفحات تلویزیون می‌دیدم که چگونه عده‌ای مسلمان در شرق بمب‌گذاری و انفجار کار هرروزه‌شان است، ماشین‌های بمب‌گذاری شده را در میان بازارها و مراکز تجمع مردم منفجر می‌کنند؛ سرهای مخالفان خویش را صدها صدها می‌برند و در برابر دوربین‌ها به نمایش می‌گذارند و گاه با همین سرها در کوچه‌ها و خیابان‌ها فوتبال بازی می‌کنند؛ سینه‌های دشمنان را می‌شکافند و قلب آنان را می‌خورند؛ کلیساها، کنیسه‌ها، حتی گاه مساجد و حسینیه‌های دیگران را با مردمی که برای عبادت به آنجا آمده‌اند به آتش می‌کشند، آیا در این صورت چه دیدگاهی نسبت به اسلام و مسلمانان پیدا می‌کردم و چه ترس و هراسی از آنان در دل می‌پروراندم و آیا امکان داشت با این همه جنایت و خشونت گرایشی به این دین و آیین پیدا کنم؟» (تابناک، ۲۴ اسفند ۱۳۹۲)

او روشن نمی‌کند که همه این‌ها بر روی مونیتور کامپیوتر ساخته شده‌اند، داستان تخیلی‌اند یا در عالم واقع جریان دارند و اگر مسلمانان چنین نمی‌کنند، این کارها را چه کسی انجام می‌دهد. آیا رسانه‌ها نباید رخدادهای عالم را گزارش دهند؛ چون مجیدی از گزارش آن‌ها احساس خوبی ندارد؟ او همچنین توضیح نمی‌دهد که رسانه‌های غربی تنها بخش بسیار کوچکی از جنایات مسلمانان علیه یکدیگر و علیه شهروندان غربی را

به دلیل محدودیت‌های حرفه‌ای به نمایش می‌گذارند. کافی است رسانه‌های غربی نشان دهند که چگونه یک مسلمان قلب مسلمان دیگری را از سینه وی بیرون کشیده و به دهان می‌گیرد. او البته به جنایات حکومت متبوع خود در ایران هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، گویی وجود خارجی ندارند.

فیلم‌ساز «فاخر» ساز

مجید مجیدی که آخرین پروژه «فاخر» و بسیار گران سینمایی‌اش با برخی عوامل حرفه‌ای خارجی را تازه به پایان رسانده (بدون محدودیت مالی با هزینه حدود ۱۲۰ میلیارد تومان که حدود یک سال بودجه سینمای کشور است) برای خوش خدمتی به قوه قضائیه و شخص خامنه‌ای با استفاده از شهرت فیلم‌سازی برای نمایش چهره رحمانی شریعت و اسلام سیاسی در جلسه حقوق بشر سازمان ملل در ژنو حاضر می‌شود تا صدای مادر ستار بهشتی یا مادر سهراب اعرابی و هزاران عضو خانواده‌های اعدام‌شدگان یا زندانیان سیاسی به گوش جهانیان نرسد.

سخنان مجیدی تکرار برنامه تبلیغاتی سازمان سرکوب حکومت، مبنی بر وجود اسلام‌هراسی در غرب است. بر اساس این برنامه این مسلمانان موجود نیستند که با اعمال خود مردمان غیرمسلمان را از خود ترسانده‌اند (ترور، سنگ‌سار، سرکوب زنان، تجاوز به دختران، قطع دست و پا و انگشتان که همه بر اساس شریعت تجویز می‌شوند) بلکه دول غربی هستند که چنین تصویری از آن‌ها ارائه می‌کنند.

توصیه مجیدی به مخاطبان خود آن است که همه اعمال اسلام‌گرایان خشن را فراموش کنند و نادیده بگیرند و تنها به تبلیغات (بخوانید اطلاع‌رسانی منتقدان این اعمال و رفتار) جمهوری اسلامی و باورمندان به آن توجه کنند. مجیدی می‌گوید: «دینی که پدران و مادران‌ام برگزیده‌اند آئینی مملو از مهر و محبت و عشق است و کینه‌ورزی و انتقام جایی در آن ندارد.» (همان‌جا) او به مخاطبانش گزارش نمی‌دهد که تنها چند هفته پیش حکومت اسلامی مورد دفاع وی در انتقام‌گیری از جنایت گروه جیش‌العدل در یک روز ۱۸ تن از آنان را به دار کشید. او همچنین نمی‌گوید که دین پدران و مادرانش بر جامعه حکومت نمی‌کرد و در یک سال حدود هفتصد نفر را بر بالای دار آویزان نمی‌کرد تا گردن‌شان بشکند و جان بدهند، در حالی که دین خود وی و دوستانش چنین می‌کند.

تاریخ اسلام به روایت مجیدی

مجیدی وقتی می‌خواهد از خشونت مسلمانان یاد کند تنها به یاد طالبان و القاعده می‌افتد و چهار دهه جنایات جمهوری اسلامی را نادیده می‌گیرد. او با فرو کردن سر خود در برف، القاعده و طالبان را نیز به ایالات متحده نسبت می‌دهد تا هم خدشه‌ای به اسلام رحمانی وی وارد نیاید و هم همه چیز را به گردن غربیان بیندازد تا احساس مسئولیت فراموش شود. او فراموش کرده است که قبل از شکل‌گیری ایالات متحده و کشورهای اروپایی شیعیان و سنیان به قتل یکدیگر کمر بسته بودند و جنایات بخشی از مسلمانان در طول تاریخ دست کمی از جنایات دیگر ادیان در طول تاریخ ندارد. همه ادیان سازمان‌یافته برای بسط قدرت خویش، غیر خود را سلاخی کرده‌اند و این اختصاص به هیچ دین خاصی ندارد.

مجیدی که یک فیلم تاریخی از رویدادهای صدر اسلام می‌سازد، می‌گوید: «من پیامبری را شناختم که مهربانی، شیوه زندگی‌اش و شعار هر صبح و شامش بود. محمدی که با دشمنان کینه‌توزش هم به مهر و محبت رفتار می‌کرد.» (همان‌جا) او برای معرفی اسلام رحمانی کشته‌شدن حدود ۷۰۰ یهودی در یک روز به دست پیامبر اسلام، راه‌زنی مسلمانان مدینه و حمله آن‌ها به کاروان‌های تجاری، میزان خون‌ریزی امام اول شیعیان در جنگ‌های قبل و بعد از اسلام و تاریخ هزار و چهار صد ساله حمله و لشکرکشی مسلمانان به جوامع مختلف را فراموش می‌کند.

مجیدی می‌گوید: «خوشحالم که بگویم که نه در حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و نه در بمب‌گذاری‌های مترو لندن و نه در هیچ عملیات انتحاری، هیچ تروریستی با ملیت ایرانی و با آئینی که در سرزمین ایران ترویج می‌شود شرکت نداشت.» (همان‌جا) اما او اشاره نمی‌کند که ترورهای جمهوری اسلامی اولاً عمدتاً متوجه به شهروندان ایرانی بوده است (در خارج مثل ترور رستوران میکونوس و در داخل مثل قتل‌های زنجیره‌ای)، ثانیاً عمدتاً توسط اعضای حزب‌الله اجرا می‌شود (مثل قتل بختیار) و حاکمان تهران تدارکات آن را فراهم می‌کنند و ثالثاً عملیات خراب‌کارانه نسبت به شهروندان غربی (در لبنان) و یهودی (در آرژانتین) و عرب (در عربستان) عمدتاً به شکل بمب‌گذاری اجرا شده است.

رفتار توأب‌ها

مجیدی برای اثبات توأب بودن خود باید بیش‌تر از این‌ها مایه بگذارد. او که در دوران انتخابات ۸۸ فیلم تبلیغاتی میرحسین موسوی را ساخت بعد از رویدادهای جنبش سبز از سوی عناصر حکومتی طرد شد؛ اما با توبه و پشیمانی و رفتن به پابوس ولی‌فقیه به

آغوش آن‌ها بازگشت. تاریخ جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که توابعها (از توابعان توده‌ای تا مجاهدین خلق در ابتدای جمهوری اسلامی تا توابعان اصلاح طلب/اصول‌گرا یا اصلاح طلب در سال‌های بعد) در ماله‌کشی و پاچه‌خاری و مداحی دست همه وفاداران به حکومت را از پشت می‌بندند. بخش قابل توجهی از کادر روزنامه کیهان، که هتاک‌ترین روزنامه کشور است، از همین توابعان بوده‌اند.

فیلم‌سازی برای «آقا» و جشنواره‌های بین‌المللی

مجیدی در یافتن فرمولی برای حضور در جشنواره‌های بین‌المللی در عین پاچه‌خاری موفق بوده است. فیلم‌سازان پاچه‌خار ایرانی چندان موفقیتی در خارج از کشور نداشته‌اند. اکثر کارگردانان ایرانی یا به سمت رانت‌های حکومتی و ساختن فیلم برای رضایت «آقا» رفته‌اند یا به سمت بازار بین‌المللی. اما مجیدی هم از توبره می‌خورد و هم از آخور؛ هم فیلم انسان‌دوستانه برای بازار بین‌المللی می‌سازد و هم فیلم اسلامی برای راضی کردن اسلام‌گرایان وطنی.

عمله‌های استبداد دینی

استبداد دینی در ایران تنها بر دوش سازمان سرکوب حمل نمی‌شود. گروه‌هایی هستند در همه اقشار و حرفه‌ها که از قبل این نظام امتیاز و رانت دارند و در مقابل به صورت عمله‌های استبداد دینی عمل می‌کنند. در صنف سینماگران می‌توان به ابراهیم حاتمی‌کیا یا مجید مجیدی و دیگر فیلم‌سازان محبوب دستگاه رهبری اشاره کرد. ویژگی استبداد آن است که گروهی را که نمی‌توانند در زمین تخت با دیگران مسابقه دهند، در خدمت خود می‌گیرد تا افراد شایسته را حذف کند.

۴-۳ سینمای مستند؛ دیوارهای کهنه، پنجره‌های تازه

بازداشت گروهی از مستندسازان و دست‌اندرکاران سینمای مستند ایران (پگاه آهنگرانی، مرضیه وفامهر، ناصر صفاریان، مجتبی میرطهماسب، هادی آفریده، محسن شهرناز(شهناز)دار و کتابون شهابی) با اتهام بخش فیلم‌هایشان از بی‌بی‌سی فارسی (برنامه آپارات) (محمد حسینی، وزیر ارشاد، آینده‌نیوز، ۲۹ شهریور ۱۳۹۰؛ «اطلاعات مهمی از همکاران و مرتب‌کننده بی‌بی‌سی فارسی در ایران به دست آمده ... بازداشت‌ها را در حداقل زمان انجام دادیم»، وزیر اطلاعات، تابناک، ۳ مهر ۱۳۹۰) یا هر دلیل ناگفته دیگر (شفیع آقامحمدیان، رئیس مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، ایلنا، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰) نه فقط باید مدافعان حقوق بشر را به تحرک و اعتراض وادارد، بلکه باید دوست‌داران سینما و بالاخص سینمای حقیقت و نیز فرهنگ و هنر معاصر ایران را به تأمل وادار کند. چه بر سر سینمای مستند ایران آمده که مستندسازان‌اش باید به اتهام تولید و عرضه کار خود به براندازی متهم و زندانی شوند؟ چرا سینمای مستند ایران به‌ویژه در سال‌های ابتدایی دهه نود خورشیدی، تحت فشار دستگاه‌های امنیتی قرار گرفته است؟

سرمایه فرهنگی سینمای مستند ایران

آثار سینمای مستند از فیلم‌های ابراهیم خان عکاس‌باشی از زندگی مظفرالدین‌شاه تا آثار کامران شیردل (اون شب که بارون اومد، قلعه)، ابراهیم گلستان (موج و مرجان و خارا)، جلال مقدم (خانه خدا)، فریدون رهنما (تخت جمشید)، پرویز کیمیای (ضامن آهو، پ مثل پلیکان)، منوچهر طیب (معماری صفویه) و ناصر تقوایی (باد جن، اربعین) و صدها مستندساز دیگر بخشی از تاریخ بصری فرهنگ معاصر ایران هستند. هم در دوران جنبش‌های سیاسی (انقلاب ۵۷ و جنبش سبز) و جنگ هشت ساله و هم در دوره‌های استقرار استبداد سیاسی و مذهبی، مستندسازان ایرانی به ثبت لحظات زندگی مردم ایران بدون توجه به مذهب، قومیت، زبان، طبقه اجتماعی/اقتصادی و محل سکونت آن‌ها پرداخته‌اند. بخش عمده‌ای از کارگردانان موفق سینمای داستانی ایران اثری مستند را نیز در کارنامه خود دارند.

رمز حساسیت‌ها

سانسور و توقف نمایش آثار مستند به دلیل بازتاب زندگی جاری مردم به سال‌های شروع سینمای مستند در ایران باز می‌گردد. برخی از آثار سینمای مردم‌نگارانه و توسعه‌نگارانه در دوران پهلوی با توجیه ترسیم چهره منفی از ایران به نمایش درنیامدند. این پدیده با حاکمیت ایدئولوژی اسلام‌گرایی و سبک زندگی روحانیت شیعه بر جامعه

تشدید شد و بسیاری از سینماگران مستند را سال‌ها خانه‌نشین کرد. برخورد اطلاعاتی/امنیتی با هر سوژه‌ای که حقایق و ابعاد زندگی ایرانیان را با طرح مسائل جامعه‌شناختی یا سیاسی مصور سازد به بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست مهندسی فرهنگی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. هر فیلمی که مستقیم یا غیرمستقیم به انتقاد از تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های حکومت بپردازد یا دیدگاهی مخالف با دیدگاه رسمی و حاکم را منعکس سازد، مورد ممیزی یا توقیف واقع می‌شود و قبل از ممیزی و اخذ پروانه نمایش نیز نباید در هیچ رسانه و مجمعی به نمایش درآید.

این نگاه امنیتی تا آن حد در خرده‌فرهنگ سیاسی قشر حاکم بسط یافته است که مجلس برای بررسی موضوعات مربوط به سینما جلسه غیرعلنی برگزار می‌کند. (تابناک، ۱ آبان ۱۳۹۰) این دیدگاه فقط به مقامات محدود نمی‌شود. کارگردانانی مثل ابراهیم حاتمی‌کیا نیز با عینکی امنیتی به فیلم‌سازی مستند نگاه می‌کنند: «همه شما موضع من را نسبت به مستند می‌دانید و حتی موضع من نسبت به شبکه‌های خارجی، بی‌بی‌سی، حضورهای جشنواره‌ای ... مشخص است. امیدوارم به کسانی که الان گرفتارند یک نگاه مهربانانه‌ای داشته باشید ... یک اتفاقی افتاده است، حتی اگر آن‌ها به‌عمد به کار ضد امنیت ملی تصمیم گرفته باشند، باید تنبیه شوند. ما خیلی ضربه‌پذیر هستیم. امیدوارم بچه‌ها با رأفتی برگردند و این حرف‌های امشب من به گوش دوستان امنیتی برسد تا حد انصاف را داشته باشند.» (خبرگزاری مهر، ۶ مهر ۱۳۹۰)

مواجهه دولت با مستندسازان

به دلیل همین نگاه امنیتی به فرهنگ و هنر (ناشی از احساس ضعف و ضربه‌پذیری)، مستندسازان مستقل ایرانی در چارچوب نهادهای صنفی خود هیچ‌گونه مشارکتی در سطوح مختلف سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کلان سینمای مستند ندارند. نمایندگان انجمن‌های صنفی مستند در شورای عالی توسعه سینمای کشور، هیئت امنای مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، شورای سیاست‌گذاری جشنواره سینما حقیقت و شورای صدور پروانه ساخت و نمایش آثار مستند حضور ندارند. بودجه تخصیصی به سینمای مستند از کل بودجه سالانه سینما تفکیک نشده و میزان آن به طور شفاف اعلام نمی‌شود. به دلیل عدم کارکرد تبلیغاتی این سینما برای نظام جمهوری اسلامی، حتی یک سالن سینمای مناسب در تهران برای نمایش مستمر آثار مستند وجود ندارد. دولت همچنین سیاستی تشویقی برای خرید حقوق فیلم‌خانه‌ای توسط فیلم‌خانه ملی ایران و خرید حق نمایش خانگی آثار مستند توسط مؤسسات ذیربط و حمایت از دفاتر پخش آثار مستند در داخل و خارج از کشور ندارد.

چند سالی است که مقامات تلویزیون دولتی وعده راه‌اندازی یک شبکه مستند را داده‌اند (آخرین بار توسط رئیس سازمان صداوسیما، تابناک، ۲۶ تیر ۱۳۸۹) اما «شبکه بازار» را با سرعت بیش‌تری تاسیس کردند. (الف، ۲ مهر ۱۳۹۰) تاسیس شبکه مستند می‌توانست و می‌تواند - حتی با تنگ‌ترین قیف‌های گزینشی و سخت‌ترین و سلیقه‌ای‌ترین سانسورها - حداقل گشایشی در کار بخشی از مستندسازان با خرید حق تلویزیونی پخش آثار آنان باشد. بازار کار برای آثار مستندسازان آنچنان بسته و محدود است که تعداد تهیه‌کنندگان فعال این‌گونه آثار به انگشتان یک دست نیز نمی‌رسد.

تقلیل‌گرایی فرهنگی

هنرمند و مولد فرهنگی به رویدادهای پیرامون خود حساس است و از آن‌ها ایده و الهام می‌گیرد؛ اما حکومت اسلام‌گرا هنرمند و مولدی می‌خواهد که از رویدادهای خاصی به نحو خاصی ایده بگیرد و به شیوه‌ای خاص آن‌ها را بیان کند. او در شرایط محدودکننده پس از مشقتی که برای تولید می‌کشد، می‌خواهد با ارائه اثر خویش احساس زندگی کند. بستن همه مجراهای تولید و نشر و پخش آثار فرهنگی و هنری برای مولدان مستقل این پیام را به آن‌ها منتقل می‌کند که «بروید بمیرید». در این شرایط آن‌ها نه می‌توانند از این طریق معیشت خویش را بگذرانند (نابودی اقتصاد غیردولتی فرهنگ) و نه با دیگران ارتباط برقرار کنند (از هم گسستن جامعه فرهنگی).

رهایی سینمای مستند

در دو دهه شصت و هفتاد فیلم‌سازان مستند ایرانی از حیث تجهیزات تولید و مابعد تولید (تدوین و صداگذاری) و نیز سازمان‌دهی نیروها به موسسات دولتی مثل مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی و انجمن سینمای جوانان ایران وابسته بودند و مجبور بودند آثار خود را در چارچوب تنگ و محدود ایدئولوژی و گفتمان تبلیغاتی حکومت/دولت بسازند و در کنار آن با برخی تولیدات در حاشیه فرهنگ رسمی، فضایی کوچک برای تنفس پیدا کنند؛ اما در دهه هشتاد، دو رخداد به رهایی آن‌ها کمک کرد:

۱. شکل‌گیری و قوت‌یافتن نهادهای مدنی در حیطه سینما از جمله انجمن مستندسازان سینمای ایران و انجمن تهیه‌کنندگان سینمای مستند ایران که سینماگران مستند را در کنار هم قرار می‌داده است بدون آن‌که نهادی دولتی نوع گردهمایی آن‌ها را شکل و جهت داده باشد.

۲. در دسترس قرار گرفتن دوربین‌های دیجیتال و برنامه‌ها و نرم‌افزارهای کامپیوتری که تولید را از چنگ نظارت ناگزیر دولتی در استودیوهای وزارت ارشاد یا سینمای جوان رها می‌کرد و به فیلم‌ساز آزادی بیش‌تری در فرآیند تولید و مابعد تولید می‌بخشید.

موج نو

همین رهایی موجب ساخته‌شدن موجی از آثار مستند اجتماعی و فرهنگی شده است که تضادها، شکاف‌ها و چالش‌های جامعه ایران را بدون پیش‌داوری یا قضاوت در معرض دید همگان می‌گذارد. فرهنگ غیررسمی، دنیای زیرزمینی، بخش محذوف (روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران، ورزش‌کاران، سیاست‌مداران و هنرمندان تصفیه‌شده) همانند بخش رسمی در این آثار خود را می‌نمایاند و در عین حال سیاست‌های فرهنگی رژیم و نتایج آن‌ها به تصویر کشیده می‌شوند.

همین آثار هستند که در جشنواره‌های جهانی خوش می‌درخشند و در شبکه‌های تلویزیونی غیرفارسی‌زبان به نمایش در می‌آیند. این آثار، ایرانی بسیار متفاوت از ایران معرفی شده توسط شبکه‌های رسمی دولتی به زبان فارسی و غیرفارسی (پرس‌تی‌وی یا العالم) عرضه می‌کنند. همین موضوع است که مقامات سیاسی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی را خوش نیامده است و راهی به جز بازداشت و زندانی کردن/ممنوع‌الخروج ساختن برای متوقف کردن این موج نیافته‌اند.

در این بازداشت‌ها بالاخص فعالان حوزه نهادهای مدنی مورد هدف قرار گرفته‌اند. ناصر صفاریان، نائب رئیس انجمن مستندسازان سینمای ایران، با هدف خنثی‌سازی نقش نهادهای مدنی در به‌راه‌انداختن این موج و ارعاب دیگر اعضای نهادهای مدنی بازداشت شده است. از این جهت، بازداشت‌های اخیر سینماگران مستند نه تنها نقض حقوق بشر و حمله دولت به سینما و سینمای مستند، بلکه تجاوز به حریم نهادهای مدنی است.



تصویر ۴۰۱ بنرهای بزرگ در سطح تهران مبنی بر دعوت به دیدن مجموعه بازی تاج و تخت در یک وبسایت عرضه فیلم و سریال

۴-۴ جان اسنو در تهران

ظاهرشدن تصویر جان اسنو (کیت هرینگتون) یکی از شخصیت‌های محبوب مجموعه تلویزیونی «بازی تاج و تخت» (که از شبکه کابلی ایچ.بی.او پخش می‌شود) بر روی بیلборدهایی در تهران مایه شگفتی بسیاری شده است. در پی این رخداد برخی سایت‌های حکومتی با حرام‌زاده‌خواندن جان اسنو و وجود زنا با محارم در این مجموعه، بهره‌گیری از تصاویر آن را ناشی از کوتاهی و غفلت مسئولان فرهنگی خواندند. نکته جالب اینجا ست که هیچ خبری در باب برداشته‌شدن این پرده‌ها منتشر نشده است.

اگر از غفلت از خلط بازیگر و نقش، در اظهار نظر فوق بگذریم، موضوع ابعاد دیگری نیز در ایران دارد. علت استفاده از عکس این بازیگر محبوب این است که میلیون‌ها نفر در ایران این مجموعه تلویزیونی را دنبال می‌کنند که باورش برای بسیاری دشوار است. این مجموعه تلویزیونی آنچنان در ایران محبوبیت یافته است که ساعتی پس از نمایش هر قسمت، چندین نسخه از آن با زیرنویس فارسی در فضای وب پخش می‌شود.

بنا گزارش سایت مشرق آمارهای یک نهاد امنیتی نشان می‌دهند: «تعداد بازدید از سریال بازی تاج و تخت از مرز ۲۷ میلیون بار تماشا و دانلود عبور کرده است ... در شرایطی که همچنان محدودیت‌های حجمی وجود دارد، زمان انتشار قسمت اول از فصل ششم سریال «بازی تاج و تخت» که تعارض عمیق با فرهنگ ایرانی دارد، توسط کاربران ایرانی با رایانه‌های خانگی بیش از یک میلیون و دویست پنجاه هزار بار و توسط دستگاه‌های تلفن همراه بیش از ۹۰۰ هزار بار دانلود شده است.» با معیارهایی که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی دارد، کدام مجموعه تلویزیونی آمریکایی یا بریتانیایی با «فرهنگ ایرانی» مورد نظر اسلام‌گرایان تعارض ندارد؟

چرا بازی تاج و تخت محبوب شده؟

بسیار بوده‌اند مجموعه‌های درخشان تلویزیونی غربی مثل «دانتون ابی»، «بیگ بنگ تئوری» یا «هوملند» که حتی برخی از آن‌ها را شبکه‌های فارسی‌زبان با دوبله برای ایرانیان پخش کرده‌اند؛ اما هیچ یک به سطح محبوبیت بازی تاج و تخت برای ایرانیان نرسیده‌اند. چرا این مجموعه تا این حد در ایران طرفدار پیدا کرده است؟ علت آن است که این مجموعه با وضعیت سیاسی ایران و موقعیتی که ایرانیان خود را از لحاظ سیاسی در آن می‌بینند هم‌خوانی دارد. بازی تاج و تخت داستان مجموعه‌ای از مراکز قدرت است که دارند برای قدرت بیش‌تر یکدیگر را له می‌کنند و گروهی در این میان به ثروت خود می‌افزایند. همچنین این مجموعه نشان می‌دهد که هر یک از این مراکز قدرت تا چه حد شکننده‌اند، وضعیتی که بیننده ایرانی در کشور به‌خوبی احساس می‌کند. امور خارق‌عادت این مجموعه (سحر و جادو و اژدها) نیز برای بیننده ایرانی جذابیت دارد.

دو موضوع دیگر در این مجموعه به‌خوبی با بیننده ایرانی ارتباط برقرار می‌کند. موضوع اول قدرت گرفتن «گنجشگ‌ها» (گروه افراطی مذهبی) در شرایط ضعف قدرت دربار در مرکز حکومت و روش‌های آن‌ها در ارباب و کنترل مردم (عینا روش‌های

جمهوری اسلامی مثل شکنجه و اعتراف گیری) است. موضوع دوم فساد دیوان سالاران حکومتی است که همه از وفاداران به نظام هستند و نظام هم در مقابل به آن‌ها فرصت کسب ثروت می‌دهد.

ورشکستگی دستگاه تبلیغاتی

آن‌ها که از وضعیت دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی آگاه هستند، به‌خوبی می‌دانند که دستگاه رسمی تبلیغاتی با سالانه میلیاردها دلار بودجه و هزینه، ورشکسته است و تنها برای آبروداری نظام و همراه کردن ۵ تا ۱۰ درصدی از جمعیت، که از امتیازات و رانت‌های نظام در سطوح مختلف برخوردار هستند، ادامه کار می‌دهد. حتی در روستاهای کشور کمتر کسی حوصله دارد پای برنامه‌های تلویزیون دولتی بنشیند. پیش از گسترش تلفن‌های هوشمند شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیون جمهوری اسلامی را بلاموضوع کرده بودند. امروز دسترسی بیش از چهل میلیون گوشی هوشمند به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی برنامه‌های تلویزیون جمهوری اسلامی را عملاً بی‌مخاطب کرده است. حتی مردم بخش‌های مورد نظر برنامه‌های طنز تلویزیون دولتی را به صورت ویدئوهای تکه‌پاره در شبکه‌های اجتماعی و روی گوشی هوشمند تماشا می‌کنند.

شکست سیاست‌های محدودیت

بلافاصله بعد از تحکیم قدرت جمهوری اسلامی، نمایش فیلم‌های غربی در سینما و تلویزیون محدود شد و فیلم‌های روسی و لهستانی و مانند آن‌ها جای فیلم‌های غربی را گرفتند. در دهه شصت ویدئوکاست‌های بتامکس و وی.اچ.اس، در دهه هفتاد و هشتاد کانال‌های ماهواره‌ای و اکنون اینترنت به مجرای پخش فیلم‌های غربی تبدیل شده‌اند. حکومت عملاً از تکنولوژی شکست خورده؛ اما به روی خودش نمی‌آورد و ممنوعیت‌ها همچنان برقرار است.

محدودیت برای غیرخودی‌ها، سودآوری برای خودی‌ها

قاعده مهندسی فرهنگ در ایران این است که برای عموم افراد جامعه محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود تا خودی‌ها از این محدودیت‌ها بهره بگیرند. همه فیلم‌سازان و نویسندگان آثار سینمایی باید ادبیات رسمی را دنبال کنند و بر آن‌ها سخت‌گیری می‌شود؛ اما گروهی خاص می‌تواند هر چه بخواهند در فیلم‌های‌شان هرزگی و مسخرگی کنند. طبعاً فیلم‌های این دسته دوم بیش‌تر می‌فروشد.

در باب توزیع آثار تصویری خارجی نیز برای همه محدودیت‌هایی (مثل گرفتن مجوز قسمت به قسمت برای سریال‌ها) وجود دارد؛ اما آن‌ها که به نظام متصل هستند بدون هیچ مجوز کلی و جزئی به راحتی می‌توانند هر چه خواستند به بازار عرضه کنند. معلوم نیست چگونه بدون صدور پروانه نمایش برای تک‌تک قسمت‌های مجموعه «بازی تاج و تخت» یک عرضه‌کننده فیلم و سریال در ایران می‌تواند این مجموعه را برای فروش در اینترنت عرضه کند. چرا سایر وب‌سایت‌های عرضه‌کننده فیلم و سریال نمی‌توانند ده‌ها هزار اثر سینمایی و تلویزیونی خارجی را به مشتریان خود عرضه کنند؟ آن‌ها اگر چنین کنند بلافاصله فیلتر شده و دست‌اندرکاران‌شان بازداشت می‌شوند. توزیع آثار سینمایی و تلویزیونی غربی از سوی غیرخودی‌ها جنگ نرم فرهنگی و از سوی خودی‌ها کسب و کار مشروع است.

فراتر از آن نمایش چهره بازیگران غربی در خیابان‌های تهران عملاً ممنوع است؛ اما هرینگتون ظاهراً غربی به حساب نمی‌آید. وب‌سایت فیلمو حتماً مجوز تبلیغات شهری در تهران با تصویر یک هرینگتون را در دورانی گرفته است که چهره بسیاری از بازیگران شناخته‌شده ایران مجوز آمدن روی بنر و نصب در سطح شهر را ندارند. چرا دیگر تبلیغ‌کنندگان کالا نمی‌توانند از عکس برد پیت یا رابرت دونیرو یا تام هنکس در تبلیغ کالاهای خود استفاده کنند؟

۵- رسانه یا دستگاه تبلیغاتی؟

۱-۵ در ایران رسانه نداریم؛ دستگاه تبلیغاتی داریم

تعبیرهایی مثل «رسانه‌های ایران»، «رسانه‌های فارسی‌زبان داخلی»، «رسانه‌های داخل کشور»، «رسانه‌های چاپی و الکترونیک ایران» و «رسانه‌های اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان» مدام شنیده، نوشته و گفته می‌شوند. اما آیا به کاربرد چنین عباراتی در مورد نهادهای مربوطه در ایران حقیقتی را منعکس می‌کند؟ آیا در ایران رسانه به معنای دقیق کلمه وجود دارد؟ پاسخ به صراحت منفی است. در ایران رسانه به معنای نهاد و مجرای که وظیفه اصلی آن اطلاع‌رسانی و گزارش‌دهی باشد، وجود خارجی ندارد. آنچه در ایران وجود دارد دستگاه‌ها یا بوق‌های تبلیغاتی است که برخی از آن‌ها صد در صد تبلیغاتی‌اند و برخی با درصدهای پایین‌تر؛ اما در هیچ کدام وجه رسانه‌بودن بر وجه تبلیغاتی‌بودن غلبه ندارد. حتی در مورد نشریات تخصصی نیز نمی‌توان این تعبیر را به کار برد؛ چون نشریه تخصصی در ایران وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. هم مدیران مسئول هم منابع مالی و هم محتوای رسانه‌های مدعی تخصصی‌بودن با اعمال نظر یا ورودی حکومت دستکاری و مهندسی می‌شوند. این ادعا را با تبیین شش وجه این نهادها و مجراها می‌توان توضیح داد:

کارکرد

رسانه‌ها سه کارکرد عمده دارند: اطلاع‌رسانی، تفریح و سرگرمی، آموزش. آنچه به عنوان رسانه در ایران می‌شناسیم هیچ‌یک از این کارکردها را به‌درستی انجام نمی‌دهند

و تنها چهره‌هایی از آن‌ها را به نمایش می‌گذارند، تا بتوانند در یک نظام تمامیت‌خواه به حیات خود ادامه دهند. نشریات، رادیو و تلویزیون و سایت‌های اینترنتی اصولاً برای مردم کار نمی‌کنند و با پرداخت مردم امورات آن‌ها نمی‌گذرد. سه کارکرد فوق آن‌قدر ضعیف و کم‌رنگ هستند که دیگر نمی‌توان نام رسانه بر آن‌ها گذاشت. توجه داشته باشید که رسانه‌های داخل کشور بعضاً اطلاعاتی می‌دهند، بعضاً ممکن است چند ساعتی افراد را سرگرم کنند و در مواردی نیز آموزش دهند؛ اما این کار کردها آنچنان با دستکاری مواجه هستند که وجه اصلی خود را از دست می‌دهند. به عنوان مثال تلویزیون دولتی فیلم داستانی پخش می‌کند؛ اما آنچنان در فیلم دستکاری می‌کند که آن دیگر فیلم اصلی نیست؛ آن‌ها مسابقه فوتبال پخش می‌کنند؛ اما مدام بر روی آن تفاسیر مهمل می‌گذارند؛ وسط آن اذان پخش می‌کنند و تصاویر تماشاگران را سانسور می‌کنند تا این که معنی پخش مسابقه از دست می‌رود. آموزش در این مجراها یا آموزش ایدئولوژیک است یا به شدت با ایدئولوژی درآمیخته است. اسلام‌گرایان دقیقاً این رسانه‌ها را از آن خود می‌دانند و بدون هیچ طمع‌ی به دست آموزش‌گران نمی‌دهند. آن‌ها حتی مدارس و دانشگاه‌های کشور را باز نگه داشته‌اند تا بتوانند قرآن، تعلیمات دینی و علوم اجتماعی به روایت خود را درس دهند و اسلام‌گرایان را در مقام معلم بنشانند. کمتر مقام امنیتی-سیاسی-نظامی در ایران وجود دارد که عنوان استادی دانشگاه را یدک نکشد.

بودجه

در جمهوری اسلامی رسانه‌ای وجود ندارد که به نحوی مستقیم و غیرمستقیم از منابع مالی دولتی برخوردار نباشد. آن دسته از رسانه‌هایی که دولتی نیستند در سطحی رانت‌خوار حکومت هستند؛ از روزنامه وطن امروز که ساختمان‌ش متعلق بود به اوقاف و چاپ و توزیع آن نیز توسط روزنامه دولتی ایران انجام می‌شد و هفته‌نامه پنجره که ۵۰۰ میلیون تومان از سازمان تبلیغات اسلامی دریافت کرد، تا نشریات و سایت‌های دیگر که سوبسید (روی کاغذ) یا رانت (آگهی دولتی یا ظاهراً تحقیق) دریافت می‌کنند. این برخورداری به‌ازای کارکرد تبلیغاتی به مدیران این رسانه‌ها واگذار می‌شود و اگر به آن کارکرد وفادار نباشند و خط قرمزها را رعایت نکنند، بسته می‌شوند. هر کتاب، نشریه و بولتنی که منتشر می‌شود و هر فیلم، کاست و پوستر که تولید می‌شود از سوبسیدهای دولتی در تولید و توزیع و نمایش برخوردار می‌شود همه منابع آن دولتی و حکومتی است. این سوبسیدها و بودجه‌ها بدون چشم‌داشت و برای کمک به بخش فرهنگ پرداخت نمی‌شوند.

مؤسسات فیلم‌سازی پروژه‌های خود را از رادیو و تلویزیون دولتی و ده‌ها موسسه سینمایی و تبلیغاتی دولتی و حکومتی (تقریباً تمام نهادها) دریافت می‌کنند. بزرگ‌ترین مؤسسات تجاری و شرکت‌ها در ایران نیز دولتی و حکومتی یا شبه‌دولتی هستند و بخش خصوصی به معنای واقعی آن وجود خارجی ندارد. بدین ترتیب گرفتن پروژه از بانک‌ها، بیمه‌ها، یا شرکت‌های تولیدی نیز نوعی کار برای بخش دولتی است. گرفتن تبلیغات تجاری این مؤسسات نیز نوعی فعالیت درون‌حکومتی و بر اساس مبنای و سیاست‌های تبلیغاتی حکومت است.

محتوا

چهار عامل محتوای رسانه‌ها در ایران را به تبلیغات صرف مبدل می‌کند:

۱. غرب‌ستیزی، که در این قلمرو به معنای سیاه‌نمایی هر آن چیزی است که در مورد کشورهای غربی گزارش می‌شود، به همین دلیل هر آنچه از نگاه مدیران تبلیغاتی جمهوری اسلامی مثبت تلقی شود گزارش نمی‌شود؛
۲. سفیدنمایی هر آنچه در داخل می‌گذرد؛ بنابراین است که جمهوری اسلامی بهشت برین است و همه در آن راضی‌اند حتی کسانی که در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها توسط مأموران امنیتی و سپاهی و انتظامی شکنجه می‌شوند؛
۳. پشتیبانی از برنامه‌های بسط نفوذ نظامی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در منطقه. به عنوان نمونه از آغاز تنش‌ها در سوریه دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی همه مخالفان اسد را تروریست نامیده‌اند. در سال‌های درگیری جمهوری اسلامی در سوریه این دستگاه‌ها مدام از کشته شدن صدها و هزاران «تروریست» در سوریه خبر داده‌اند. چگونه ممکن است در یک کشور میلیون‌ها نفر تروریست بوده و صدها هزار نفر از آن‌ها کشته شده باشند؟

۴. پرهیز از ارائه هرگونه اخبار و اطلاعات با این توجیه که مورد سوءاستفاده مخالفان قرار می‌گیرد. عزت‌الله ضرغامی در نامه‌ای که به علی لاریجانی جهت شکایت از انتقادات وی به رادیو و تلویزیون دولتی و بودجه کم سازمان می‌نویسد، در پایان برخی از نکات را ناگفته می‌گذارد و تصریح می‌کند که «به دلیل امکان سوءاستفاده مخالفین» آن‌ها را به طور مستقیم

به وی خواهد گفت (الف، ۲۰ خرداد ۱۳۹۵). عزت الله ضرغامی و پیش از وی علی لاریجانی و محمد هاشمی با همین توجیه از اطلاع رسانی به مخاطبان خود استنکاف می کرده اند. به همین دلیل دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی روابط عمومی شخصی رهبر جمهوری اسلامی و نزدیکان و منصوبان وی است.

سانسور و خودسانسوری، ممنوع القلم بودن، ممنوع تصویر بودن، قرارداد شدن در فهرست کسانی که سخنرانی آن ها ممنوع است و ده ها فهرست سیاه دیگر برای این ساخته و پرداخته شده تا محتوای رسانه ها و تجمعات کنترل شود. اگر هنوز برخی از مردم ایران از محتوای دستگاه تبلیغاتی دولتی به عنوان خبر و اطلاعات استفاده می کنند، این نه به دلیل هدف اطلاع رسانی و خبررسانی آن ها؛ بلکه به دلیل مهارت یافتن مخاطب در خواندن میان سطور برای خبرگیری است.

سازمان

مجاری ارتباطی در ایران یا دولتی، عمومی و حکومتی اند یا مجبور به کسب مجوز حکومتی. رادیو و تلویزیون کاملاً دولتی است. در حوزه کتاب و نشریات نیز بخش خصوصی حیطه آزادی عمل چندانی ندارند و حتی همکاران خود را نمی توانند با آزادی انتخاب کنند. نشریات قبل از شروع انتشار باید فهرست همکاران خود را به وزارت اطلاعات بدهند و اگر فردی در فهرست سیاه باشد، حذف می شود. نهادهای انتظامی، نظامی و امنیتی و قضایی مدام افرادی که در رسانه ها کار می کنند را احضار می کنند. گه گاه پیام های اخطار دهنده و تهدید کننده برای تک تک روزنامه نگارانی که خودی تلقی نمی شوند، ارسال می شود.

مدیریت

مدیران موسساتی که در کار نشر و پخش هستند، عموماً منصوبان مستقیم مقامات دولتی و حکومتی هستند یا اگر اندکی خودمختاری داشته باشند، تحت فشار سازمان های اطلاعاتی و نظامی قرار می گیرند؛ تا فرد مورد نظر آن ها در مقام مدیریت قرار گیرد. مجوزهای انتشار یا به مقامات امنیتی و نظامی سابق یا به خویشاوندان و نزدیکان مقامات عالی رتبه اعطا می شود. اصل در اعطای امتیاز، وفاداری است و نه حرفه ای بودند. این امر در مورد همه نشریات از جمله نشریات تخصصی و اختصاصی جاری است.

راهبردها: بسته‌بندی زیبای کالای فاسد

همان‌طور که مخالفان جامعه بسته و نظام اقتدارگرا در داخل و خارج ایران با استفاده از ابزارهای فنی، ارتباطات با دولت‌ها و نهادهای مدنی در جوامع دموکراتیک و فعالیت در چارچوب نهادهای مدنی تلاش داشته‌اند سد سانسور، فیلترینگ، پارازیت، صدور مجوز برای خودی‌ها و مهندسی فرهنگ را بشکنند، حکومت نیز انفعال پیشه نکرده و راه‌هایی را برای تحکیم بسته‌بودن مجراهای مختلف نفس کشیدن و نمایش آن به صورت جامعه باز، پیدا و اعمال کرده است. تاسیس شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی متعدد به زبان‌های مختلف، راه‌اندازی سایت‌های اینترنتی بدون هویت و ظاهر مستقل، تاسیس نهادهای مدنی قلابی و دولتی، اعطای انواع نشان‌ها و جوایز با نام‌های مقامات تمامیت‌خواه و فاشیست (نشان فاطمی برای احمد جنتی و جایزه رضا داوری برای دانشجویان) و سرمایه‌گذاری بر روی مراسم مذهبی و اجزای مورد توجه آن برای عموم (مداحی) از این جمله‌اند.

این مجموعه فعالیت به طور اله‌بختی اداره نمی‌شود. وقتی به محتوای تولیدشده در دستگاه تبلیغاتی حکومتی و عمل نسبتاً هماهنگ شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، سایت‌های اینترنتی، خبرگزاری‌ها، نظرسنجی‌های دستگاه‌های حکومتی و دولتی، خطبه‌های نماز جمعه، برنامه‌های مساجد و فعالیت‌های سازمان‌هایی مثل سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی نگاه می‌کنیم، دسته‌ای از سیاست‌های دنبال‌شده را در آن‌ها مشاهده می‌کنیم. هواداران جمهوری اسلامی در خارج کشور دقیقاً از نسخه‌هایی پیروی می‌کنند که در داخل تنظیم می‌شوند. این سیاست‌ها عبارت بوده‌اند از:

از زبان سلبریتی. جمهوری اسلامی در دو دهه اول عمر خود با سلبریتی شدن

افراد از طریق ورزش، هنر، دانش و مانند آن‌ها مبارزه می‌کرد، (رادیو و تلویزیون دولتی هیچ‌گاه به سراغ آن‌ها نمی‌رفت) و از این جهت دستگاه تبلیغاتی دولتی نمی‌گذاشت کسی از طریق پیدا کردن هوادار قدرت اجتماعی پیدا کند. کارهای تبلیغاتی انحصاراً توسط روحانیون و حزب‌اللهی‌ها انجام می‌شد. اما در دهه‌های سوم و چهارم هنگامی که ورزش کاران و هنرمندان دیگر «بازمانده رژیم سابق» نبودند و دست‌پرورده نظام به حساب می‌آمدند، این معادله تغییر یافت. امروز بخش قابل توجهی از کار دستگاه تبلیغاتی حکومت و انتقال محتوای مورد نظر آن را ورزش کاران و هنرمندانی انجام می‌دهند که رانت‌خوار رژیم بوده و

برای دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم (رادیو و تلویزیون دولتی و سینمایی که دولتی است) کار می‌کنند و صدها هزار تا میلیون‌ها دنبال‌کننده در شبکه توئیتر یا تلگرام دارند. (مثل بهنوش بختیاری، پرویز پرستویی یا علی دایی). ببینید علی دایی در واکنش به سخنان ترامپ در سازمان ملل چگونه مواضع رسمی دستگاه تبلیغاتی حکومت را تکرار می‌کند: «من هم می‌گویم او یک دیوانه واقعی است که نمی‌دانم او را از کجا پیدا کرده‌اند، یکی را پیدا کرده‌اند که بیاید و برخی از حرف‌ها را بگوید که به صراحت نمی‌توانستند بزنند. ما کشوری با سابقه فرهنگی اصیل هستیم، البته از فرهنگ اصیل‌مان دور افتاده‌ایم؛ با این حال از نظر فرهنگی و تمدنی از آمریکایی‌ها خیلی جلوتر هستیم. هیچ احدی نمی‌تواند انگ تروریست بودن به ما ایرانی‌ها بزند.» هر یک از آن‌ها بدون این کارها نمی‌توانند سالانه میلیاردها تومان از بودجه دولتی را به خود اختصاص دهند. در ایران بخش خصوصی نیست که بودجه ورزش و هنر را تأمین می‌کند.

رژیم همیشه انقلابی. پس از گذشت چهار دهه از انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم پهلوی، رژیمی که همه منافذ قدرت را به نحو اقتدارگرایانه و تمامیت‌خواهانه در اختیار دارد و هیچ رویداد و فرآیندی را بدون نتیجه مطمئن برای خود نمی‌خواهد، خود را به نحوی کمیک، انقلابی معرفی می‌کند. این فروش حکومت به عنوان انقلابی در همه تبلیغات حکومتی ساری و جاری است به سه دلیل:

۱. فرار از پاسخ‌گویی: حکومت مستقر مورد پرسش مردم قرار می‌گیرد؛ اما فرد یا گروه انقلابی همه اقداماتش را با انقلابی بودن توجیه می‌کند. معرفی حکومت به حکومت انقلابی و رهبر آن به عنوان رهبر انقلاب راه را برای توجیه هرگونه اقدام باز می‌کند؛ «انقلاب» (همان نظام مستقر) اقتضائات خودش را دارد و برای آن هر چیزی را می‌توان قربانی کرد؛
۲. جلب توجه ناراضیان شیعه: بسیاری گروه‌ها و جریان‌هایی در منطقه خاورمیانه که از لحاظ فرقه‌ای و ایدئولوژیک با جمهوری اسلامی هماهنگی و هم‌اعتقادی دارند و از وضعیت موجود خود ناراضی‌اند. دستگاه تبلیغاتی رژیم در پی آن است که با معرفی خود به عنوان ضد وضعیت موجود منطقه‌ای و جهانی، رژیم را به عنوان نماینده آن‌ها معرفی کند؛

امروز با همین نگاه است که برخی از شیعیان پاکستانی، افغانی و عراقی به استخدام سپاه قدس در آمده‌اند؛

۳. اتحاد با چپ غربی انقلابی: وقتی عکس‌های جنایت کارانی مثل فیدل کاسترو و چه‌گوارا در دیوار خوابگاه‌های دانشجویی در برکلی و میل دیده می‌شود و برنی سندرز با شعار انقلاب به صحنه انتخابات آمریکا وارد می‌شود، این بدین معناست که انقلاب هنوز کالایی است که می‌توان به دسته‌ای از خیال‌پروران و افراد خواهان خدمات و کالاهای مجانی فروخت. این‌ها می‌توانند شعار انقلابی بودن خامنه‌ای، مادورو و کیم جونگ‌اون را هم بخرند.

دستگاه تبلیغاتی رژیم این ادعای انقلابی‌گری (آنارشيسم هنجاری، نظام سرکوب و سوءاستفاده حاکمان از قدرت) را عین عقلانیت و خردورزی معرفی می‌کند: «امروز باید برای جامعه تبیین شود که انقلابی‌گری به معنای حرکتی مبتنی بر عقلانیت، برنامه‌ریزی و توجه به مصالح کوتاه‌مدت و بلندمدت کشور است، قدرت تبیین عقلانیت، اندیشه و عمل انقلابی باید در جامعه ارتقا یابد.» (ابراهیم رئیسی، تابناک، ۲۳ تیر ۱۳۹۶)

امنیت می‌خواهید، تسلیم شوید. دستگاه تبلیغاتی حکومت شبانه‌روز به مردم می‌گوید اگر امنیت می‌خواهند باید مثل برده دستورات شریعت بر حسب قرائت روحانیت حاکم را پذیرا باشند. وقتی در اصفهان دسته‌ای از دختران در یک باغ مورد تجاوز واقع شدند، امام‌جمعه قربانیان را به دلیل عدم رعایت شریعت سرزنش کرد. اصولاً حجاب و جداسازی‌ها با همین دیدگاه، که زنان از مردان هرزه مصون بمانند، توجیه می‌شود؛ گویی حکومت هیچ وظیفه‌ای برای امنیت زنان و دختران جامعه ندارد. کسانی که بخواهند به حکومت تقرب بجویند دقیقاً به همین نوع نگاه متمسک می‌شوند. ببینید تلو برای قرابت به نظام در مورد قتل آتنا چه می‌گوید: «صد دفعه گفتم حجاب مهمه حتی واسه دختر بچه کوچیک. والله به خدا این بچه اگه حجاب داشت، شهوت و چشم بد دنبال‌اش نمیفتاد. مردم!! چشمتونو باز کنید. جوری که بچه‌های امروز حرف می‌زنن و برخورد می‌کنن یعنی به تکامل ذهني رسیدن و باید حجاب داشته باشن تا در خطر نباشن.» اگر امنیتی هم نقض شد، راه مقابله با آن در جمهوری اسلامی فقط اعدام است.

از زبان افکار عمومی. در ایران هیچ موسسه نظرسنجی مستقلی وجود ندارد و موسساتی که هستند معمولاً توسط سپاهیان و نیروهای امنیتی تأسیس شده و به سفارش نهادهای امنیتی و نظامی کار می‌کنند. کار این نهادها آن است که وضعیت را همیشه به طریقی که حاکمان می‌خواهند، دستکاری کنند. حکومت نظرسنجی‌های مخالف نظر خود را «نظرسازی» معرفی می‌کند و این دقیقاً کاری است که موسسات نظرسنجی و سفارش‌دهندگان کار به آن‌ها در ایران انجام می‌دهند. البته آن‌ها این قدر خام نیستند که در نظرسنجی خود محبوبیت خامنه‌ای را ۹۹ درصد اعلام کنند؛ اما در این گونه محدوده‌ها نتایج نظرسنجی خود را منتشر نمی‌کنند و اگر چنین کنند به ارقامی مثل ۷۵ تا ۸۵ درصد رضایت می‌دهند.

بسط حوزه نفوذ. گسترش‌طلبی جمهوری اسلامی دفاع از حرم شیعه (برای شیعی‌گرایان) و بسط حوزه نفوذ (برای ملی‌گرایان گسترش‌طلب) معرفی می‌شود. در موضوع مداخله‌های نظامی جمهوری اسلامی حکومت با نمایاندن این مداخله‌ها به عنوان تجدید عظمت‌طلبی بسیاری از نیروهای ملی را که سودای احیای امپراطوری ایران دارند، با خود همراه کرده است. تبلیغات حکومتی در این زمینه آن قدر شدید و گسترده است که کمتر کسی از میان منتقدان جرئت مخالفت با گسترش‌طلبی حکومت را دارد. اصلاح‌طلبان در این زمینه زبان بسته‌اند (غیر از رفسنجانی که انتقادش را از رژیم اسد پس گرفت و کرباسچی که برای وی پرونده‌سازی کردند).

هماهنگی با چپ. دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی تلاش می‌کند حتی‌المقدور هماهنگی با نگرش‌های چپ اروپایی و آمریکایی را حفظ کند تا در عرصه خارجی و نیز در میان نیروهای اپوزیسیون چپ و اسلام‌گرا، که گرایش‌های ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی دارند، همراهانی پیدا کند. بر عکس ادعاهای مقابله یک‌تنه در برابر امپریالیسم، جمهوری اسلامی نمی‌خواهد در تبلیغ تنفر از غرب (بخوانید دموکراسی، حقوق بشر، مدارا، جدایی دین از دولت) تنها باشد. به سخنان مقامات وزارت خارجه مثل ظریف نگاه کنید. او همانند چپ‌های طرفدار سندرز از دولت آمریکا انتقاد می‌کند. به عنوان نمونه استراتژیست‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی چون می‌دانند جریان چپ غربی از

ترامپ متفکر است، ترامپ را «بی تجربه» و «تازه کار» می نامند؛ تا هم به ترامپ برچسب ناکارآمدی بدهند (و چپ‌های آمریکایی و اروپایی را خوشحال سازند و با خود هماهنگ کنند و سخنان‌شان در رسانه‌های چپ بازتاب پیدا کند) و هم از این طریق دموکراسی را نامشروع سازند؛ چون دموکراسی امکان انتخاب افراد کم تجربه یا بی تجربه را به عنوان رهبر سیاسی فراهم می کند. برای دستیابی به همراهی چپ است که دخالت در سوریه «مقاومت» نام گرفته است؛ چون چپ غربی با هرگونه دخالت خارجی (مگر به نفع سوسیالیسم) مخالف است، حتی اگر صدها هزار نفر در رواندا و سوریه قربانی شوند. جریان چپ و اسلام گرا، که با برخی سیاست‌های خامنه‌ای (و نه رژیم) مخالف است و هنوز آن را به نظام آزاد سرمایه‌داری ترجیح می دهد، با صدای بلندی که در رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور دارد با هرگونه تحریم و تهدید جمهوری اسلامی توسط دول غربی مخالف است. همین امر آن‌ها را به همراهان دستگاه تبلیغاتی رژیم تبدیل کرده است. جریان چپ ضدآمریکایی اصولاً معتقد به خطر امنیتی جمهوری اسلامی برای منطقه و دنیا نیست و هیچ مشکلی با مداخلات خارجی آن ندارد؛ در حالی که با حضور یک سرباز آمریکایی در خاورمیانه مخالفت کرده است. قرارگرفتن اسلام‌گرایان در کنار جریان‌های چپ ضدآمریکایی در اروپا و آمریکا (با غالب‌شدن سیاست هویت‌گرا در میان چپ و به حاشیه‌رفتن موضوعاتی مثل حقوق زنان و حقوق بشر در مواضع چپ) پیگیری این سیاست را تسهیل کرده است. لیندا سرسور، عضو کمیته برگزاری راهپیمایی زنان در روز بعد از سوگند ترامپ و یکی از اعضای عالی‌رتبه حزب دموکرات، به همان طریقی از حجاب دفاع می کند که محمدعلی الهی نماینده خمینی در ارتش و رئیس موسسه دارالحکمه در میشیگان (این دو دیداری هم داشته‌اند).

جنگ طلب‌بودن قائلان به براندازی. از شاه‌بیت‌های سیاست‌های تبلیغاتی

رژیم آن است که هر گروه و فردی را که خواهان فشار قدرت‌های خارجی بر نظام و محدود کردن حیطه قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی آن جهت تسهیل سقوط رژیم یا مهار قدرت آن باشند، جنگ طلب معرفی می کنند. از این نگاه کسانی که خواهان تحریم سپاه و بیت رهبری هستند تا کسانی که با مقامات آمریکایی و اروپایی مخالف جمهوری اسلامی دیدار می کنند، جنگ طلب

معرفی می‌شوند. اسرائیل از پدیده‌هایی است که اگر کسی از آن در برخورد با تروریسم فلسطینی‌ها انتقاد نکند، یا به اسرائیل سفر کند حتما جنگ طلب است. از نگاه دستگاه تبلیغاتی حکومت هم‌پیمانی با بشار اسد با کشتار ۵۰۰ هزار سوری همراهی با مقاومت و لذا اقدامی ارزشی است؛ اما اسرائیل را متحد راهبردی ایران در منطقه دانستن عین خیانت و تقاضای نابودی کشور است. این موضوع نیز از مواردی است که با نگرش جریان چپ هماهنگ است.

ما را با سعودی و سوریه و سومالی مقایسه کنید. هر گونه انتقاد از جمهوری اسلامی با این گزاره مواجه می‌شود که باید حکومت را با عربستان (یک دیکتاتوری فاسد مثل جمهوری اسلامی) سوریه و عراق (جنگ داخلی) و سومالی (وضعیت بدون دولت مستقر) مقایسه کرد و مردم ایران باید درگاه الهی را برای شکرگزاری نعمت جمهوری اسلامی از پای در بیاورند. پرسش این است که چرا نباید جمهوری اسلامی را با مالزی، ترکیه و کره جنوبی، که حتی فراتر از ایران امنیت دارند و مردمان‌اش در سختی معیشتی کمتری قرار دارند، مقایسه کرد؟

سیاست‌های فوق هم در داخل کشور در میان بخشی از مردم و هم در خارج از کشور میان گروه‌های چپ و اصلاح‌طلبان مذهبی موفق بوده و حجم انتقاد از حکومت را کاهش داده است؛ اما مشکل اصلی آنجا است که این سیاست‌ها برای تبلیغ کالایی بوده که از اساس فاسد است، مردم هزینه بالایی برای آن می‌پردازند و عرضه‌کننده کالا نه تنها هیچ مسئولیتی برای آن نمی‌پذیرد؛ بلکه فساد را به بخشی از فرآیند عرضه و تقاضا تبدیل کرده است.

۲-۵ تاکتیک همیشگی دستگاه تبلیغاتی و قوای قهریه: اتهام اعتیاد به

معترضان و منتقدان

نخست یک اصل کلی را بیان کنم: جامعه سالم و قدرت مند و اخلاق مدار جامعه‌ای نیست که تنها صاحبان قدرت و ثروت و منزلت دارای حقوق باشند؛ جامعه‌ای است که آسیب‌پذیرترین و ضعیف‌ترین اقشار آن مثل معتادان، کارگران جنسی، بی‌خانمان‌ها، ناتوانان جسمی و ذهنی و کودکان بی سرپرست نیز از حقوق مساوی با دیگران برخوردار بوده و بتوانند صدایی در جامعه داشته باشند. جمهوری اسلامی افرادی را که حتی در قشر آسیب‌پذیر قرار ندارند با اتهاماتی از این دست (که در واقع اتهام نیستند؛ برچسب‌اند) می‌خواهد از حقوق‌شان محروم سازد یا نقض حقوق آن‌ها را توجیه کند.

برچسب‌های غیراخلاقی

در دهه‌های شصت و هفتاد، برای بی‌اعتبار کردن مخالفان و ناهم‌رنگ‌ها در منظر عموم، به آن‌ها اتهامات جنسی و اعتیاد به الکل و تریاک ساخته و پرداخته می‌شد و پس از دستگیری هر نویسنده و فعال سیاسی در خانه وی الکل و تریاک «پیدا می‌کردند». در دهه هشتاد به سراغ همین موضوعات به اشکالی دیگر، مثل خیانت به همسر یا روابط جنسی آزاد و اعتیاد به ماری‌جوانا و هروئین مورد توجه دستگاه‌های امنیت قرار گرفتند؛ اما در دهه نود با اوج‌گیری اعتیاد و اختلالات روانی، مقامات امنیتی از همان نوع اتهامات، اما با عناوینی تازه، مثل شیشه، کراک یا قرص استفاده می‌کنند که تصور می‌کنند باورپذیرتر به نظر می‌آید. این نسخه تازه، توجیه کشته‌شدن زندانی به دست بازجوها را نیز آسان‌تر می‌سازد؛ چون می‌توانند کشته‌شدن را به مصرف بیش از اندازه یا خودکشی تحت شرایط عدم دسترسی به مواد معرفی کنند.

نخست به چند نمونه اخیر اشاره می‌کنم. غلام‌حسین محسنی‌اژه‌ای سخنگوی قوه قضائیه در مورد زنان و دخترانی که در عرصه عمومی حجابشان را برداشته‌اند، می‌گوید: «برخی از آن‌ها احساساتی شده‌اند و به خاطر مسائل کودکانه دست به این کار زده‌اند. برخی هم با استعمال مواد مخدر صنعتی، این قبیل اعمال را مرتکب می‌شوند و گروهی هم به صورت سازمان‌دهی شده، یا خودشان سازمان‌دهی می‌کنند یا تحت سازمان‌دهی دیگر، این کارها را می‌کنند.» (خبر آنالاین، ۱۵ بهمن ۱۳۹۶) زنان و دخترانی که حجاب خود را برداشته‌اند به تشویق به فساد و بی‌حیایی و تلاش برای شوهریابی نیز متهم شده‌اند؛ در حالی که روحانیون همیشه مشوق ازدواج بوده‌اند.

محمدجواد منتظری، دادستان کل کشور، درباره خودکشی سینا قنبری به هنگام

بازداشت در زندان اوین گفت: «فردی که خودکشی کرده است، معتاد بوده است و فیلمش هم موجود است.» (خبر آنلاین، ۲۱ دی ۱۳۹۶) سخنگوی قوه قضائیه در مورد فوت یکی از بازداشت‌شدگان در اعتراضات اراک، گفت: «یک نفر در کلانتری اراک خودکشی کرد. او فردی معتاد بود که همراه خود مواد مخدر داشت و سابقه‌دار بود.» (ایلنا، ۲۴ دی ۱۳۹۶) پس از بازدید برخی از اعضای مجلس از اوین هم اللهیار ملک‌شاهی، رئیس کمیسیون قضایی مجلس، گفت: «در خصوص آن فردی که در اغتشاشات دستگیر شده بود و صحبت آن بود که خودکشی کرده، هم فیلم مربوط به آن دیده شد و هم از محلی که جسد وی پیدا شده و احیاناً در آنجا خودکشی کرده، بازدید شد.» (ایسنا، ۱۰ بهمن ۱۳۹۶)

کارکردها

اتهام اعتیاد یا دیگر اتهامات اخلاقی و آسیب‌شناسانه به معترضان و ناهم‌رنگ‌ها، چهار کارکرد برای حکومت و ماشین‌های امنیتی و تبلیغاتی آن دارد:

۱. توجیه‌سازی برای حذف؛ نقض حقوق و کشتن و عادی جلوه‌دادن مرگ آن‌ها در شرایطی که در بازداشت یا حمله بازجوها و زندان‌بانان یا در خیابان توسط بسیج و لباس‌شخصی‌ها کشته شوند. با توجه به این‌که اکثر افراد در ایران از مرگ معتادان زانوی غم به بغل نمی‌گیرند، این نوع معرفی، حکومت را از خشم عمومی مصون نگاه می‌دارد؛
۲. ترور شخصیت؛ افرادی که در مبارزات شرکت دارند یا تلاش می‌کنند سدهایی را برای خود و دیگران پشت سر بگذارند، با این‌گونه برچسب‌ها مورد بی‌توجهی، کم‌توجهی و حداقل تردید دیگران قرار می‌گیرند و آن احترامی را که باید و شاید از عموم دریافت نمی‌کنند؛ از نظر مقامات جمهوری اسلامی معترضان به نظام یا ناهم‌رنگ‌ها همه «باید» مشکل اخلاقی داشته باشند و گرنه چرا باید با «نور و پاکی مطلق» که روحانیون شیعه و پاسداران آن‌ها باشند، مخالفت کنند؛ هر مخالف و منتقدی به نحو پیشینی باید «گیری» داشته باشد؛
۳. تغییر اتهام و فرافکنی؛ اتهام اعتیاد اتهامی است که از منظر قوای قهریه موجب انحراف افکار عمومی از اتهامات دیگر (مخالفت با استبداد یا فساد و تبعیض) می‌شود، اتهاماتی که از منظر عمومی کاملاً بی‌پایه و اساس هستند. این موضوع فرآیند حقوقی رسیدگی را نیز مخدوش می‌سازد و

اذهان را از اصل موضوع که اتهام دیکتاتوری و فساد به حکومت است، منحرف می‌کند. اتهام‌زننده تصور می‌کند که با اتهام‌زدن همه توجہات از اعمال خلاف وی منحرف و به سوی اتهام‌گیرنده متمرکز می‌شود. این اتهام‌زدن‌ها نوعی فرافکنی است؛

۴. نشستن در مقام مددکار، آسیب‌شناس اجتماعی، روان‌پزشک و معلم اخلاق در حالی که اتهام‌زندگان بازجو و شکنجه‌گر و اجزای ماشین سرکوب نام دارند.

فراموش کردن توازن

فراتر از نیات و اغراض مقامات در طرح اعتیاد و دیگر مسائل شخصی در میان اتهامات (که هدف آن گریز از قانون است) یا کارکردهای این نوع اتهامات بی‌پایه و اساس، در میان معترضان به عنوان نمونه‌ای از جمعیت کشور همه نوع افراد با همه نوع سابقه و شرایط وجود دارند. به همین دلیل برای پرهیز از این گونه اتهامات، مخالفان حکومت از قهرمان‌سازی یا شهیدسازی پرهیز می‌کنند؛ تا قهرمانان آن‌ها با یک اتهام زمین نخورند. همه مردم از جمله معترضان شجاع، آدم‌های عادی هستند. اما آنچه به این شرایط تعادل و توازن می‌بخشد ذکر گرفتاری خود مقامات، اعضای خانواده آن‌ها و «شهادی نظام» با همین گونه مشکلات است. در میان مقامات و فرزندان آن‌ها و مقدسان نظام هم افراد معتاد وجود دارد. در کشوری که حدود ۴ میلیون معتاد و ۳ میلیون استفاده‌کننده تفریحی مواد مخدر و حدود یک میلیون معتاد به الکل وجود دارد، در هر جمع چندصد نفره می‌توان تعدادی از آن‌ها را مشاهده کرد، چه در راهپیمایی به نفع و چه در تظاهرات علیه نظام.

من کسانی را می‌شناسم که در جنگ ایران و عراق کشته شدند؛ اما به بیان خودشان با کارگران جنسی هم می‌خوایدند، به همسرشان خیانت می‌کردند و دست‌شان می‌رسید دزدی هم می‌کردند. (نویسنده این مطلب، سه دوره در هشت سال جنگ ایران و عراق به جبهه رفته و با صدها بسیجی در آن دوره آشنایی داشته و گفتگو کرده است) در مقابل کسانی را می‌شناسم که حتی به یکی از چارچوب‌ها و مبانی اسلام و انقلاب باور ندارند؛ اما عقلا کار خلاف اخلاق و جرمی انجام نمی‌دهند. در یکی از شب‌هایی که مشغول پاسداری از یک سنگر در منطقه طلایه (سال ۱۳۶۱) بودم یک بسیجی ضامن نارنجک‌اش را کشید و هم خود و هم یکی از دانشجویان دانشگاه را کشت، بسیج هر دو را شهید اعلام کرد؛ در حالی که بسیجی جوان مرتکب عمل جنایت‌کارانه‌ای شده

بود. حکومت می‌خواهد هر آنچه را که در سمت آن است مقدس و پاک و هر آنچه را که در طرف مقابل است شیطانی و زشت معرفی کند. دنیا این طوری تنظیم نشده است. هیچ گروه و دسته‌ای دارای انحصار زشتی‌ها و پلیدی‌ها نیست و همه خوبی‌ها هم در گروهی خاص متمرکز نشده است.

معتاد: شهروند صاحب حق

داستان اصلی و مهم در اینجا حقوق آدم‌ها ست، هم برای کسانی که دوست‌دارشان هستیم و هم برای کسانی که خوش نمی‌داریم. حقوق شهروندی و حقوق بشر به افراد محبوب و خردمند منحصر نیست. فرض کنیم برخی از معترضان و کشف حجاب کنندگان و خیلی‌های دیگر معتاد باشند، یا هزار مشکل دیگر داشته باشند، مگر آن‌ها حقوق ندارند؟ فرد معتاد هم حق دارد به فساد، اتلاف، تبعیض و سرکوب اعتراض کند و اگر بازداشت شد نباید او را «کشاند» یا زنان کارگر جنسی هم حق دارند به تحقیر زنان و نقض حقوق آن‌ها معترض باشند و در صورت بازداشت نباید توسط پلیس یا نیروهای بسیجی به آن‌ها تجاوزی صورت گیرد. زنان معتاد هم حق دارند پوشش خود را انتخاب کنند. صحنه‌های پوشاندن چادر به زندانیان در زندان‌های ایران (هر جرمی را که مرتکب شده باشند) یا بردن آن‌ها (و سربازان) برای نماز به نمازخانه از مشمئزکننده‌ترین صحنه‌ها در یک نظام اجتماعی است؛ چون زندانبان یا مقامات پادگان با اتکا بر قدرت خود، دارند باور خود را بر فرد بی‌قدرت اعمال می‌کنند.

حق اعتراض فقط به گروه‌هایی خاص در جامعه اختصاص ندارد. افرادی که دارای اختلال روانی یا سابقه جرم هستند، نیز مثل همه افراد جامعه حق دارند معترض شرایط استبدادی و تمامیت‌خواهی در جامعه باشند. معتادان اگر خلاف قانون، کاری انجام ندهند و به دیگران آسیبی نرسانند، به خودشان ضرر می‌زنند و از این جهت به همه مقامات قوای قهریه در جمهوری اسلامی شرف دارند؛ چون آن‌ها مدام به دیگران آسیب می‌رسانند و حقوق دیگران را نقض می‌کنند.

۳-۵ کارگردان عزیز کرده و جامعه افسرده و سرخورده: لودگی، لات‌بازی و هویت کور می‌فروشد

اخراجی‌های دو دنباله اخراجی‌های یک است که در ادامه حضور کسانی که در ادبیات حکومتی «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، در جبهه به اسارت نیروهای عراقی در می‌آیند. سه شخصیت اصلی داستان و همراهان‌شان به یک اردوگاه اسرای جنگی منتقل می‌شوند، در حالی که خانواده‌های آن‌ها در یک عملیات تروریستی با دشمن در جبهه‌ای دیگر درگیر می‌شوند. تبلیغات محور اساسی کار نیروهای دشمن است و با تطمیع و تهدید به پیش می‌رود. تک‌تک خطوط روایی و گفتگوهای فیلم، ادبیات رسانه‌های اقتدارگرا در چهار دهه اخیر را باز می‌نمایاند.

فروش پنج میلیارد تومانی فیلم اخراجی‌های دو (تا آخر فروردین ۱۳۸۸) و فروش خوب اخراجی‌های یک، این پرسش را در برابر اهل سیاست، فرهنگ و رسانه‌ها در ایران قرار می‌دهد که این فیلم‌ها از چه ویژگی‌هایی برخوردار است و در کدام بافت و سیاق فرهنگی و سیاسی، تولید و به نمایش در آمده‌اند که به این فروش بی‌سابقه دست یافته‌اند؟ این در حالی است که نه کارگردان فردی پذیرفته‌شده در میان اهل فرهنگ و سینمای ایران بوده است، (او یکی از اعضای سابق و مشهور انصار حزب‌الله در ایران است) نه روند ساختن فیلم پاک و پاکیزه بوده است (سرقت ادبی داستان فیلم اخراجی‌های دو از یک نویسنده ادبیات جنگ در ایران) و نه منتقدان فیلم در ایران به این فیلم نمره قبولی داده‌اند. (در این مورد نگاه کنید به یادداشت عباس منظرپور نویسنده کتاب «در کوچه و خیابان» در مورد استخراج شخصیت‌های کتابش و معرفی و نمایش دور از واقعیت این شخصیت‌ها در فیلم «اخراجی‌ها» بدون ذکر نام نویسنده در فیلم. او ادعا می‌کند: «در یافتن سناریو، محیط‌سازی و حتی کلماتی که در زبان بازیگران به کار رفته، همگی رونویسی از کتاب «در کوچه و خیابان»، نوشته این حقیر است.» سایت تابناک، ۲۰ فروردین ۱۳۸۸) همچنین این اتفاق در حالی رخ می‌دهد که کل فروش بلیط سینما در یک دهه اخیر در ایران علی‌رغم رشد جمعیت نصف شده است.

عوامل عمده جذب تماشاگر

در فضای بسته فرهنگ عمومی در ایران و بسته‌بودن دست هنرمندان دیگراندیش و دیگرباش در تولید آثار هنری، جذابیت خبری ده‌نمکی عامل اول فروش این فیلم، همانند قسمت اول آن بود. مردم ایران که هر روز و به طور نهادینه حقوقشان توسط حکومت دینی و نیروهای شبه‌نظامی آن (مثل انصار حزب‌الله) نقض می‌شود، می‌خواستند ببینند

کسانی که در خیابان‌ها آن‌ها را برای تار مو یا رژ لبی کتک می‌زنند یا شب‌ها داشبورد اتومبیل آن‌ها را برای یک کاست یا سی‌دی می‌گردند یا کتاب‌فروشی و سینما آتش می‌زنند، چه می‌گویند. بخشی دیگر از مردم برای شوخی‌های عامه‌پسند و لودگی‌ها که بدون انسجام روایی بر سر و روی تماشاگر ریخته می‌شود، به تماشای آن رفتند. ژانر لات‌بازی از دوران فیلم قیصر ساخته مسعود کیمیایی پرمخاطب بوده است و جالب این است که در بررسی‌ها و نقد فیلم در مجلات سیاسی-سینمایی و نامه‌نگاری‌های مربوط به این فیلم دوباره سروکله ادبیات مربوط به فرهنگ لات‌بازی در ایران پیدا شده است. (برای نمونه نگاه کنید به دفاع دوست ده‌نمکی، حمید داودآبادی، که کاملاً در چارچوب ادبیات و ژانر لات‌بازی از این فیلم حمایت می‌کند. او البته از تعبیر «لوتی» به جای لات استفاده می‌کند، ولی جابه‌جا به این فرهنگ اشاره می‌نماید. سایت تابناک، ۲۰ فروردین ۱۳۸۸) در این ژانر غیرت، نقش اول را بازی می‌کند؛ اما غیرت ناموسی در قیصر به غیرت دینی و تا حدی ملی در اخراجی‌ها تحول می‌یابد و تیغ‌کشی برای ناموس به تیغ‌کشی برای مذهب تبدیل می‌شود. اخراجی‌ها می‌خواهد شعبان بی‌مخ‌ها را به طیب‌ها و ده‌نمکی‌ها تبدیل کند.

شعارهای عدالت‌خواهانه و ملی‌گرایانه در جامعه‌ای که هر روز شکاف غنی و فقیر در آن بیش‌تر می‌شود و نمادهای ملی مورد غفلت یا انکار قرار می‌گیرد، نمایش اراذل و اوباش مورد توجه حکومت، که باید نقش بسیجی‌های حافظ حکومت را بر عهده بگیرند و تناقضات فرهنگ رسمی در این باب، کم‌دی‌جنگی و ادبیاتی که فقط نیروهای خودی می‌توانند به این محدوده وارد شوند، آزادی عمل کارگردان در طراحی دیالوگ‌ها که مخصوص به وفاداران رهبری است، تبلیغات تمام‌عیار تلویزیون در ایام عید، که تنها شامل فیلم‌های کاملاً خودی می‌شود، اکران نوروزی و استفاده از نمادهای ملی مثل سرود «ای ایران» در فیلم، از عوامل دیگر فروش بالای فیلم هستند.

نماد خرده‌فرهنگ روحانیت شیعه

اخراجی‌های ۲، نگرش همیشگی روحانیت و ایدئولوژی حاکم به فیلم، انسان و فرهنگ را باز می‌نماید: فیلم محصولی فرهنگی است که نیروهای خودی حکومت تولید می‌کنند؛ از همه فرآیندهای سانسور دولتی سربلند بیرون آمده و داستانی را که رهبران سیاسی دوست دارند بر پرده ببینند، روایت می‌کند؛ انسان موجودی است اساساً شر (بر خلاف تبلیغ این ایده که انسان فطرتاً خیر است) که با هدایت روحانیت و ایدئولوژی مذهبی در مسیر هدایت قرار می‌گیرد و فرهنگ بستری است برای تبلیغات سیاسی که بر مشروعیت سیاسی و عمر حکومت مطلقه مذهبی می‌افزاید. از این جهت اخراجی‌های ۲

یک «فیلم» است، انسان طراز مکتب ج.ا.ا. و مسیر ضروری تحول دیگران به سمت وی را نشان می‌دهد و سازنده فرهنگ مورد علاقه و نگرش کاست حکومتی است. این فیلم سینمای طراز مکتب دوران احمدی‌نژاد را نمایندگی می‌کند و از همین جهت همه حکومت به پشتیبانی از آن برخاست (حمایت مالی، تدارکاتی و تبلیغی مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، سپاه پاسداران، ارتش، انجمن سینمای دفاع مقدس و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، سازمان صداوسیما و وزارت ارشاد). اگر با فیلم لیلی با من است و مارمولک کمال تبریزی یا فیلم‌های حاتمی‌کیا همین برخورد حمایتی تمام‌عیار صورت می‌گرفت، فروش آن‌ها بسیار بیش از فروش واقعی آن‌ها می‌بود. اما علی‌رغم محدودشدن تبلیغات و برداشتن مارمولک از پرده در اوج فروش، به علت رویکرد انتقادی آن، باز فروش این فیلم قابل توجه بود. «برادر بزرگ» یا همان حکومت مطلقه فقیه در همین بزنگاه‌ها برای بالابردن یا به‌زمین‌زدن یک محصول فرهنگی نقش بازی می‌کند. در دوران خامنه‌ای افرادی مثل تبریزی یا حاتمی‌کیا، که روایتی دیگر از خرده‌فرهنگ جنگ یا بسیجی دارند، به حاشیه رانده شده و افرادی مثل ده‌نمکی در متن هنر و فرهنگ حکومتی قرار گرفته‌اند.

جامعه‌شناسی اقتدارگرایان دینی

مردم ایران در اخراجی‌های ۱ و ۲ و نیز دیگر فیلم‌های طراز مکتب در ج.ا.ا. به دو گروه حزب‌اللهی‌های حکومتی و لات‌ها تقسیم می‌شوند و این دو گروه به تعاملی سازنده با یکدیگر می‌پردازند، همان رابطه‌ای که روحانیت با توده بی‌شکل و لشکر فقرا و بیکاران در دوران حکومت خامنه‌ای داشته و حکومت را تداوم بخشیده است. حاکمان مطلق ایران عاشق فیلم‌هایی مثل اخراجی‌ها هستند؛ چون این فیلم‌ها جامعه را به همان صورتی نشان می‌دهند که حکومت می‌خواهد و پاسخی است به روشن‌فکران که جامعه ایران را متنوع، چندفرهنگی، چنددینی و چندصدایی می‌بینند. (مسعود ده‌نمکی: «اخراجی‌ها پاسخی محکم به متحجرها و روشن‌فکرها ست.» سایت سینت‌مگ، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸) در این گونه فیلم‌ها هیچ صدا و مشروعیت و کرامتی غیر از صدا و مشروعیت و کرامت حاکمان به چشم نمی‌خورد. فیلم به زبان گویای لات‌ها (معتادان، دزدها و بیکاره‌ها که هریک، یک شخصیت کلیدی در فیلم دارند) تبدیل شده است، کسانی که صدایشان در چهار دهه اخیر توسط حکومت (از نگاه فرهنگ‌سازان حکومت مطلقه) کمتر شنیده شده است. بقیه مردم ایران نیز یا پزشکان هالو هستند یا منافقان هواپیماربا. این نگاه کاملاً موید جامعه‌شناسی کاست حاکم حکومتی است که مردم را به خودی و غیرخودی (متشکل از معاند، منافق، فریب‌خورده و جاهل) تقسیم می‌کند.

اخراجی‌های جامعه ایران از منظر کاست حاکم و هنرمندان حکومت ساخته آن، نه اکثریت خاموش و سرکوب‌شده، نه اقلیت‌های دینی، قومی یا زبانی و نه اقشار دگرباش و دیگراندیش؛ بلکه لات‌ها و اراذل و اوباشی هستند که طرح امنیت اجتماعی رژیم، آن‌ها را در محاکمات چندساعته بر بالای چوبه دار می‌فرستد یا قرار است به اردوگاه‌های اجباری کار فرستاده شوند. (احمدی‌نژاد در همایش فرماندهان نیروی انتظامی پیشنهاد کرد: «باید با ابتکار عمل اراذل و اوباش را از کل جامعه جدا کنیم و با سپردن کارهایی مثل کار کردن در معادن و کویر تلاش کنیم تا این افراد آدم شوند.» سایت آفتاب، ۳۰ فروردین ۱۳۸۸) اما در این فیلم به نمادهای هویت و تحول تبدیل شده‌اند. به بیان فیلم، شنیده‌شدن صدای اینان مستلزم پیوستن به نهادهای تحت نظارت روحانیت و تبعیت محض آن‌ها از روحانیت حاکم و وفاداران به آن‌ها است.

سیاست‌های هدایتی-حمایتی-نظارتی و لشکر فقرا و بیکاران

چه بر سر جامعه ایران آمده که در دهه هفتاد از فیلم‌های باارزش از نظر فرهنگی و هنری نیز در کنار فیلم‌های بازاری استقبال می‌شد و اکنون فیلم ده‌نمکی پرفروش می‌شود؟ آیا این مخاطبان همان مخاطبان سابق‌اند یا ده‌نمکی مخاطبی متفاوت با مخاطبان مخملباف یا مهرجویی یا بیضایی دارد؟ اول آن‌که توجه به این‌گونه فیلم‌ها پدیده‌ای تازه در سینمای ایران نیست. فروش فیلم‌های مسعود کیمیایی با همین ژانر (زندگی اراذل و اوباش) یک پدیده تاریخی در رسانه سینما در ایران است. دوم آن‌که اکنون دستگاه رهبری با یک‌دست کردن حکومت به دنبال خلق فرهنگ مورد نظر خود در جامعه است و همه ابزارها برای ترویج و تبلیغ این فرهنگ رسمی بهره می‌گیرد. ده‌نمکی‌ها عوامل مورد اعتماد حکومت در این فرهنگ‌سازی هستند. از همین جهت همه جور امکانات برای این فرهنگ‌سازی در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شود. سوم آن‌که سیاست‌های هدایتی-حمایتی-نظارتی وزارت ارشاد در حوزه هنر و فرهنگ در دولت احمدی‌نژاد (با تأیید کامل دستگاه رهبری) عمدتاً بر دغدغه‌های امنیتی تمرکز یافته‌اند. حکومت به همه نیروهای دگرباش و دگراندیش در بخش فرهنگ به عنوان تهدید امنیتی می‌نگرد. به همین دلیل تولید محصولات فرهنگی توسط عوامل خودی (از منظر دستگاه رهبری) و با هدایت میرانی، که همه پس‌زمینه امنیتی و نظامی دارند، سرلوحه کار قرار گرفته است. عموم مردم از قشرهای متفاوت در شرایط فقدان رقابت و بسته‌شدن زبان دگراندیشان نیز چاره‌ای به جز مصرف این محصولات ندارند. چهارم آن‌که هنوز حدود پنجاه درصد از مردم ایران به شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و بیش از شصت درصد به

اینترنت دسترسی ندارند و مواد فرهنگی مورد نیاز خود را از دستگاه تبلیغاتی دولتی اخذ می‌کنند. این افراد، که از اقشار کم‌سواد، حاشیه‌شهری و نسبتاً فقیر هستند، بدیلی برای فرهنگ رسمی نمی‌شناسند تا بدان‌ها رو کنند. امثال ده‌نمکی و صفار هرندی مسئولیت دارند تا برای لشکر بیکاران و فقرایی که دولت احمدی‌نژاد در دوران انتخابات به آن‌ها سب‌زمینی مجانی یا بلیط تخفیفی استخر یا دو هزار تومانی می‌دهد خوراک فرهنگی تولید کنند.

طنز هنر و فرهنگ ایران در زیر سایه حکومت دینی آن است که نمادهای عوام‌پرستی، دین‌فروشی، ظاهربینی و تبعیض خود علیه این موضوعات فیلم می‌سازند و مردم نیز برخی حرف‌های ناگفته و نشنیده خود را باید از زبان حاکمان مطلقه و مستبد خود یا وفاداران به آن‌ها بشنوند.

۵-۴ دختر لاتِه؛ تیپ ایده‌آل زنان جمهوری اسلامی

فیلم‌های مسعود ده‌نمکی ارزش سینمایی ندارند؛ چون:

۱. محصول کار جمعی هستند و فیلم‌بردار، تدوین‌گر، بازیگران و دیگر اعضای کادر فنی غیر از نقش‌های خود، نقش محوری در کارگردانی و جمع کردن فیلم دارند. بالاخره در وائفسای مشکلات اقتصادی هنرمندان، برای فیلمی بودجه‌ای گرفته شده و عوامل سینمایی می‌خواهند پروژه‌ای راه یفتند و دیگر اهمیتی نمی‌دهند که فیلم را بسازند و در آخر نام کارگردان، کس دیگری باشد. فیلم‌هایی که محصول کار جمعی باشند معمولاً بی‌هویت‌اند و به‌هم ریخته؛
۲. این فیلم‌ها از سطح پایین‌ترین فیلم‌های ایرانی نازل‌ترند و صرفاً به دلیل فراتر رفتن از خط قرمزهای جمهوری اسلامی (مثل ذکر برنامه ماهواره‌ای «بفرمایید شام» و پارتی‌رفتن) یا به‌سخره گرفتن آن‌ها (مثل مسخره کردن مکرر گشت ارشاد) و لودگی و مسخره‌بازی که به کارگردانان عزیز دردانه اختصاص دارد، می‌فروشد؛
۳. هیچ ارزش افزوده‌ای برای سینما (به عنوان صنعت) از نظر فرهنگی و اقتصادی ندارند و درآمدهای حاصله از آن‌ها به سینما باز نمی‌گردد؛ بلکه در حوزه‌های دیگر سرمایه‌گذاری و خرج می‌شوند.

اما این فیلم‌ها به دلیل نمایانگر ساختن چند موضوع، جالب توجه هستند:

۱. انعکاس سیاست‌های سینمایی در یک دوره خاص، چون این فیلم‌ها - همانند دیگر کارگردانان مورد توجه در دهه‌های شصت و هفتاد، برای معاونان سینمایی وزرات ارشاد و دولت مربوطه - ویتترین سینمای دولت احمدی‌نژاد هستند؛
۲. معرفی جامعه از چشم اسلام‌گرایان تمامیت‌خواه و روش اصلاح آن به سمت اسلامی‌شدن در این فیلم‌ها. از این جهت این فیلم‌ها دریچه مناسبی به دنیای درونی این بخش از اسلام‌گرایان هستند؛ چون از رهبر جمهوری اسلامی تا مدیران امنیتی و نظامی و قضایی نظام باید این فیلم‌ها را برای اکران تایید کنند یا مشکلی با آن‌ها نداشته باشند؛

۳. واکنش سینماگرانی که با این فیلم‌ها همکاری می‌کنند یا از آنها فاصله می‌گیرند نیز به کار شناخت سینمای ایران در دوران جمهوری اسلامی می‌آید.

فرمول سینمای اسلامی

سینمای اسلامی در چهار دهه گذشته، به عنوان یکی از شاخه‌های هنر مکتبی به شدت مد نظر اسلام‌گرایان قرار گرفته و صدها میلیارد تومان صرف آن شده است. این توجه ناشی از تأثیری است که اسلام‌گرایان در سینمای غرب و به‌ویژه ایالات متحده مشاهده می‌کنند. آن‌ها در پی آن هستند که با زبان سینما ایدئولوژی خود را ترویج کرده و بسط دهند. سینماگرانی که خواسته‌اند این سینما را منعکس کنند (قبل از تحول به سینماگران عادی و بدون ادعای اسلامیزه کردن دنیا) مولفه‌های زیر را در آثار خود جای داده‌اند:

۱. تزریق روحانیت و مسجد و امام‌زاده به فیلم‌های خود؛ در این آثار بالاخره اثری از نهادها، شعائر و مراسم دینی دیده می‌شود؛
۲. بسته به نوع اسلام‌گرایی مولفه‌های دیگری نیز در آثار آن‌ها دیده می‌شود از مدینه فاضله اسلام‌گرایی عدالت‌گرا (در آثار اولیه مخملباف) تا فرهنگ کوچک‌بازاری محلات قدیمی، که قرار است داستان در متن آن مجرای هدایت‌گری لات‌ها در جهت اسلام‌گرایی فقه‌گرا و نظامی‌گرا باشد (در آثار ده‌نمکی)؛
۳. پخش قرآن، اذان و روضه‌خوانی به‌مناسبت و بی‌مناسبت در طول فیلم؛
۴. آوردن جملاتی از خمینی و دیگر روحانیون و شخصیت‌هایی که برای روحانیون و مذهبی‌ها الگو به حساب می‌آیند؛
۵. در نهایت برترنشانیدن ارزش‌ها و هنجارهای روحانیون و دیگر اسلام‌گرایان نسبت به دیگر شهروندان جامعه.

در «رسوایی» ده‌نمکی از همه این عناصر به‌وفور استفاده شده است تا شکی برای تأمین‌کنندگان مالی جهت حمایت از فیلم بعدی وی باقی نماند. سینما در همه جای دنیا و از جمله ایران هنری گران است و وقتی بخش خصوصی سرمایه‌اش را به این حوزه نمی‌آورد، باید دولتی‌ها را کاملاً راضی نگاه داشت.

دختر لاتِه

از ابداعات ده‌نمکی و دوستان در «رسوایی» قبلی‌شان معرفی یک شخصیت لات دختر - افسانه - است که همان تیکه‌های لات‌ها را می‌اندازد، جوانمردی سرش می‌شود و کله‌خر است؛ اما معرفت دارد. او در عین آن که به شرع و عفاف معمول تقیدی ندارد؛ خانواده‌دار است و مدام با خدا سخن می‌گوید. لات مذکری که عاشق افسانه است، تنزل رتبه یافته و به یکی از عوامل حاجی بازاری شرور، تبدیل شده است تا دختر لاتِه جلوه‌گری بیش‌تری داشته باشد. اما این دختر لاتِه قرار است از همه دلبری کند؛ تا هم عامل جذابیت فیلم برای فروش بیش‌تر باشد و هم این نکته اسلام‌گرایان را انتقال دهد که بهتر است درّ و گهر (زنان زیبایی که نباید نشان‌شان داد) به معرض دید عمومی درنیايند.

جامعه مابه‌ازای سینمای اسلامی

جامعه‌ای که سینمای اسلامی دولت احمدی‌نژاد/خامنه‌ای آن را در هشت سال دولت آن‌ها، منعکس می‌کرد، دارای چهار تیپ ایده‌آل بود: بازاری که حریص و طماع است و بدون تبعیت از روحانیت، فاسد و خبیث می‌شود؛ لات که در خدمت بازاری پولدار و برای هدایت و آدم‌شدن (در قالب مکتب) آماده‌تر است، روحانی که نباید مورد وسوسه بازاری و زن جماعت قرار گیرد و عارف که ترک دنیا کرده و در برابر حوادث سکوت می‌کند. لات‌ها در زمان جنگ برای ارضای کنجکاوی و سر و صدا به جنگ می‌روند؛ (نگاه کنید به اخراجی‌های ده‌نمکی) اما بعد از جنگ تنها به دنبال دختر خوشگل محل‌اند و جاسوسی بازاری را می‌کنند؛ چون آس و پاس هستند. شخصیت‌های فیلم آن‌قدر تخت و بی‌هویت و بدون ریشه هستند که بیننده نمی‌تواند با هیچ یک از آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کند و تیپ‌سازی آن از همان ابتدا شکست خورده است. دو شخصیت روحانی و عارف هم درهم‌فرورفتگی دارند؛ چون روحانی به جای عارف در پشت سرش چشم دارد و آئینه را می‌خواند.

البته دولت اسلامی که هزینه تولید این گونه فیلم‌ها را به طور مستقیم (قبل از تولید) یا غیرمستقیم (در مرحله توزیع و پخش) بر عهده دارد، در این میان نقشی بازی نمی‌کند؛ چون اگر دولت را به این مجموعه اضافه کنیم روحانی می‌شود کارمند دیوان‌سالاری مذهبی دولتی یا حکومتی، لات می‌شود عضو بسیج یا سپاه یا وزارت اطلاعات و بازاری نیز نه با اجاره‌خانه، بلکه با روابط گرم خویش با دولت و امتیازات و رانت‌های ناشی از آن سرمایه‌هایش را افزون می‌کند. عارف اما به نقش خود یعنی سکوت وفادار می‌ماند؛ چون در این بازار مکاره، کاری از دستش بر نمی‌آید. زنان در این جامعه نقش‌هایی

مثل رخت‌شو، خانه‌دار، لیچارگو و وسوسه‌گر را بازی می‌کنند. آن‌ها برای مردها آتش و شیطانی‌اند و اگر از پستو بیرون بیایند و اندکی آرایش کنند، بدنام و بدکاره تلقی می‌شوند. ما فقط عکس زن حاجی بازاری را می‌بینیم و روحانی و عارف هم بی‌همسرند. همه این‌ها برای جلوه‌گری هر چه بیش‌تر دختر لاته فیلم است.

از حکومتی تا صنفی

سینماگران اسلامی هیچ‌گاه در دوره‌ای که دارند سینمای اسلامی خود را تجربه می‌کنند. در میان دیگر سینماگران پذیرش نمی‌یابند؛ چون به آن‌ها به عنوان عزیز کرده‌های حکومت و دستگاه ولایت نگاه می‌شود و از امکاناتی برخوردار می‌شوند که دیگران از آن‌ها محروم می‌مانند؛ مثل وام‌های کم‌بهره، امکانات دولتی، تبلیغات تلویزیونی بی‌دردسر یا تبلیغات شهری ارزان‌تر یا تبلیغات درون حکومت. البته بیش‌تر سینماگران در برابر آن‌ها سکوت می‌کنند؛ چون می‌دانند عصر آن‌ها زود سپری می‌شود. اما هنگامی که تحول یافتند (که سریع اتفاق می‌افتد) هر چه بیش‌تر از حکومت فاصله بگیرند، به همکاران سابق خود نزدیک‌تر می‌شوند.

۵-۵ یهودستیزی در تبلیغات جمهوری اسلامی

یهودستیزی از مبانی حکومت ولایت فقیه است. نه تنها رهبران جمهوری اسلامی، بلکه منتقدان و مخالفان مذهبی حکومت یا خود در یهودستیزی با حکومت اشتراک نظر داشته‌اند یا به این موضوع حساسیت ندارند. رسانه‌های جمهوری اسلامی نیز، که تحت نظر مقامات اداره می‌شوند، این گرایش ضدیهودی را یدک می‌کشند و گاه آن را با ضداسرائیلی بودن یا ضدصهیونیست بودن در هم می‌آمیزند، تا این گرایش را پنهان سازند.

ابن ملجم هم یهودی بود

در مطلبی که در چندین سایت اینترنتی (مثل الف) و روزنامه در دوران جنگ اسرائیل و حماس و سالگرد قتل امام اول شیعیان منتشر شد، قاتل وی یک یهودی‌زاده معرفی شد: «بررسی تاریخ نشان می‌دهد که ابن ملجم مرادی در سرپرستی زنی یهودی قرار داشت. روزی امام علی از اصل و تبار وی پرسید؛ ولی او در جواب به ذکر نام پدر کفایت کرد و امام فرمود: رسول خدا به من خبر داده که قاتل من فردی یهودی است.» (۲۸ تیر ۱۳۹۳) برای افزایش تنفر میان شیعیان نسبت به یهودیان چه روشی موثرتر از این که بگوییم یک یهودی‌زاده امام اول آن‌ها را کشته است؟

کودک کشی و آدم‌سوزی توسط یهودیان

مورخان رسمی جمهوری اسلامی، که در برنامه‌های تلویزیون تحقیقات یهودستیزی خود را عرضه می‌کنند، با سوراخ کردن منابع و کتاب‌هایی که نه اسم آن‌ها را می‌آورند و نه اعتباری برای آن‌ها وجود دارد، برای یهودیان تاریخ درست می‌کنند. در یکی از برنامه‌های کنکاش تلویزیون (۲۰ دسامبر ۲۰۰۵) دو تن از نیروهای سپاه که لباس غیرنظامی بر تن کرده‌اند، شرکت کردند؛ یکی از آن‌ها (حسن هانی‌زاده) مدعی شد که یهودیان ۱۵۰ کودک را در حومه پاریس در سال ۱۸۸۳ در آستانه عید پسخ یهودیان سوزاندند. او مدعی می‌شود که این واقعه در لندن هم رخ داده است. فرد دیگر (علی‌رضا اکبری) از مسیحی‌سوزی یهودیان در یمن در ۴۰۰ سال قبل از ادعای پیامبری محمد سخن می‌گوید. این مدعیات بی‌اساس همه برای تلقین تنفر از یهودیان در میان طرفداران نظام است.

یهودیان مخفی

برخی از مقامات و نیروهای طرفدار جمهوری اسلامی، هنگامی که بخواهند به کسی توهین کنند یا وی را خوار بشمارند او را یهودی مخفی می‌نامند. محمدباقر خرازی، دبیر کل حزب الله ایران و برادر عروس خامنه‌ای، در صحبت‌هایش می‌گوید برادران لاریجانی به اسم مسلمان‌اند؛ اما در واقع یهودی‌های مخفی هستند: «آیا قتل‌های زنجیره‌ای زیر سر یهودی‌ها نبود؟ به نظر من این مسئله کاملاً جدی است و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و موساد دقیقاً دارند روی این قضیه کار می‌کنند. دنبال کودتا در کشور نیستند. دنبال تصرف از درون‌اند. چطور می‌شود از یک روستای لاریجان بعضی از سران ما از آنجا سر درآورده باشند؟ چطور شده به آن‌ها اعتماد کرده‌ایم؟ سوابق این‌ها را باید ببینیم که از کجا این مسائل آب می‌خورد. من این‌ها را در بسیاری از مراکز قدرت نظام دنبال کرده‌ام.» (خبرنگاران سبز، ۴ شهریور ۱۳۸۹) او این سخنان را برای بزرگداشت لاریجانی‌ها بیان نمی‌کند؛ بلکه می‌خواهد آن‌ها را عوامل دشمن معرفی کند. او قتل‌های زنجیره‌ای نویسنده‌گان و فعالان سیاسی را نیز بر گردن دولت اسرائیل یا صهیونیسم نمی‌اندازد؛ مستقیماً یهودیان را مسئول این قتل‌ها می‌شمرد بدون هیچ دلیل و شاهدی.

عدم حساسیت

رسانه‌های جمهوری اسلامی نسبت به توهین به یهودیان هیچ حساسیتی ندارند. هنگامی که اکبر عبدی در مراسمی در تالار وحدت، از یهودیان با عنوان تحقیرآمیز «جهود» یاد کرد، (۳۱ خرداد ۱۳۹۲) رسانه‌های داخلی در عین انعکاس سخنان وی، هیچ تلاشی برای مواجهه با این توهین انجام ندادند. صدای منتقد این گونه توهین‌ها قابل انعکاس در رسانه‌های جمهوری اسلامی نیست. اکبر عبدی در آن مراسم که احمدی‌نژاد هم حضور داشت، در مورد احمدی‌نژاد و یهودیان گفت: «یک خورده جیگرم خنک شده بود (آقای دکتر) به این جهودها چیز کرده بود، آدم جیگرداریه، این که برود توی خونه جهودها؛ یعنی توی سازمان ملل (آن حرف‌ها را علیه صهیونیست‌ها بزند) حالا همشون هم بد نیستند؛ ما بعضی‌های‌شان را می‌گیریم؛ این زبل‌هایی که رفتند زمین خریدند در فلسطین؛ مثلاً طرف می‌خواسته ویلاش را بفروشه و این‌ها رفته‌اند آشپزخانه و مستریش را خریده‌اند. می‌خواهند از توی هال هم رد شوند و می‌گند پولش را داده‌ایم. می‌گند بیچاره باباهای ما را بردید آب‌شنگولی دادید و یک امضا گرفتید، نگید (این حرف‌ها را)، بعد اون وقت شما که می‌خواستید بخرید، نفهمیدید آشپزخانه و مستراح جزو خونه ست، خود خونه را باید خرید ... این جوریه ماجرا.» (فارس، ۲۳ تیر ۱۳۹۲) حتی نامه

یک دختر یهودی (الهام یعقوبیان) به وی در این رسانه‌ها منتشر نشد. برخی از رسانه‌های جمهوری اسلامی اعتراض وی را تحت عنوان «جیغ فاحشه صهیونیست» منعکس کردند. رسانه‌های جمهوری اسلامی سخنان و اقدامات ضدیهودی مقامات را به خوبی پوشش می‌دهند؛ بدون آن‌که جایی برای واکنش به این سخنان اختصاص دهند. وقتی امام‌جمعه طبرس می‌گوید: «بر اساس قرآن، پس از شیطان بدترین دشمن بشریت و به‌ویژه مسلمانان، بنی‌اسرائیل، یهودیان و صهیونیست‌ها هستند.» (فارس، ۵ شهریور ۱۳۹۰) سخنان ضدیهود وی بدون هیچ عکس‌العملی در رسانه‌ها منعکس می‌شود. از این رسانه‌ها انتظار نمی‌رود به سخنان و رفتارهای یهودستیزانه رهبر کشور عکس‌العمل نشان دهند؛ چون رسانه‌های داخلی یا با آن سخنان موافقاند، یا اگر به نقد سخنان خامنه‌ای بپردازند، بسته می‌شوند. اما از آن‌ها انتظار می‌رود به نقد سخنان امام‌جمعه بوشهر یا اکبر عبدی بپردازند.

یهود، منشأ همه شرور عالم

برخی از روحانیون قدرت‌مند و موثر شیعه، یهودیان را منشأ همه شرور عالم معرفی می‌کنند. آن‌ها یهودیان را فاسدترین قوم معرفی می‌کنند، که این البته بدین معناست که بیش از همه به آن‌ها دشمنی می‌ورزند. این گونه سخنان نه از سوی روحانیون عادی، بلکه از سوی کسی گفته می‌شود که به نظر رهبر کشور نظریه‌پرداز نظام است و چند نسل از سپاهیان و بسیجیان تحت آموزش ایده‌های وی هستند: «یهود ... فاسدترین طایفه [است]. در هیچ قوم، کشور و منطقه‌ای چنین طایفه‌ای وجود ندارد. یهود خود را ملت برگزیده، نازپرورده و پسرخوانده خدا می‌داند که باید سایر انسان‌ها؛ مانند حیوان فدای آن‌ها شوند. یهودی‌ها ... حيله‌گرترین افراد بشر در سیاست [هستند]. آن‌ها گروهی از مسیحی‌ها را با خود هم‌دست کرده و مسیحی یهودی درست کرده و سیاست آمریکا را قبضه کرده‌اند ... گروهی که در مغرب‌زمین رسماً حاکمانند یا پشت پرده در حکومت‌ها نقش آفرینی می‌کنند، یهودی‌ها هستند ... این گروه، فتنه‌انگیزترین افراد در عالم بشریت هستند و تا اسلام را از بین نبرند، دست از سر مسلمان‌ها بر نخواهند داشت.» (مصباح یزدی، ایلنا، ۱۵ دی ۱۳۸۸) حسن عباسی فراهم کردن زنای ذهنی (علاقه‌مندبودن به بازیگران سینمای غرب) را به یهودیان نسبت می‌دهد.

به دلیل همین شراندیشی است که هر چه را خوش نیابند، به یهودیان نسبت می‌دهند. به عنوان نمونه بسیاری از روحانیون شیعه علوم انسانی غربی را دوست ندارند و معتقدند که این علوم افراد را نسبت به دین بافاصله بار می‌آورند یا آن‌ها را بی‌دین می‌سازند، به

همین دلیل این علوم را به یهودیان نسبت می‌دهند: «امروز یهود از راه علوم انسانی وارد شده است، مسائل را علمی می‌کند و از این راه نفوذ پیدا می‌کند.» (حائری شیرازی، مهر، ۱ مرداد ۱۳۸۹)

اصلاح طلبان ضدیهودی

تمایلات ضدیهودی حتی در میان بخشی از مخالفان مذهبی حکومت، آنچنان قوی است که وقتی می‌خواستند احمدی‌نژاد را بدنام کنند، او را فردی یهودی‌تبار خواندند (هم ابراهیم یزدی و هم مهدی خزعلی به این موضوع اشاره کردند) یا وقتی می‌خواستند حزب موثلفه را در میان مردم بدنام سازند، به یهودی‌تباربودن عسکراولادی‌ها اشاره می‌کنند. یهودی‌تباربودن دارای کدام خصوصیت منفی است که مخالفان برخی دولت‌ها یا گروه‌ها از آن برای بدنام کردن طرف مقابل استفاده می‌کنند؟

انکار هولوکاست

انکار قتل عام یهودیان، دیگر به یک سکه رایج در رسانه‌های جمهوری اسلامی تبدیل شده است. دستگاه تبلیغاتی هولوکاست را مثل احمدی‌نژاد و خامنه‌ای یک افسانه و یک دروغ خنده‌دار می‌نامند. در مقابل به کشتن یک یا چند مسلمان به شدت واکنش نشان می‌دهند. اگر آن‌ها واقعا به کشتار انسان‌ها بی‌تفاوت بودند باید به نحو سازگار به کشتار همه انسان‌ها بی‌تفاوت می‌بودند.

۶-۵ جهت‌گیری‌های تبلیغات ضدآمریکایی

یکی از ماموریت‌های دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی (آنچه به عنوان رسانه معرفی شده‌اند) تبلیغات ضدآمریکایی است. این کار با چه تاکتیک‌ها و راهبردهایی انجام می‌شود؟

اشتقاق اشغال‌گری

بخشی از تبلیغات ضدآمریکایی در واقع بیان خوی اشغال‌گری و امپریالیستی شیعه، تحت عنوان حرکت به سوی حکومت جهانی امام زمان است: «وظیفه ما این است که زمینه‌سازی برای ظهور انجام دهیم و به دنبال تغییر جهان و تسخیر کاخ سفید هستیم.» (صدیقی، امام‌جمعه تهران، ۱۸ آذر ۱۳۹۵) روحانیت شیعه و پاسداران آن‌ها نه در حرف، بلکه در عمل با مداخله نظامی در منطقه و آموزش ایدئولوژیک دانشجویان دینی در حوزه‌ها مشغول پیگیری این ایده هستند.

بمب اتمی

برای آدم کش معرفی کردن آمریکایی‌ها، تاریخ دنیا از سوی عناصر ضدآمریکایی از آخرین صفحه خوانده می‌شود. در باب حمله اتمی آمریکا به ژاپن، چپ‌ها و اسلام‌گرایان تنها به آخرین رخداد، یعنی پرتاب بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی اشاره می‌کنند؛ در حالی که این ژاپن بود که به پرل‌هاربر حمله کرد و در یک روز هزاران آمریکایی را کشت. ژاپنی‌ها در فیلیپین شصت هزار آمریکایی و فیلیپینی را مجبور به راهپیمایی هزار کیلومتری کردند که طی آن اکثر افراد از گرسنگی و بیماری جان دادند. جنایات جنگی ژاپنی در دوران جنگ دست کمی از جنایات جنگی نازی‌ها نداشت. ایالات متحده تنها راه پایان دادن به جنگ را حمله اتمی می‌دانست، که این امر البته جواب داد.

حمله به کره و ویتنام

بخشی دیگر از تبلیغات ضدآمریکایی توسط چپ‌ها و اسلام‌گرایان به جنگ کره و ویتنام مربوط می‌شود. این دو جنگ در واقع ناشی از خوی جهان‌گستری کمونیسم در قرن بیستم بود و آمریکایی‌ها برای شکست کمونیسم مستوجب تقدیر هستند و نه سرزنش. حضور آمریکایی‌ها در کره و ویتنام به دعوت دول کره جنوبی و ویتنام جنوبی، برای مقابله با گروه‌ها و جنبش‌های کمونیستی بود. دولت کمونیستی ویتنام پس از ترک آمریکایی‌ها از این کشور، نشان داد تا چه حد می‌تواند به کشتار عمومی و سرکوب

دست بزند. حدود دویست هزار ویتنامی توسط دولت کمونیستی ویتنام پس از رفتن آمریکایی‌ها کشته شدند.

حمله به عراق و افغانستان

حمله به عراق یک اشتباه راه‌بردی بود؛ اما اسلام‌گرایان شیعه از آن منتفع شدند. آن‌ها با نادیده گرفتن این موضوع خود را طلب‌کار هم نشان می‌دهند و در دوران حضور آمریکایی‌ها در عراق، مهمات مربوط به کشتار جاده‌ای را در اختیار شیعیان ضد آمریکایی قرار می‌دادند.

«جنگ شکر در کوبا»

از افسانه‌هایی که کمونیست‌ها و چپ‌های مذهبی برای تبیین استثمارگری امپریالیسم ساخته بودند، یکی هم تک‌محصولی نگاه داشتن کشورها برای «گرسنه و تحت سلطه نگاه داشتن» آن‌ها در شرایط شبی به اسم «استعمار نو» (استقلال یافتن در دوران مابعد جنگ جهانی دوم) بود. این نظریه بی‌پایه و اساس به موضوع نفت در ایران و نی‌شکر در کوبا برای درست کردن نمونه‌های واقعی می‌پرداخت. در کتابی که تحت عنوان «جنگ شکر در کوبا» (نوشته ژان پل سارتر حاصل مشاهدات وی از این کشور) در ایران منتشر شد، همین نکته مورد بحث قرار می‌گرفت.

حدود سی و پنج سال بعد از خواندن آن کتاب، در نوامبر سال ۲۰۱۴ در سفری به ایالت فلوریدای آمریکا، چند روزی را هم به رانندگی در حول و حوش دریاچه اوکیچوبی و لذت بردن از صدها هزار جریب اراضی نی‌شکر در این ایالت پرداختم. این مزارع البته تنها مزارع نی‌شکر در ایالات متحده نیستند؛ نی‌شکر در ایالات هاوایی، لویزیانا و تگزاس نیز کشت می‌شود و ایالات متحده پنجمین تولیدکننده شکر دنیا است. این امر پدیده تازه‌ای در این کشور نیست؛ از سال ۱۷۸۹ تعرفه‌هایی برای محافظت تولید شکر در ایالات متحده در برابر شکر وارداتی وضع شده است. نیاز ایالات متحده به شکر کوبا، داستانی بود که فقط در کارخانه حقیقت‌سازی کمونیست‌هایی که توجهی به دنیای واقع نداشتند، صادر می‌شد.

نکته دیگری که ابلهانه بودن بر نهاده فوق را نشان می‌دهد کشت نی‌شکر در برزیل، هند، مکزیک، چین و استرالیا است، که صنعت تولید شکر در کوبا را به بخشی بسیار کوچک از این صنعت تبدیل می‌کند. نی‌شکر حتی چند دهه بعد از انقلاب هم در صدر محصولات صادراتی این کشور قرار داشت و این امر ربطی به سیاست‌های دولت آمریکا

نداشت. اصولاً کوبا سهم بسیار کوچکی در اقتصاد جهانی دارد و ایده تک‌محصولی امپریالیستی برای کوبا، تنها از ذهنیت توطئه‌اندیش، تخیلی و غیرتحلیلی کمونیست‌ها برای برانگیختن تنفر از نظام سرمایه‌داری و اقتصاد بازار تراوش پیدا کرده است. مترجمان و نویسندگان چپ ایرانی در دهه ۱۳۵۰ انبوهی از آثار چپ اروپایی را برای دشمنی با ایالات متحده، به خورد مردم ایران دادند، که آثار سوء آن تا امروز باقی است و روحانیون هنوز دارند محصولات آن را درو می‌کنند.

عادی‌سازی استبداد در تبلیغات ضدآمریکایی

تبلیغات ضدآمریکایی در ایران صرفاً به حکومت اختصاص ندارد؛ بلکه هر گروهی که بخواهد ژست چپ و مبارز به خود بگیرد، علیه ایالات متحده سخن می‌گوید. این سخنان اغلب نقد روندها و فرآیندهای اجتماعی در ایالات متحده نیست؛ بلکه نهادهای دموکراتیک و مدنی و لیبرالیسم را مورد حمله قرار می‌دهند. گریز از آزادی و دموکراسی در جامعه ایران که دکانی برای جذب حمایت مردم فقیر و بیکار است، دموکراسی و لیبرالیسم را عامل بدبختی و حکومت نظامیان و امنیتی‌های اسلام‌گرا و چپ را راه نجات معرفی می‌کند. وقتی کسی می‌گوید «مباحثی که در علوم سیاسی می‌خوانید، کشک است. در رفتار این‌ها نه سازمان مللی مطرح است و نه ملت‌های مستقلی و نه چیز دیگری؛ بلکه یک گروهی در سازمان‌های جاسوسی وجود دارد که از پشت، در حال مدیریت صحنه است.» (حسن عباسی، تابناک، ۱۶ آبان ۱۳۹۵) در واقع دارد حکومت‌های امنیتی و نظامی را توجیه و نهادهای دموکراتیک و مدنی را بی‌حاصل و بیهوده معرفی می‌کند.

۵-۷ قاسم سلیمانی؛ «الهی مهربانی»، «سردار عارف» یا فرمانده ترور؟

از سال ۱۳۹۳ به بعد و با اوج گرفتن مداخلات نظامی خارجی دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی در اقدامی هماهنگ (و نه ضرورتاً هماهنگ شده) به دنبال طرح فرمانده سپاه قدس به عنوان یک قهرمان ملی و اسطوره‌ای مذهبی و «الهی مهربانی» (پنجره، ش ۲۲۰) بوده است. این رسانه‌ها در پی آن بوده و هستند که قاسم سلیمانی را به عنوان فرماندهی شکست‌ناپذیر معرفی کنند که هرجا حضور پیدا کرده معادلات را به هم زده و مورد تحسین جهان است. برخی از روزنامه‌نگاران اصلاح طلب نیز احتمالاً تحت احساسات ملی‌گرایی شوونیستی، کشورگشایانه یا ضدعربی سلیمانی را «سردار عارف» خوانده‌اند. در این میان بی‌بی‌سی فارسی با تصور محبوبیت سلیمانی در ایران و نوعی عامه‌گرایی، همین جهت‌گیری را دنبال کرد.

البته در مقابل، کسانی نیز بوده و هستند که به نقش مستقیم سپاه قدس در کشتار ۲۰۰ هزار سوری اشاره کرده و معتقدند بدون مداخله این سپاه، تا این حد جنایت در سوریه ممکن نبوده است. آن‌ها قاسم سلیمانی را یکی از عوامل موثر جنایات رژیم بشار در سوریه و یکی از قصابان سوریه در کنار بشار اسد و برادرش می‌دانند. همچنین منتقدان وی به تأمین سپاه قدس از مجرای قاچاق مواد مخدر سلیمانی اشاره کرده و وی را یکی از رهبران مافیای مواد مخدر در منطقه خاورمیانه و فرماندهی ترور در منطقه معرفی می‌کنند. علت این اسطوره‌سازی از یک فرمانده نظامی با چنین پرونده‌ای چیست؟ از مداحی‌هایی که برای وی می‌شود چه نکاتی را می‌توان آموخت؟ و چرا برای درست کردن قهرمان ملی فردی مثل وی را که دیدگاه‌های متضادی در موردش وجود دارد، انتخاب کرده‌اند؟

ساختن ابر-انسان

غیر از انتشار عکس‌های قاسم سلیمانی در کنار نظامیان عراقی و کرد در جنگ با داعش دستگاه تبلیغاتی دولتی از وی به عنوان «جاودانه جهان اسلام و هدیه بی‌نظیر خداوند به همه ایرانیان و محرومان جهان» یاد می‌کنند. در مداحی او، که در واقع مداحی نظامی‌گری است، گفته‌اند که وی «قوی و قدر است. او آقا است. او سردار و سپه‌سالار و در عین حال سیاست‌مدار است. او مخلص و مردمی است ... موجودی عزیز و در یگانه است.» (صادق خرازی، عصر ایران، ۱۶ آبان ۱۳۹۳) او را «مغز متفکر ایران» (باشگاه خبرنگاران، ۲۶ مهر ۱۳۹۳)، «کابوسی برای شیطان بزرگ» (مشرق، ۱۷ آبان ۱۳۹۳)، «قدرت‌مندترین فرد در عراق» (کیهان، ۱۸ آبان ۱۳۹۳)، و «تبلور عملی رابطه خوب با خدا» (محمدرضا باهنر، الف، ۲۳ آذر ۱۳۹۳) نیز خوانده‌اند.

روزنامه کیهان تمرکز ویژه‌ای روی قهرمان‌سازی از قاسم سلیمانی حتی در حد یک ابر-انسان دارد. روزی تیترو می‌زند که «فاتح جرف‌الصخر جلیقه ضدگلوله به تن نداشت.» (۱۷ آبان ۱۳۹۳) و روز دیگر در صفحه اول با تیترو بزرگ می‌آورد «سردار سلیمانی با عملیات عاشورا ائتلاف ضدداعش را تحقیر کرد.» (۵ آبان ۱۳۹۳) او را قوی‌تر از قهرمانان خیالی آمریکایی معرفی می‌کند: «باید بتمن و سوپرمن و اسپایدرمن به جنگش بروند.» (مشرق، ۱۷ آبان ۱۳۹۳) دستگاه تبلیغاتی دولتی یک‌صدای این خبر را منتشر کردند که «سردار سلیمانی با هفتاد نفر جلوی ورود داعش به اربیل را گرفت.» (فرمانده هوا-فضای سپاه، تسنیم، ۲ مهر ۱۳۹۳) در خبر مبالغه‌آمیز آخر، هم اظهار نظر کننده و هم خبرگزاری نقل کننده اظهار نظر، سپاهی و نظامی هستند.

در توصیفات از وی به روستازادگی اش اشاره می‌کنند تا مخاطب وی را فردی خودساخته ملاحظه کند؛ اما به همدمی وی با اراذل و اوباش لباس شخصی، عناصر خشن بسیجی و سپاهی و نیروهایی که ماشین سرکوب را در ایران اداره می‌کنند و نقش وی در اداره ماشین سرکوب اشاره‌ای نمی‌شود. توصیفات از قاسم سلیمانی نیز با «به نقل از» و «گفته می‌شود» از قول مقامات و رسانه‌های خارجی نقل می‌شود تا مخاطب تحت تاثیر قرار گیرد. بنا به این مطالب وزیر دفاع و امور خارجه آمریکا می‌خواهند وی را ملاقات کنند و نیویورک تایمز و اشپیکل و فاکس‌نیوز همه وی را تحسین می‌کنند. این درست مثل صحنه‌ای از کمدی ساینفلد است که مادر جرج صرفاً به خاطر توصیه زنی که نامش چینی می‌نماید و چینی نیست، از جدایی از همسرش منصرف می‌شود و تا متوجه می‌شود که وی چینی نیست از انصراف خود منصرف می‌شود. تبلیغات‌چی‌های جمهوری اسلامی می‌دانند که اگر موضوعی را از قول «خارجی‌ها» بیان کنند (مثل چهره مسیحایی خامنه‌ای از قول پوتین) این امر مورد پذیرش عوام قرار می‌گیرد. آن‌ها در عین حال مدام به رسانه‌های خارجی به عنوان بوق‌های تبلیغاتی امپریالیسم و صهیونیسم حمله می‌کنند. البته در میان گروه‌های چپ و متفرد از کشور خود، کسانی همیشه یافت می‌شوند که به تقدیس دشمنان خود می‌پردازند.

محدوده مداخله

صادق خرازی در توصیفی از وی، محدوده دخالت نظامی و آتش‌افروزی‌های جمهوری اسلامی را روشن کرده است: «امروزه او بسیاری از مرزهای عالم اسلام یعنی از یمن گرفته تا دشت قبیحاق، سرزمین اویغورها، از مدیترانه و دجله و فرات، هلال خصیب تا رود سند و کشمیر، با عشق به ایران و ایرانیت، اسلام و ائمه‌اطهار سلیمان‌وار بر قالیچه باور و شهادت و جهاد سوار و هفت اقلیم را در می‌نوردد.» (عصر ایران، ۱۶ آبان ۱۳۹۳)

صادق خرازی فردی نزدیک به بیت خامنه‌ای و دولت روحانی است و ادعایش در این مورد قابل توجه است. کسانی که منکر دخالت‌های جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر هستند در مواردی که می‌خواهند قهرمان بسازند، آن انکارها را فراموش می‌کنند.

بحران محبوبیت

مقامات جمهوری اسلامی با نظرسنجی‌هایی که صرفاً برای خود آن‌ها انجام می‌گیرد و نتایج‌اش منتشر نمی‌شود، به‌خوبی می‌دانند که از محبوبیت در میان مردم ایران برخوردار نیستند. بسیاری از این مقامات از منفورترین چهره‌ها هستند. (مثل برادران لاریجانی یا فرمانده بسیج یا اعضای بیت خامنه‌ای که حتی در میان طرفداران نظام نیز محبوبیت ندارند). در این شرایط با توجه به هزینه‌ای که مقامات جمهوری اسلامی برای آتش‌افروزی در منطقه و ارضای حس جاه‌طلبی خود می‌کنند، می‌خواهند فردی را که این جاه‌طلبی‌ها را به نمایش می‌گذارد، به عنوان قهرمان نظامی و ملی عرضه کنند. کسی که حتی یک قدم در جهت منافع و خیر عمومی در ایران یا غیرایران و برداشتن باری از روی دوش مردم ایران برنداشته است. بدین ترتیب همان‌طور که باید به مخاطبان حقنه شود که حکومت قساوت‌مند و فاسد آن‌ها الهی است، مخاطب باید باور کند که «قصاب سوریه» نیز اسطوره مذهبی و ملی آن‌ها است.

چرا قاسم سلیمانی؟

برای این قهرمان‌سازی یک چهره سپاهی انتخاب شده است، به پنج دلیل:

۱. رژیم جمهوری اسلامی پس از رویدادهای سال ۸۸ به یک رژیم نظامی-امنیتی تبدیل شد. حوادث منطقه از جمله بهار عرب و بحران عراق نیز به مداخله نظامی جمهوری اسلامی دامن زده است. طبیعی است که قهرمان یک رژیم نظامی-امنیتی باید چهره نظامی باشد و نه چهره‌ای علمی یا فرهنگی یا یک فرد انسان‌دوست که در حوزه خیریه و کمک به مردم فعال باشد؛

۲. مقامات جمهوری اسلامی تصور می‌کنند که مردم ایران از گسترش و بسط حوزه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه خوشحال می‌شوند و این را به معنای قدرت ملی می‌گیرند. البته این تصور نادرست است؛ چون اکثر مردم به هزینه‌های این مداخله‌ها و فقر و فلاکت ناشی از آن بیش‌تر نگاه می‌کنند؛ تا به باد در غیغ انداختن و ادعای کشورگشایی ناشی از

آن‌ها. وقتی گروهی از جیب شما برای جاه‌طلبی‌های‌شان هزینه می‌کنند افتخار به آنان کاری دشوار است؛

۳. مقامات جمهوری اسلامی نمی‌توانند از سپاهیان که در کشتار و سرکوب و شکنجه مردم ایران شرکت داشته‌اند؛ حتی برای وفاداران به نظام قهرمان بسازند و به همین دلیل به سراغ کسی رفته‌اند که دستش در خون مردم سوریه، یمن، افغانستان و عراق آغشته است. آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که مردم ایران نه اطلاع دقیقی از این جنایت‌ها دارند و نه آن‌ها را ملموس می‌دانند. حتی بسیاری از ایرانیان ملی‌گرای ضدعرب از کشته‌شدن اعراب ناراحت نمی‌شوند و حضور یک ایرانی در کشتار اعراب را نکته‌ای مثبت در کارنامه قاسم سلیمانی می‌بینند. آن‌ها توجه نمی‌کنند که سلیمانی از افغان‌ها، عراقی‌ها و لبنانی‌ها برای کشتار سوری‌ها استفاده می‌کند؛

۴. غیر از سپاهیان، تنها قشر دیگری در حکومت، که امکان قهرمان‌سازی از آن‌ها در رسانه‌های جمهوری اسلامی وجود دارد، روحانیت است. اما روحانیت شیعه در چهار دهه گذشته آنچنان در جنایت، فساد و سرکوب درآمیخته است که امکان قهرمان‌سازی ملی از آن‌ها وجود ندارد. اصولاً روحانیون شیعه خود را در چارچوب‌ها و قالب‌های ملی عرضه نمی‌کنند در حالی که نظامیان با این عنصر بیش‌تر خود را می‌شناسانند؛

۵. بخشی از دستگاه‌های تبلیغاتی و افرادی که به مداحی قاسم سلیمانی می‌پردازند از جمله رسانه‌ها و کسانی هستند که خامنه‌ای و بیت وی به آن‌ها اعتماد ندارند. سایت تابناک (که به محسن رضایی نزدیک است) و صادق خرازی سابقه خوبی در ذوب‌شدن در ولایت ندارند و از همین جهت برای بازگشت به قدرت نیاز دارند به مداحی نظامیان پردازند تا اعتماد آن‌ها و بیت را جلب کنند. قاسم سلیمانی موردی است که آن‌ها می‌توانند از مجرای‌اش پرونده خود را در منظر عوامل نظامی و امنیتی بیت پاک کنند. اما بخش دیگری از مداحان وی، نزدیکان خاص خامنه‌ای هستند که می‌خواهند یکی از عناصر وفادار به وی را به مقام ابر-انسان ارتقا دهند. برخی از روزنامه‌نگاران خارج کشور نیز ممکن است برای تقرب به نظام به مداحی وی پرداخته باشند.

۸-۵ مهران مدیری؛ کم‌دین سرگرم‌کننده یا تبلیغات‌چی نظام سرکوب؟

مهران مدیری این روزها به یک چهره ملی تبدیل شده است: کمتر کسی است که در ایران وی را نشناسد، وزیر خارجه و معاون رئیس دولت سر صحنه فیلم‌هایش یا رونمایی از آن‌ها حاضر می‌شوند، مقامات دولتی (مورد انتقاد ولی فقیه) را در برنامه‌هایش بدون هیچ‌گونه سانسور و محدودیت مورد انتقاد قرار می‌دهد و تلویزیون دولتی چند شب در هفته یک ساعت از وقت خود را به وی اختصاص می‌دهد (برنامه دورهمی). آثار تلویزیونی و ویدئویی وی (مثل مرد هزارچهره، شب‌های برره، قهوه تلخ و در حاشیه) میلیون‌ها بیننده داشته است. او از کار در تلویزیون به کارگردانی یک اثر سینمایی نیز ارتقا یافته و فیلمش در بهترین سالن‌های سینمای حکومتی به نمایش درآمد است. مدیری به یکی از پردرآمدترین تهیه‌کنندگان، کارگردان‌ها، بازیگران و مجریان تلویزیون تبدیل شده است. این شهرت ده‌ها میلیونی و ثروت ده‌ها میلیاردی - در کشوری که یک کتاب ترجمه با تألیف‌شده با تیراژ چند هزار تایی یک دهه پشت میز سانسور می‌ماند و بعد با برداشته‌شدن قسمت‌هایی منتشر می‌شود - چگونه کسب شده و تداوم یافته است؟ آیا او صرفاً یک کم‌دین، بازیگر و مجری موفق است؟ آیا هر بازیگر و کم‌دین کوشا و بااستعدادی می‌تواند به موفقیت وی دست یابد؟

پدیده‌ای قابل مطالعه

مدیري با مجموعه «ساعت خوش» که طنزی متفاوت در اوایل دهه هفتاد بود، پرآوازه شد. در ابتدا دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی از موفقیت وی احساس خطر کرد (وقتی کارهایی مثل پاورچین و نقطه‌چین را انجام می‌داد کیهان علیه او قلم‌فرسایی می‌کرد) اما مدیری نه تنها سرعت یادگیری زیادی برای درک انتظارات مقامات امنیتی حاکم بر دستگاه‌های تبلیغاتی را داشت؛ بلکه دارای این ظرفیت نیز بود که به کیهان و مدیران امنیتی رادیو و تلویزیون نشان دهد که کارهای وی نه تنها خطری برای گفتمان اسلام‌گرا، ترویج سبک زندگی روحانیت و سیاست مهندسی فرهنگی رژیم نیست؛ بلکه می‌تواند بخشی موفق از این جریان باشد. سال‌هاست که جریان «آتش به اختیار» کاری به مدیری ندارد و او مورد حمایت دستگاه تبلیغاتی رژیم، بالاخص نهادهای نظامی و امنیتی (مثل روزنامه جوان و خبرگزاری‌های فارس و تسنیم) است.

مدیري نمونه جالب توجه از کسانی است که می‌دانند در جمهوری اسلامی چگونه می‌توان کار هنری و فرهنگی کرد؛ موفق بود و با سد سانسور مواجه نشد یا آن را دور زد و مورد توجه عموم هم قرار گرفت. مدیری یک پدیده فرهنگی و اجتماعی در

جمهوری اسلامی است که هم برای فهم فرهنگ عمومی مدیریت شده توسط حکومت دینی، هم روش‌های مهندسی فرهنگ و هم سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی به ما کمک می‌کند.

مهران مدیری و مهندسی فرهنگی

برنامه‌های مدیری برنامه‌هایی سرگرم‌کننده و خنثی (مثل پخش مسابقات فوتبال اروپایی) نیست که حکومت صرفاً برای کشاندن افراد به پای صفحه تلویزیون آن‌ها را تحمل کند. حکومت دینی حساسیت خاصی به برنامه‌های طنز و سرگرم‌کننده دارد و خود را ملزم به تحمل کسی در این زمینه نمی‌داند. مدیری و تیم وی به گونه‌ای در چارچوب برنامه‌های مهندسی فرهنگی نظام و پروپاگاندای آن عمل می‌کنند که نه تنها با محدودیت چندانی مواجه نمی‌شوند؛ بلکه مورد حمایت نیز هستند. این مدعا را از چند جهت می‌توان تبیین کرد:

۱. مدیری با نقد اجتماعی خود که در سطح جامعه (بدون دیدن نهادهای دینی و قدرت و روابط میان آن‌ها) حرکت می‌کند و فقط (به زعم وی) مشکلات و زشتی‌های عقیدتی و رفتاری مردم عادی (و نه قدرت‌مندان) را نشان می‌دهد به مخاطبان خود می‌قبولاند که ریشه همه مشکلات در خود آن‌هاست که این به نحو ضمنی بدان معناست که سیاست‌ها، برنامه‌ها و تصمیم‌گیری‌های حکومت نقشی در بروز و تداوم مشکلات ندارند و گویی حکومت دینی و سرکوب‌ها و تبعیض‌های روزمره‌اش وجود ندارند. مدیری هم سیاسی است و هم سیاسی نیست. در نقد بی‌رحمانه مردم کوچه و بازار (قربانیان نظام سرکوب و تبعیض به‌استثنای قشر مذهبی-سنتی و اراذل و اوباش حزب پادگانی) دارد کار سیاسی انجام می‌دهد؛ اما در نادیده گرفتن حاکمان و حکومت، بالخصوص روحانیون و سپاهیان چنین می‌نماید که سیاسی نیست. رفتار وی در برابر مخاطبان و مردم عادی به گونه‌ای است که آن‌ها گزینه‌ای دیگر ندارند و حتی قدرت این را ندارند که چشم‌اندازی بدیل را تصور کنند. در طنزهای وی اصولاً چنین چشم‌انداز بدیلی غائب است. نقد وی از مردم کوچه و بازار هم همیشه متمرکز بر موضوعاتی است که در چارچوب رهنمودهای مقامات سیاسی و ایدئولوژیک نظام است. (غرب‌بد است، مردم نمی‌فهمند.) به همین دلیل طنز وی به تبلیغات سیاسی در خدمت نظام سرکوب تبدیل می‌شود؛

۲. استهزای برنامه‌های ماهواره‌ای (فارغ از کیفیت و جهت‌گیری آن‌ها)، در حالی که هیچ‌گونه آزادی برای برنامه‌سازان آن‌ها در ایران وجود ندارد و آن‌ها امکان پاسخ‌گویی در فضای داخلی را ندارند، مدیریت را به بوق آشکار تبلیغاتی جمهوری اسلامی و دستگاه‌های امنیتی آن تبدیل کرد. پس از آن درهای همه مراکز تبلیغاتی جمهوری اسلامی بدون هیچ‌گونه محدودیت برای وی باز شد. او یکی از معدودترین چهره‌های هنری است که در هر دولتی به کار خویش بدون محدودیت و با بودجه‌های دولتی و حکومتی مشغول بوده است؛

۳. مدیری مبلغ گفتمان اسلام‌گرای حاکم با حاکمیت مردسالاری، شیعه‌سالاری، ربانی‌سالاری و فقه‌سالاری است. او به صراحت مردانی را که به همسران آینده‌شان حق طلاق می‌دهند «جوگیر» و «مظلوم» می‌نامد، موضوعی که روحانیون و سپاهیان را بسیار خشنود می‌سازد. او می‌داند چگونه دل حاکمان روحانی را به دست بیاورد؛

۴. نظام تولید، توزیع و حتی مصرف محصولات فرهنگی و هنری در ایران دولتی است. بخش دولتی و حکومتی خود تولید و توزیع و خود هم مصرف می‌کند. در چنین نظامی بازار آزاد تولید و عرضه شکل نمی‌گیرد تا از میزان فروش محصولات بتوانیم به محبوبیت یک اثر پی ببریم. تمام چهره‌های هنری و فرهنگی‌ای که در چهار دهه اخیر در ایران به کار خود ادامه داده‌اند (بر خلاف جعفر پناهی، بهرام بیضایی یا سوسن تسلیمی) بازی با دستگاه مهندسی فرهنگی و بده‌بستان با این دستگاه را می‌دانسته‌اند، وگرنه نمی‌توانستند در آن ادامه کار و حیات دهند؛

۵. چطور می‌توان تصور کرد که یک کم‌دین به همه موضوعات سیاسی و اجتماعی پردازد؟ اما سپاه، روحانیت و دستگاه رهبری را استثنا کند؟ البته هیچ کم‌دینی نمی‌تواند به این موضوعات پردازد. اما وی می‌توانست حداقل انصاف را رعایت کند و سیاست‌مداران جمهوری اسلامی را به تساوی نادیده بگیرد. اما چنین نکرده است. او در مقام وکیل ملت مقامات دولتی روحانی و خاتمی را مورد استهزا و خطاب قرار داده؛ اما کاری به مولفه یا ایثارگران یا جمنا و دیگر نزدیکان بیت و خامنه‌ای نداشته است. او روابط قدرت را در جمهوری اسلامی می‌داند و صرفاً سیاست‌مدارانی را مورد استهزا قرار می‌دهد که خامنه‌ای و نیروهای امنیتی حساسیتی بدان‌ها ندارند.

مدیری کم‌دین محبوب یک نظام تمامیت‌خواه و اقتدارگراست که برنامه همیشگی آن مهندسی فرهنگی و شستشوی اذهان بوده است. طنز مدیری دقیقاً هم‌جهت با چنین نظامی است. نظامی که چند پست انتقادی امیدرضا صیافی و ستار بهشتی را با چند ده یا چند صد مخاطب نمی‌تواند تحمل کند و آن‌ها را در زندان به قتل می‌رساند، طبعاً نمی‌تواند نسبت به طنز انتقادی مهران مدیری با میلیون‌ها مخاطب بی‌تفاوت باشد. انتقادات وی از گونه‌ای است که حکومت آن‌ها را دوست دارد. مدیری خواننده گروه ارکستری است که تهیه‌کننده و رهبرش مقامات امنیتی و نظامی و دستگاه تبلیغاتی ذیل آن‌ها هستند. حکومت تا زمانی که سلب‌ریتی‌ها (هنرمندان، ورزشکاران) با نظام فاصله داشتند (دهه شصت) آن‌ها را از حوزه عمومی حذف می‌کرد؛ اما وقتی این‌گونه افراد مخلوق نظام شدند و متوجه شدند که چگونه باید در نظام کار کنند (همراهی با گفتمان حاکم) با نظام تشویق و تنبیه حکومتی به بخشی از دستگاه تبلیغاتی نظام تبدیل شدند.

چرا محبوب نظام؟

طنز مدیری و خود شخص مدیری چرا محبوب چنین نظامی است؟

۱. حمله به منتقدان نظام. مدیری با نادیده گرفتن تبعیضات و امتیازات قشر حاکم، اندیشه و سبک زندگی قشر تحصیل‌کرده و سکولاری را که منتقد وضعیت موجود است، به‌شدت با توجیه عدم موفقیت یا عدم کارآیی مسخره می‌کند؛ در حالی که خود وی از رانت‌خواران این نظام است و موفقیت وی مدیون نظامی تبعیض‌آمیز بوده است؛
۲. نقد نتایج و نه ریشه‌ها. موضوعاتی که مهران مدیری بدان‌ها می‌پردازد، بالاخص در موضوع عدالت اجتماعی عیناً از جنس موضوعات مورد انتقاد نشریات حزب‌اللهی و بسیجیان است. چپ‌گرایی کسی که از رانت‌های حکومتی برخوردار است تنها در قالب سوسیالیسم و انحصارات دولتی قابل فهم است؛ او در پاسخ به رفتار جناحی‌اش خود را «مصلح» معرفی می‌کند، اما همیشه در آغوش بخش امنیتی نظام جای گرفته است؛
۳. توهین و زشت‌گویی. مطالب تمسخرآمیزی را که مقامات امنیتی و اطلاعاتی و بسیجی در مورد مخالفان و توده مردم به زبان می‌آورند، از زبان مدیری هم می‌توان شنید؛ مثل تمسخر موسیقی رپ و هیپ‌هاپ یا

تلاش برای رسیدن به زندگی بهتر با مهاجرت. بددهنی‌ها و توهین‌های مدیری مثل «بتمرگ بر سر جایت» را از زبان مقامات امنیتی و نظامی و بسیجی هم به همان روش می‌توان شنید. مدیری در طنز خود همه امتیازات، فسادها و اتلاف حکومت را نادیده گرفته و به ساده‌لوحی و غفلت‌های کوچک مردم عادی «گیر می‌دهد». او در برنامه‌هایش کسانی را از میان حاضران برای تمسخر بر می‌گزیند که توان پاسخ‌دادن ندارند. همه شخصیت‌های منفی برنامه‌های داستانی مدیری اسامی ایرانی (و نه عرب) دارند؛

۴. کم‌دی سرکوب. مدیری میهمانانش را در «دورهمی» به برنامه‌ای دعوت می‌کند که مورد چالش قرار می‌گیرند؛ اما نمی‌توانند پاسخ دهند (اگر چنین کنند نه می‌توانند میهمان باشند و نه برنامه پخش می‌شود) و همین می‌شود موقعیت کمیک. مدیری و مدیران دستگاه تبلیغاتی القا می‌کنند که مردم عادی پاسخی برای تمسخر آن‌ها ندارند؛ اما ویراستاری برنامه در دست خود آن‌هاست و زبان مردم بسته. جمهوری اسلامی مبدع چنین طنزی نیست؛ اما از آن به‌خوبی استفاده می‌کند؛

۵. عدم رعایت حقوق دیگران. مدیری همانند نظام هیچ حق معنوی برای مولدان فرهنگی نمی‌شناسد (نگاه کنید به مصاحبه مهراب قاسم‌خانی). او شخصیت سرکوب‌گری در حوزه فرهنگ است که کاملاً با مثنوی سرکوب نظامی و امنیتی و مذهبی هم‌خوانی دارد و گده‌های مقامات امنیتی و سیاسی رژیم به خوبی جای می‌گیرد؛

۶. ضربات ارزان و پیش پا افتاده. آنچه در آثار مدیری مشاهده می‌شود نه نقد اجتماعی، بلکه تحقیر عمومی مردم از سوی حاکمیت به خاطر مشکلاتی است که حاکمیت در ایجاد و بروز آن‌ها نقش محوری دارد و برای رفع آن‌ها نیز هیچ تلاشی نمی‌کند. مخاطبان ممکن است به برخی بروز و نمودهای رفتارهای مردم (مثلاً در مترو در فیلم ساعت ۵ عصر) بخندند؛ اما علل و زمینه‌های بروز این رفتارها در طنز وی غائب است. طنز وی همیشه «ضربات ارزان» به افراد مورد انتقاد است.

مهران مدیری کارش را در تلویزیون جمهوری اسلامی، که همیشه یک دستگاه تبلیغاتی بوده، به عنوان کم‌دین آغاز کرد؛ اما به تدریج فرآیندها، گفتمان‌ها و روال‌های یک

دستگاه تبلیغاتی، که تحت نظر نیروهای امنیتی اداره می‌شود، او را به یک مهره تبلیغاتی برای نظام تبدیل کرد. بسیاری از اهل فرهنگ و هنر در ایران امروز کاملاً بر اساس مدل مهران مدیری فعالیت می‌کنند.

تحول دستگاه تبلیغاتی حکومت

حکومت علاوه بر بسیجیان و لباس شخصی‌ها و مداحانی که چهره حزب‌اللهی دارند، به دسته‌ای از تبلیغات‌چی‌های بدون ریش و فکلی نیاز دراد تا بخش‌هایی از جامعه را که با تبلیغات ایدئولوژیک سر راست (درس‌های قرائتی و جوادی آملی) سر همراهی ندارد، جذب کند. امروز افسران جنگ نرم رژیم اکثراً همین چهره‌ها هستند. مهران مدیری، بنیامین، پرویز پرستویی، شریفی‌نیا، بهنوش بختیاری، الهام چرخنده و ده‌ها سلبریتی ورزشی و هنر (دولتی) دیگر، که امروز در فضای تبلیغاتی گفتمان رژیم را عرضه می‌کنند، کاملاً در چارچوب ارکستر تبلیغاتی-امنیتی نظام می‌نوازند. مهران مدیری همان قرائتی است بدون سادگی روستایی وی، همان جوادی آملی است بدون کلام خستگی‌آور وی، همان حسینی اخلاق در خانواده است بدون لباس روحانیت و همان حسن عباسی است بدون سابقه بسیجی وی. جمع این چهره‌ها بدون عوامل دل‌زننده است که وی را به محبوب دستگاه تبلیغاتی/امنیتی نظام تبدیل کرده است. در آینده باید منتظر برآمدن چهره‌هایی دیگر از این قبیل بود.

۹-۵ سناریوسازی‌های دستگاه‌های امنیتی/تبلیغاتی برای ترورها

پس از کشته‌شدن سعید کریمیان و همکار کوییتی‌اش در ترکیه با شلیک ۲۷ گلوله، دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی که توسط نیروهای امنیتی اداره می‌شود مهندسی افکار عمومی را آغاز کردند. اولین داستان‌پردازی را سایت تابناک انجام داد که تحت نظر محسن رضایی اداره می‌شود:

«آن‌گونه که شواهد نشان می‌دهد، ضاربان ترک بوده‌اند ... کریمیان که شبکه جم را با حمایت مالی غیرمداوم راه‌اندازی کرد، عمده منابع مالی که برای راه‌اندازی این شبکه در اختیارش قرار گرفته بود را در ترکیه سرمایه‌گذاری شخصی کرده بود، که ظاهراً نه تنها این منابع از دست رفته، بلکه او با طلب کاران خطرناکی نیز مواجه شده است ... برخی بازیگرانی که از شبکه جم در یک سال اخیر جدا شده‌اند، نیز از بحران مالی این شبکه در طول یک سال اخیر و تسویه حساب سخت به ایشان خبر داده بودند. یکی از احتمال‌های قابل طرح، منتهی‌شدن درگیری‌های اقتصادی به تسویه حساب مسلحانه با کریمی است؛ سناریویی که با توجه به برنامه‌ریزی برای قتل هم‌زمان کریمیان و شریک کوییتی‌اش قوت گرفته است. همچنین با توجه به روابط کریمیان، احتمال تسویه حساب درون‌سازمانی با او از سوی عوامل سازمان منافقین نیز دور از انتظار نیست. کریمیان قبلاً هرگونه ارتباط خود را با سازمان منافقین تکذیب کرده بود؛ اما در ادامه تصاویری از او در کنار سرکرده این سازمان منتشر شده بود.» (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۶ ساعت ۲ و ۳۱ دقیقه صبح)

روال شبکه‌های خبری این است که در این موارد از حدس و گمان و سناریوسازی پیرهنزند، تا پلیس و خانواده مقتول اطلاعات دقیق به دست آمده در روند تحقیقات را بازگو کنند؛ اما تابناک چنین رویه‌ای را در پیش نگرفته است. تابناک با اشاره به سه موضوع تلاش می‌کند اصولاً ترور وی را از روی دوش دستگاه ترور جمهوری اسلامی بردارد: با ترک خواندن ضاربان نقاب‌پوش (بدون هیچ گزارشی در این مورد از سوی پلیس ترکیه تا زمان گزارش)، با طرح اختلافات مالی که اگر صحت داشته باشد، معلوم نیست چرا باید با شلیک ۲۷ گلوله به وی و سه گلوله به همراه‌اش تسویه شوند و با

ربط دادن موضوع به ارتباط سازمان مجاهدین خلق و مقتول (بالاخره کدام یک از این دو؟) موضوع سوم همیشه مخاطب را به یاد «خودزنی» و تسویه حساب درونی می‌اندازد که دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ترورهایشان را بدان‌ها نسبت می‌داده‌اند.

تابناک عکسی از کریمیان با حضور مریم رجوی منتشر کرده است تا این دو را به صرف حضور در یک عکس با هم مرتبط سازد و قتل وی را برای مخالفان داخلی سازمان موجه کند. پس از همه داستان پردازی‌ها نیز همه آنچه گفته شده را خودش نفی می‌کند؛ با این جمله که «هنوز هیچ کدام از این سناریوها قطعیت ندارد و باید منتظر بررسی ابعاد حادثه و شناسایی عامل این حادثه برای قضاوت دقیق‌تر درباره انگیزه ضاربان مدیر این شبکه ماهواره‌ای فارسی زبان بود.»

خبرگزاری وابسته به سپاه پاسداران (فارس) علت ترور وی را پس از مقدمه چینی در باب ارتباط وی با سازمان مجاهدین، چنین توضیح می‌دهد:

«بعد از چند سال پنهان کاری، در نهایت بعضی از افراد شبکه جم که از این شبکه جدا می‌شدند، جزئیاتی از فعالیت‌های مدیر این شبکه را بازگو می‌کردند. جزئیاتی که ابتدا حول فساد اخلاقی کریمیان می‌گشت؛ اما بعد، به بازگو کردن روابط مشکوک او با منافقین رسید ... در دو سال گذشته، شبکه جم نگاه سیاسی خود را کمرنگ‌تر کرده و سعی کرد از مسیر سبک زندگی و فیلم و برنامه‌های جنگ‌مانند و با شعارهای عام‌پسند و ژست حمایت از تولیدات داخل و تلاش برای تشکیک در اعتقادات و ارزش‌گذاری‌های مردم، در میدان جنگ مقابل کشور قرار گیرد. روش و شیوه‌ای که مورد اقبال منافقین نبود و در مواردی اعتراض‌شان را به این رویه کریمیان و شبکه «جم» ابراز کرده بودند. آن‌ها اعتقاد داشتند شبکه‌های جم که بخش زیادی از منابع مالی آن را منافقین تأمین کرده بودند، باید صریح‌تر و علنی‌تر به مقابله با نظام اسلامی و کشور اقدام کند. مبارزه صریح و علنی که کریمیان به آن امیدی نداشت. این اختلاف نگاه در شیوه دشمنی و نوع عملکرد باعث شد تا شکاف میان جم و منافقین بیش‌تر شود.» (چه کسی مدیر شبکه جم را کشت؟ یک شنبه ۱۰ اردیبهشت ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه صبح)

این سناریو نیز مملو است از عناصر داستان‌نویسی پرش برانگیز: در کدام منع، اعتراض

سازمان مجاهدین به کریمیان ثبت شده است؟ چه منبعی برای تأمین مالی جم توسط سازمان مجاهدین وجود دارد؟ اعتقادات کریمیان به نوع برخورد با جمهوری اسلامی، در کجا ثبت شده است؟ استفاده از عباراتی مثل پنهان کاری، فساد اخلاقی و روابط مشکوک از بخش‌های جدایی‌ناپذیر ادبیات عوامل امنیتی جمهوری اسلامی است تا ترور یک فرد را موجه جلوه دهند. گزارش فوق از تبیین این نکته عاجز است که چگونه اختلاف سلیقه در اداره یک مجموعه شبکه تلویزیونی در میان دست‌اندرکاران (با فرض حضور سازمان مجاهدین در اداره جم که موضوعی است اثبات‌ناشده) می‌تواند به شلیک ۲۷ گلوله و ترور دو نفر منجر شود.

روزنامه کیهان نیز با تکرار سناریوی فارس و تابناک از این دو سایت با صراحت بیش‌تری حکم قتل کریمیان را با دادن عنوان حمایت از تروریسم صادر می‌کند:

«ترور مدیر جم‌تی‌وی که به هر حال یک مهره دست‌چندم رسانه‌های ضدانقلاب به شمار می‌آمد، گویای این است که ماجرای جدل درون‌گروهی در میان اصحاب به اصطلاح رسانه‌های معاند بر سر پول و قدرت و خط‌مشی، کاملاً رنگ‌جدی به خود گرفته است ... پس از تأسیس شبکه مبتدل جم با بودجه سازمان منافقین و عربستان سعودی، سعید کریمیان به این تلویزیون نقل مکان کرد و در خدمت اهداف آنان قرار گرفت ... کریمیان، که خود حامی تروریست‌ها بود، توسط آنان به هلاکت رسیده است.» (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۶)

هم‌جدال میان اصحاب رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور و هم‌تأمین بودجه جم توسط سازمان مجاهدین خلق و عربستان، هیچ منبعی غیر از حدس و گمان‌های نیروهای اطلاعاتی ندارد. چنان‌که می‌بینید سناریونویسی‌های کیهان، فارس و تابناک از یک الگو تبعیت می‌کنند و به احتمال زیاد از یک منبع تأمین شده‌اند.

مطالب دو سایت تابناک و فارس ساعتی بعد از ترور در ساعات نیمه‌شب و بامداد منتشر شد، ساعتی که معمولاً این سایت‌ها فعال نیستند. سایت تابناک در ساعات بعد از ۱۲ شب به وقت تهران معمولاً مطلبی را نمی‌گذارد. انتشار گزارش مربوط به ترور سعید کریمیان (با عنوان «جزئیات کامل قتل مدیر شبکه ماهواره‌ای جم در استانبول») آن‌هم در ساعت دو و نیم صبح به وقت تهران، تنها در صورتی معقول به نظر می‌آید که شهروندان ایرانی خارج از کشور را هدف قرار داده باشد. بسیار بعید است برای قتل‌ی که

در ساعت هشت و ربع به وقت استانبول و نه و ۴۵ به وقت تهران رخ داده، سه ساعت بعد آن در ساعات انتهایی شب، یک خبرنگار عادی کشیک شب در تابناک بوده باشد که موضوع را تبدیل به گزارش کرده باشد. به نظر می‌آید «برادر محسن» همچنان عملیات برادران اطلاعاتی و تیم ترور در خارج کشور را پشتیبانی می‌کند.

خبر همه خبرگزاری‌ها و سایت‌هایی که خبر ترور را چند ساعت بعد منتشر کردند، در حد سه تا چهار جمله است (حتی خبرگزاری‌های دولتی و سایت‌های خبری داخلی)، در حالی که گزارش فارس حدود ۱۰۰۰ کلمه است. کسی که گزارش فارس را نوشته به احتمال زیاد مسئول تهیه پرونده وی در سازمان اطلاعات سپاه بوده است؛ چون گزارش تفصیلی است و اخبار مربوط به بازجویی افراد در آن وجود دارد. تهیه و انتشار این گزارش نیز تا ساعت شش و نیم صبح به وقت تهران، که جمعیت کشور یا در خواب هستند یا تازه بیدار شده‌اند، قدری غریب به نظر می‌آید.

جستجوی ترور کنندگان در بافت و سیاقی دیگر

اگر به دنبال انگیزه، سازمان و پس‌زمینه این گونه ترورها برویم رقبای مالی و انتساب سازمانی، جای خود را به ماشین ترور جمهوری اسلامی می‌دهند. نه اختلاف حدس و گمانی کریمیان با سازمان مجاهدین و نه اختلاف حدس و گمانی دیگر با سرمایه‌گذاران، نمی‌تواند ترور کریمیان (با ۲۷ گلوله برای اطمینان‌یابی از قتل وی) را توضیح دهد. این‌ها فرافکنی‌های سازمان‌های امنیتی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی است. ما هنوز نمی‌دانیم چه کسانی مرتکب این ترور شده‌اند و چه کسانی دستور آن را داده و امکانات آن را مهیا کرده‌اند. اما به نحو تحلیلی می‌دانیم که چه کسانی خواهان حذف کریمیان بوده‌اند.

آنچه این ترور را بهتر از سناریوهای بالا توضیح می‌دهد جنگ دو دهه‌ای جمهوری اسلامی با شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان تحت عنوان مقابله با تهاجم فرهنگی و رسانه‌ای غرب به جمهوری اسلامی است. در همین گزارش فارس از عبارت «مقابله با نظام اسلامی و کشور» استفاده شده است. خامنه‌ای بخش امواج ماهواره‌ای توسط سازمان‌هایی بیرون از کشور را در دهه اخیر جنگ نرم معرفی کرده است. مقامات نظامی و قضایی فعالیت رسانه‌های منتقد و مخالف را عامل اخلاف در امنیت ملی می‌دانند. مراجع تقلید شیعه بارها از شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان مستقر در خارج از کشور با عنوان عامل فساد و بی‌بندوباری یاد کرده‌اند. این مقامات شبکه جم را شبکه معاند می‌دانسته‌اند. در کنار این مقامات جمهوری اسلامی و مراجع شیعه هیچ‌گاه از زمره کسانی نبوده‌اند که دیدگاهی را بیان کنند و به صرف بیان اکتفا کنند؛ بلکه تلاش

داشته‌اند به سخنان خود عمل کنند (تفاوت اسلام و اسلام‌گرایی).

غیر از احکام کلی تهدید‌آمیز روحانیون و مقامات جمهوری اسلامی در باب شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان، در ماه‌های اخیر سعید کریمیان و شبکه‌های جم به طور خاص، مورد هدف پرونده‌سازی و تعقیب و تهدید واقع شده بودند. سایت‌های داخلی مدام از شبکه ماهواره‌ای جم‌تی‌وی تحت عنوان وابسته به سران صهیونیستی یاد می‌کرده‌اند. سایت‌های مرتبط با نیروهای نظامی مشغول خبرسازی برای تمهید توجیه حذف وی بوده‌اند: «پس از انتقادهای بسیار زیاد به عملکرد شبکه جم‌تی‌وی و ترویج فساد اخلاقی و بی‌بندوباری توسط این شبکه حتی از سوی عناصر ضدانقلاب و مخالف جمهوری اسلامی، این بار اسنادی درباره فساد اخلاقی و تجاوز جنسی سعید کریمیان به زنان منتشر شده است.» (سایت امپراطوری دروغ از سایت‌های افسران جنگ نرم، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵).

مهم‌ترین ضربه‌ای که شبکه جم به فضای بسته تولید هنری در کشور می‌زده این بود که با استخدام بازیگران، کارگردانان و دیگر هنرمندان داخل کشور (با توجه به رکود فعالیت‌های هنری در داخل) و بعد بازگشت آن‌ها بعد از مدتی به داخل و تداوم کار آن‌ها در کشور، مرز میان کار هنری در داخل و خارج را سست می‌کرد. این موضوع از خط قرمزهای نهادهای امنیتی کشور بوده است. موردی را سراغ نداریم که یک کارمند بی‌بی‌سی فارسی یا رادیو فردا توانسته باشد به کشور بازگشته و بدون زندان رفتن به زندگی خود ادامه داده باشد؛ (در حوزه رسانه‌ها با جدیت این مرز حفاظت امنیتی می‌شود) اما حکومت نمی‌تواند عده‌ای فیلمبردار و کارگردان و بازیگر بیکار (ده‌ها و صدها) را مدام بازداشت کند و تحت فشار قرار دهد. حکومت در بازداشت یک بازیگر هزینه بیشتری در افکار عمومی می‌دهد تا بازداشت یک خبرنگار. پخش آگهی فیلم‌های ایرانی نیز موضوعی دیگر در برهم‌زدن مرزهای میان داخل و خارج بود؛ موضوعی که با انکار دادن آگهی به شبکه‌های ماهواره‌ای توسط تهیه‌کنندگان قابلیت پیگیری قضایی نداشت.

صدور حکم زندان غیابی ۶ سال حبس برای سعید کریمیان با دو اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» و «جرم علیه امنیت کشور»، شاهد دیگری بر هدف قراردادن این فرد توسط قوای قهریه در جمهوری اسلامی است. خانواده او به ژنرال گل‌خبرنگار بی‌بی‌سی در استانبول گفته‌اند که او «در سه ماه اخیر از طرف رژیم ایران تهدید شده بود و قصد داشت به لندن برگردد.» سایت باشگاه خبرنگاران یکی دیگر از سایت‌های امنیتی جمهوری اسلامی از کریمیان بعد از ترور با عنوان «مدیر عامل معدوم جم‌تی‌وی»

یاد می‌کند، عنوانی که معمولاً بر اعدام‌شدگان در جمهوری اسلامی گذاشته می‌شود. اگر جمهوری اسلامی نقشی در ترور سعید کریمیان ندارد، چرا سایت‌های تبلیغاتی نزدیک به محافل امنیتی و نظامی در جمهوری اسلامی در باب این ترور بلافاصله بعد از وقوع به سناریونویسی با اطلاعات ساختگی و پرونده‌سازی‌ها مشغول شدند؟ آیا آن‌ها نمی‌توانستند در این مورد سکوت کنند تا جزئیات ترور آشکارتر شود؟ آیا ضعیف شدن دستگاه‌های امنیتی و پلیسی دولت ترکیه پس از کودتا، می‌توانسته این امکان را برای دشمنان امنیتی کانال‌های ماهواره‌ای فراهم آورده باشد تا کارکنان و مدیران آن‌ها را هدف قرار دهند؟ آیا عدم موفقیت جمهوری اسلامی در جذب مخاطب به رادیو و تلویزیون حکومتی و توفیق اندک پارازیت در منصرف کردن مردم از تماشای کانال‌های ماهواره‌ای، می‌تواند توضیح‌دهنده ترور مدیر شبکه‌های جم باشد؟

۵-۱۰ برادر محسن و برادر احمد در شستن رخت‌های چرک نظام به کمک برادر حسین می‌آیند

در جریان دو ترور سعید کریمیان مدیر شبکه‌های تلویزیونی جم و احمد مولانسی، از فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی، سایت تابناک تحت نظر محسن رضایی، نقشی ویژه در داستان‌سازی پیرامون این دو رویداد ایفا کرد. گزارش تفصیلی ترور احمد مولانسی در فضای داخلی تنها توسط تابناک منتشر شد و دیگر سایت‌ها متن تابناک را منتشر کردند. در ادامه لحن و پیام‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهم. در جریان ترور سعید کریمیان نیز سایت تابناک یکی از مفصل‌ترین گزارش‌ها را در رفع شبهه از دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی منتشر کرد. برنهاد این نوشته آن است که در جریان ترورهای اخیر که سپاه قدس و عوامل آن یا سربازان گمنام نقش اصلی را بر عهده دارند «برادر محسن» از حیث تبلیغاتی مسئولیت‌هایی را که قبلاً کیهان (تحت نظر حسین شریعت‌مداری) و خبرگزاری‌های فارس و تسنیم (نزدیک به سپاه قدس و قاسم سلیمانی) بر عهده داشتند بر گردن گرفته است. در جریان بازداشت عباس عدالت، سایت الف مأموریت توجیه را بر عهده گرفت و احمد توکلی کار شستشوی عملیات حفاظت اطلاعات سپاه را بر عهده داشت. تابناک و الف به علت پربیننده بودن به کمک کیهان و خبرگزاری‌های نظامی و روزنامه جوان (وابسته به سپاه) آمده‌اند.

بازتاب ترور احمد مولانسی در سایت تابناک

سایت تابناک بخش اعظم صفحات خود را با مطالب سایت‌های دیگر پر می‌کند؛ اما در موضوع ترور نیسی تولیدکننده و منتشرکننده این ظاهراً گزارش خبری در ایران بود؛ در حالی که دو سایت سپاه یعنی فارس و تسنیم و روزنامه کیهان به طور کلی در این مورد سکوت پیشه کردند. خبر تابناک موضوع ترور را به تحولات منطقه نسبت می‌دهد، تا شکی باقی نگذارد که ترور در واکنش به تحرکات اخیر عربستان سعودی انجام شده است: «هم‌زمان با تشدید تنش‌ها در منطقه، احمد مولانسی، سرکرده یک گروهک تروریستی مورد حمایت عربستان، که هدف خود را جدایی خوزستان از ایران از طریق اقدام نظامی اعلام کرده است، در آستانه راه‌اندازی یک شبکه تلویزیونی، در لاهه هلند به هلاکت رسیده است.» (۲۱ آبان ۱۳۹۶)

عباراتی مثل گروهک و هلاکت در ادبیات تربیون‌های امنیتی جمهوری اسلامی به معنای ابراز رضایت از این ترور است. مطلب تابناک در ادامه تلاش می‌کند ترور وی را، با توجه به اقداماتی که به نیسی و گروه وی نسبت می‌دهد، موجه جلوه دهد: «مولانسی

که سر کرده گروهک موسوم به جنبش آزادی‌بخش الاحواز را بر عهده داشت، از سال ۲۰۰۵ به هلند رفته است. شاخه نظامی گروهک مذکور که گردان‌های محی‌الدین و الناصر در سال‌های گذشته چندین بار در استان خوزستان دست به اقدامات تروریستی زده است و از جمله در سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵ و ۲۰۱۷ به اهدافی از جمله خطوط انتقال نفت و مراکز پلیس حمله کرده است.»

انجام ترور از نگاه تابناک در روزهای اخیر نیز مرتبط با تلاش نیسی برای راه‌اندازی یک فعالیت رسانه‌ای بوده است: «هم‌زمان با انتشار ویدئوهای مربوط به حملات اخیر، این گروه برنامه‌های جدیدی را برای راه‌اندازی رسانه و همچنین جمع‌آوری منابع مالی در دستور کار قرار داده است ... وی در حال آماده‌شدن برای راه‌اندازی شبکه‌ای تلویزیونی بوده، که کارکنان آن توسط عربستان سعودی آموزش دیده و هزینه‌های آن نیز از طرف همین کشور پرداخت شده است.» سایت تابناک نمی‌گوید این اطلاعات را که معمولاً با شنود و تعقیب و مراقبت به دست می‌آیند، از کجا آورده است.

فعالیت نیسی در ادامه به دیگر فعالیت‌های ادعایی عربستان در برخورد با ایران نسبت داده می‌شود: «در شرایطی که عربستان سعودی در هفته گذشته با وادار کردن نخست‌وزیر لبنان به استعفا، تلاش کرده بی‌ثباتی و احتمال جنگ در لبنان را به عنوان متغیر جدیدی وارد روابط با ایران بکند، این کشور با انتشار سندی به عنوان راهنمای ایجاد بی‌ثباتی در استان سیستان و بلوچستان و همچنین راه‌انداختن سیل کمک‌های مالی به سوی گروه‌های ضدایرانی مستقر در خاک پاکستان، تلاش‌های خود علیه ایران را تشدید کرده است. محمدبن سلمان ولیعهد سعودی در ماه می سال جاری میلادی، با اعلام این که آتش بی‌ثباتی و درگیری را وارد خاک ایران خواهد کرد، تنش در روابط بین دو کشور را وارد مرحله جدی‌تری کرده است. شاهزاده ترکی الفیصل، رئیس سابق دستگاه اطلاعاتی سعودی و سفیر این کشور در آمریکا و بریتانیا، نیز در سال‌های اخیر دو بار در مجامع مربوط به گروه مجاهدین خلق حاضر شده است و از اقدامات براندازانه آن‌ها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران حمایت کرده است.» سپس موضوع تلاش سعودی‌ها برای تجزیه ایران مطرح می‌شود: «در بخشی از سند منتشرشده توسط مرکز سعودی موسوم به مرکز تحقیقات ایرانی خلیج عربی، با اشاره به رقابت چین و هند برای توسعه بندر گوادر پاکستان و بندر چابهار ایران، ادعا شده است که بلوچ‌ها، هیچ‌گاه مرز تعیین‌شده میان ایران و پاکستان توسط ژنرال گلداشمیت انگلیسی و همچنین خط دیوراند به عنوان مرز بین پاکستان و افغانستان را نپذیرفته‌اند و کشورهای عربی برای مقابله با ایران در حوزه خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای عرب باید از جدایی طلبی در

بلوچستان حمایت و پشتیبانی کنند.» (۲۱ آبان ۱۳۹۶) توجه داشته باشید که در اینجا نظر یک نویسنده یا محقق در سایت یک موسسه خصوصی (که رابطه آن با دولت سعودی روشن نیست) با سیاست دولت سعودی یکی دانسته شده است. این ادبیات نیز به ادبیات دستگاه‌های امنیتی بسیار نزدیک است.

چنان که این متن نشان می‌دهد تابناک با ذکر سه اتهام (۱) فعالیت تروریستی گروه نیسی، (۲) راه‌اندازی یک شبکه تلویزیونی با منابع سعودی و (۳) نقش عربستان در ایجاد بی‌ثباتی و تجزیه ایران با کمک عوامل مخالف، پرونده نیسی را به محکمه ترور می‌فرستد. هیچ یک از این اتهامات برای ناظران مستقل قابل تایید نیست؛ چون شواهدی برای آن‌ها عرضه نشده است. تنفر نسبت به سعودی‌ها که در میان بسیاری از ایرانیان به چشم می‌خورد، نمی‌تواند ترور افراد را توجیه کند.

تابناک و الف، البته ترور احمد امیراحمدی، قادر قادری و صلاح احمدی را پوشش ندادند. به گزارش کردستان مدیا، ارگان حزب دموکرات کردستان ایران، احمد امیراحمدی، از اعضای این حزب، صبح جمعه ۳۰ مارس/۱۰ فروردین در شهر «دیانا» کردستان عراق به ضرب گلوله کشته شد. به نظر می‌آید در این مورد نیازی به شستشوی رخت چرک‌های نظام ندیده‌اند.

بازتاب ترور سعید کریمیان در تابناک

پس از کشته شدن سعید کریمیان و همکار کوییتی‌اش در ترکیه با شلیک ۲۷ گلوله، دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، که آن را نیروهای امنیتی سابق و لاحق اداره می‌کنند، مهندسی افکار عمومی را آغاز کرد. سایت تابناک اولین داستان‌پردازی را انجام داد که زیر نظر محسن رضایی اداره می‌شود: «آن‌گونه که شواهد نشان می‌دهد، ضاربان ترک بوده‌اند ... کریمیان که شبکه جم را با حمایت مالی غیرمداوم راه‌اندازی کرد، عمده منابع مالی را که برای راه‌اندازی این شبکه در اختیارش قرار گرفته بود در ترکیه سرمایه‌گذاری شخصی کرده بود که ظاهراً نه تنها این منابع از دست رفته، بلکه او با طلب کاران خطرناکی نیز مواجه شده است ... برخی بازیگرانی که از شبکه جم در یک سال اخیر جدا شده‌اند، نیز از بحران مالی این شبکه و تسویه حساب سخت به ایشان خبر داده بودند. یکی از احتمالات قابل طرح، منتهی شدن درگیری‌های اقتصادی به تسویه حساب مسلحانه با کریمی است؛ سناریویی که با توجه به برنامه‌ریزی برای قتل هم‌زمان کریمیان و شریک کوییتی‌اش قوت گرفته است. همچنین با توجه به روابط کریمیان، احتمال تسویه حساب درون‌سازمانی با او از سوی عوامل سازمان منافقین نیز

دور از انتظار نیست. کریمیان قبلاً هرگونه ارتباط خود را با سازمان منافقین تکذیب کرده بود؛ اما در ادامه تصاویری از او در کنار سر کرده این سازمان منتشر شده بود. (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۶ ساعت ۲ و ۳۱ دقیقه صبح)

روال شبکه‌های خبری این است که در این موارد از حدس و گمان و سناریوسازی پرهیزند تا پلیس و خانواده مقتول اطلاعات دقیق به‌دست آمده در روند تحقیقات را بازگو کنند؛ اما تابناک چنین رویه‌ای را در پیش نگرفت. تابناک با اشاره به سه موضوع تلاش کرد اصولاً ترور وی را از روی دوش دستگاه ترور جمهوری اسلامی بردارد: با ترک خواندن ضارب‌ان نقاب‌پوش (بدون هیچ گزارشی در این مورد از سوی پلیس ترکیه)؛ با طرح اختلافات مالی که اگر صحت داشته باشد معلوم نیست چرا باید با شلیک ۲۷ گلوله به وی و سه گلوله به همراه‌اش تسویه شوند؛ و با ربط‌دادن موضوع به ارتباط سازمان مجاهدین خلق و مقتول (بالاخره کدام یک از این دو؟) موضوع سوم همیشه مخاطب را به یاد «خودزنی» مخالفان و تسویه‌حساب درونی می‌اندازد که دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ترورهای‌شان را بدان‌ها نسبت می‌داده‌اند.

تابناک عکسی فتوشاپ‌شده از کریمیان با حضور مریم رجوی منتشر کرد تا این دو را به صرف حضور در یک عکس با هم مرتبط سازد و قتل وی را برای مخالفان داخلی سازمان موجه کند. پس از همه داستان‌پردازی‌ها نیز همه آنچه گفته‌شده را خودش نفی می‌کند؛ با این جمله که «هنوز هیچ کدام از این سناریوها قطعیت ندارد و باید منتظر بررسی ابعاد حادثه و شناسایی عامل این حادثه برای قضاوت دقیق‌تر درباره انگیزه ضارب‌ان مدیر این شبکه ماهواره‌ای فارسی‌زبان بود.»

این سناریو نیز مملو است از عناصر داستان‌نویسی پرسش‌برانگیز: در کدام منبع، اعتراض سازمان مجاهدین به کریمیان ثبت شده است؟ چه منبعی برای تأمین مالی جم توسط سازمان مجاهدین وجود دارد؟ اعتقادات کریمیان به نوع برخورد با جمهوری اسلامی در کجا ثبت شده است؟ استفاده از عباراتی مثل پنهان‌کاری، فساد اخلاقی و روابط مشکوک، از بخش‌های جدایی‌ناپذیر ادبیات عوامل امنیتی جمهوری اسلامی است تا ترور یک فرد را موجه جلوه دهند. گزارش فوق از تبیین این نکته عاجز است که چگونه اختلاف سلیقه در اداره یک مجموعه شبکه تلویزیونی در میان دست‌اندرکاران با فرض حضور سازمان مجاهدین در اداره جم، که موضوعی است اثبات نشده، می‌تواند به شلیک ۲۷ گلوله و ترور دو نفر منجر شود.

مطالب وب‌سایت تابناک ساعتی بعد از ترور کریمیان در ساعات نیمه‌شب و بامداد منتشر شد؛ ساعتی که معمولاً این وب‌سایت‌ها فعال نیستند. تابناک در ساعات

بعد از ۱۲ شب به وقت تهران معمولاً مطلبی را نمی‌گذارد. انتشار گزارش مربوط به ترور سعید کریمیان تحت عنوان «جزئیات کامل قتل مدیر شبکه ماهواره‌ای جم در استانبول» آن هم در ساعت دو و نیم صبح به وقت تهران، تنها در صورتی معقول به نظر می‌آید که شهروندان ایرانی خارج از کشور را هدف قرار داده باشد. بسیار بعید است برای قتلی که در ساعت هشت و ربع به وقت استانبول و نه و ۴۵ به وقت تهران رخ داده سه ساعت بعد از آن در ساعات انتهایی شب، یک خبرنگار عادی کشیک شب در تابناک بوده باشد که موضوع را تبدیل به گزارش کند.

داستان‌سازی برای چه؟

پلیس ترکیه و هلند اطلاعاتی در مورد هویت ضاربان، مباحثان و دستوردهنگان منتشر نکرده‌اند؛ اما رفتار سایت‌های نزدیک به نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی عجیب و غریب به نظر می‌آید، از چهار جهت:

۱. نوع خبررسانی که طبعاً ابتدا باید خبر مربوطه در چند جمله منتشر شود و بعد مطالب تفصیلی با اتکا به اطلاعات موجود عرضه شود. در مورد این دو ترور نه خبرهای اولیه به صورت کوتاه منتشر شد و نه گزارش‌ها به روال عادی عرضه شدند؛

۲. مجموعه‌ای از اتهامات تحت عنوان خبر، منتشر شد؛ اخباری که منبع آن‌ها روشن نیست در توجیه ترورها ذکر شده است. البته ربط دادن قربانیان به گروه‌ها و دولت‌های متخاصم، دستورالعمل همیشگی جمهوری اسلامی برای توجیه سربسته کردن افراد بوده است؛

۳. سایت‌های تبلیغاتی حکومت یک ترور را به طور هماهنگ پوشش می‌دهند و تا جایی که می‌توانند علیه قربانی داستان می‌سازند و در مورد ترور دوم اکثر آن‌ها به نظاره می‌نشینند؛

۴. سایت یا سایت‌هایی که اخبار و گزارش‌های ترور را منتشر می‌کنند و نزدیکی آن‌ها به نوع مراکز قدرت در این حوزه اهمیت دارد. این که از سایت‌های نزدیک به نهادهای نظامی و امنیتی برای توجیه ترورها استفاده می‌شود، تردیدها نسبت به نقش جمهوری اسلامی را افزایش می‌دهند و نه کاهش.

برای حدود دو دهه بعد از ترور میکونوس، ترور مخالفان جمهوری اسلامی در اروپا متوقف شده بود. ترورهای اخیر نشان‌دهنده عدم هراس ترورکنندگان از پیامدها در کنار ایجاد رعب و وحشت (ترور) در شرایط اخیر کشورهای اروپایی (حملات داعش) است. همچنین نوع گزارش‌ها و سایت گزارش‌دهنده نشان می‌دهند که «برادر محسن» همچنان بخش تبلیغاتی سازمان سرکوب و ترور را پشتیبانی می‌کند.

توجیه بازداشت‌ها

در ماجرای بازداشت‌های امنیتی، حفاظت اطلاعات سپاه نیز سایت‌های تابناک، الف و روزنامه کیهان، عینا پرونده افراد بازداشت‌شده را برای توجیه افکار عمومی منتشر می‌کنند. به عنوان نمونه پس از بازداشت عباس عدالت، روزنامه کیهان و سایت الف عینا متن پرونده این فرد در حفاظت اطلاعات سپاه را منتشر کردند. مطلبی که منتشر شد نه جنبه خبری داشت و نه یادداشت روزنامه‌ای بود. مطلبی بود طولانی (خیلی شبیه به یادداشت‌های موجود در یک پرونده) که یکی از عناصر اطلاعاتی با نظریه توطئه معمول در نهادهای اطلاعاتی رژیم پس از چند ماه وقت، مطالبی را از پرونده‌های دیگر، بولتن‌های محرمانه و مطالب رسانه‌ها برای پرونده‌سازی پشت سر هم ردیف کرده بود.

تراژدی مضاعف

تبدیل سایت‌های ظاهراً خبری به رخت‌شوی‌خانه نهادهای امنیتی و نظامی و ماله‌کشی ترورها و بازداشت‌های آن‌ها تراژدی است. اما تراژدی مضاعف شکست خوردن سایت‌های خبری رادیو فردا و بی‌بی‌سی فارسی و صدای آمریکا (با بودجه دولت‌ها در جهان آزاد و دموکراتیک) از این سایت‌های تبلیغاتی و توجیه‌کننده ترور، شکنجه و سرکوب است. سایت‌های فارسی‌زبان خارج کشور علی‌رغم برخورداری از آزادی و بودجه کافی از سایت‌های تابناک و الف از هر جهت (تعداد دیدار روزانه، زمان ماندن افراد در سایت، تعداد صفحات بازدیدشده) شکست می‌خورند.

بخش سوم: مدیریت بوق‌های تبلیغاتی

بوق‌های تبلیغاتی چگونه اداره می‌شوند؟ اقتصاد این بوق‌ها کاملاً دولتی است. دولت هزینه‌های تولید و توزیع را می‌دهد و خودش هم محصولات آن‌ها را مصرف می‌کند. از این جهت اداره‌کنندگان این بوق‌ها در همان حبایی زندگی می‌کنند که خود آفریده‌اند. هر روزی که منابع دولتی و عمومی از این بوق‌ها دریغ شود همه آن‌ها و پیمانکارانشان ورشکسته و تعطیل می‌شوند. بخش خصوصی قربانی این وضعیت است و اگر وجود داشته باشد به تدریج تضعیف و تعطیل می‌شود. آنچه در این بخش جواب می‌دهد پاچه‌خاری و مداحی برای رهبر و ایدئولوژی نظام است. سازمان این بوق‌ها نیز دولتی و حکومتی است. بوق‌های تبلیغاتی در پی مهندسی افکار عمومی از طریق محدود و آنکادره کردن کار خبرنگاران، گزارش‌دهی یک‌سویه و تعصب منفی نسبت به یک طرف داستان است.

۶- اقتصاد دولتی بوق‌ها

۱-۶ سینمای داستانی؛ سقوط کیفی و ورشکستگی اقتصادی

بر سینمای داستانی ایران در دوره احمدی‌نژاد چه رفت و رو به کجا داشت؟ سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد در سینمای داستانی ایران چگونه بازتاب یافت؟ چه ارزیابی‌ای از اقتصاد سینمای ایران می‌توان عرضه کرد؟ وضعیت نهادهای مدنی سینمایی چگونه بود؟ مردم ایران چه تصویری نسبت به این سینما داشتند؟ سینماگران مستقل چگونه می‌اندیشیدند؟ تحولات موضوعی و محتوایی به کدام سمت بود؟ پاسخ به طور خلاصه، آن است که در سال ۸۹ و بعد از آن نیز همانند سال‌های ۸۵-۸۸ سینمای ایران دوران سقوط کیفی و کمی خود را ادامه داد.

اقتصاد ورشکسته

از میان ۴۵ فیلمی که در سال ۸۹ اکران شد، تنها یک فیلم (ملک سلیمان) توانست فروش بالای یک میلیارد تومان به دست آورد و تنها هشت فیلم از مرز ۵۰۰ میلیارد تومان گذشتند. (ایسنا، ۲۱ اسفند ۱۳۸۹) متوسط هزینه تولید فیلم در ایران در این سال به طور متوسط حدود ۴۰۰ میلیون تومان بوده است. با توجه به تقسیم فروش میان تهیه‌کننده (۳۵ تا ۴۰ درصد)، سالن سینما (۵۰ درصد) و تبلیغات (۱۰ تا ۱۵ درصد)، تنها یک فیلم در این سال توانسته هزینه خودش را همراه با اندکی سود از طریق اکران بازگرداند. در ابتدای دولت احمدی‌نژاد، حدود ۲۰ فیلم (از حدود ۵۰ تا ۷۰ فیلم تولید شده) می‌توانستند حداقل هزینه خود را باز گردانند. (علی‌رضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد فارابی، ۴ آذر

۱۳۸۵، سایت دانشگاه امام صادق) این امر نشان‌دهنده دولتی‌تر شدن هر چه بیش‌تر تولید و توزیع فیلم در کشور، بی‌توجهی مصرف‌کننده و ورشکستگی کامل این صنعت است. تهیه‌کنندگان اصلی فیلم‌ها عمدتاً موسسات دولتی (مثل بنیاد فارابی، مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی و تلویزیون دولتی و سازمان‌های تابعه آن مثل سینما فیلم) هستند و اجرای طرح‌ها را عمدتاً به خودی‌ها (اقوام، آشنایان و وفاداران) می‌سپارند. وام‌های کم‌بهره دولتی و خرید فیلم‌های بخش شبه‌دولتی توسط موسسات دولتی مثل تلویزیون (یا پروژه‌های مشترک) است که این بخش را سر پا نگاه داشته است. تنها با تزریق درآمدهای نفتی به جیب دست‌اندرکاران سینما ست که در ایران فیلم تولید می‌شود.

خداحافظی مردم با سالن سینما

سالن‌های سینمای کشور همچنان در حال بسته‌شدن هستند. (دو سینمای شهر کرمان در ابتدای سال ۸۹) سالن‌های سینما از ۴۵۰ در سال ۱۳۵۷ (برای ۳۵ میلیون نفر) به حدود ۲۰۰ سالن فعال در سال ۸۹ (برای ۷۵ میلیون نفر) کاهش یافته است. غیراستاندارد بودن سالن‌ها و به‌صرفه نبودن سالن‌داری به خاطر عدم جذابیت فیلم‌های ایرانی و عدم امکان اکران فیلم خارجی از عوامل بسته‌شدن سالن‌های سینما در ایران هستند. بی‌ارتباطی بسیاری از مضامین فیلم‌ها با تحولات و مسائل اجتماعی نیز به خداحافظی بسیاری از مردم با سالن‌های سینما انجامیده است. ممنوعیت پخش فیلم خارجی، به جای آن‌که به تولید و مصرف فیلم ایرانی یاری رساند، موجب کاهش کیفیت تولیدات در شرایط فقدان رقابت و افول بخش نمایش شده است. برخی از استان‌ها در سال ۸۹ تنها سالن سینمای خود را از دست دادند. ۴۰۰ شهر کشور با جمعیت بالای ۱۰۰ هزار نفر سالن سینما ندارد. (تابناک، ۲۱ بهمن ۱۳۸۸) میزان بلیط فروخته‌شده از حدود ۸۰ میلیون در سال ۱۳۶۸ به ۶۵ میلیون بلیط در سال ۱۳۷۲ و بعد به ۱۶ میلیون در سال ۱۳۸۵ و به ۱۲ میلیون در سال ۱۳۸۹ رسیده است. این کاهش حدود ۷۰۰ درصدی در عین افزایش حدود ۲۰ میلیونی جمعیت کشور از اواخر دهه شصت صورت گرفته است.

تهاجم به خانه سینما

خانه سینما تنها تشکل مدنی در حوزه سینمای کشور است که تحت نظارت دولت، اصناف سینمایی را در یک تشکل نیمه‌مستقل در کنار هم قرار می‌دهد. این تشکل در دهه هشتاد تلاش کرده است در موضع‌گیری‌هایش احتیاط زیادی به خرج دهد تا

مورد تهاجم دولت احمدی‌نژاد قرار نگیرد. اما دولت نظامی-امنیتی موجود به این حد قانع نیست و با پرسش از قانونی‌بودن در پی ازهم‌پاشیدن این نهاد است: «باید جمعی قانونی دور هم بنشینند و بررسی شود که آیا خانه سینما جایگاه قانونی دارد یا نه؟ این مسائل باید مشخص شود که آیا خانه سینما با توجه به تعریفی که از آن شده است در حال حاضر جایگاه قانونی دارد و یا تبدیل به یک موسسه خصوصی شده است که در اختیار چند نفر قرار دارد. به نظر ما خانه سینما جایگاه قانونی ندارد. خانه سینما نیاز به اصلاح دارد. سینمای ایران دارد به رشدی متعالی می‌رسد و نیازمند ورود به حوزه جدیدی است.» سیاست دولت نیز انحلال خانه سینما برای کاهش قدرت آن در صنوف سینمایی است: «سینمای ایران باید وارد دوره جدیدی شود و نظام صنفی جدیدی برای آن تعریف شود. اصناف باید از یکدیگر جدا و مستقل کار کنند.» (جواد شمقدری، معاون امور سینمایی، تابناک، ۲۱ اسفند ۱۳۸۹) در سال ۸۹ دولت از پرداخت سه درصد سهم خانه سینما از فروش فیلم‌ها در مواردی سر باز زد یا آن را به تأخیر انداخت؛ تا به تضعیف این نهاد اقدام کند.

بحران مقبولیت

نوع برخورد حکومت با جعفر پناهی و محمد رسول‌اف و محدود کردن فعالیت سینماگران منتقد، باعث کاهش شدید مقبولیت مقامات دولتی و بی‌اعتبار شدن نهادهای دولتی در حوزه سینما شده است. علاوه بر آن، تشدید سانسور در چند مرحله از تایید فیلم‌نامه تا مجوز تولید و مجوز پخش، سینماگران حرفه‌ای را در شرایط بسیار دشواری قرار داده است. این بحران مقبولیت تا آن حد گسترش یافته است که بسیاری از سینماگران از حضور در داوری جشنواره فجر، به عنوان مهم‌ترین جشنواره سیاسی کشور، خودداری کردند و حسن عباسی از تبلیغات‌چی‌های نظامی به عنوان داور در جشنواره فیلم فجر ظاهر شد. تنها پس از یک هفته از اعلام اسامی داوران، پنج تن از آن‌ها اعلام انصراف کردند. (پوران درخشنده، ناصر صفاریان، اسدالله نیک‌نژاد، انسیه شاه‌حسینی و شهریار بحرانی)

ریختن سینما در قالب ذهنیت رهبری

از حیث کیفیت نیز سال ۸۹ سال چندان قابل توجهی برای سینمای ایران نبود. در آثار داستانی غیر از «جدایی نادر از سیمین»، که در جشنواره برلین نیز موفق بود، فیلم دیگری در این سال خوش ندرخشید. علی‌رغم تولید به طور متوسط ۵۰ تا ۷۰ (گاه تا ۹۰)

فیلم داستانی در سال، تعداد آثار هنری ماندگار و مورد توجه مردم مرتبا رو به کاهش بوده‌اند. در دهه شصت حدود ده تا پانزده درصد فیلم‌های تولیدشده دارای ارزش‌های هنری و جذابیت‌های عمومی بودند و در گیشه داخلی یا جشنواره‌های خارجی موفقیت کسب می‌کردند. این رقم در دهه هشتاد به حدود دو تا چهار درصد کاهش یافته است. سیاست صریح حاکمان جمهوری اسلامی، اعطای بودجه‌های دولتی در بخش سینما به افراد و موضوعاتی است که مشخصا در چارچوب موضوعات مورد نظر خامنه‌ای، بیت رهبری و نظامیان هوادار آن فیلم بسازند. این سیاست در عین دادن فرصت فیلم‌سازی به اعضای انصار حزب‌الله و حلقات کوچک حزب‌اللهی‌های وفادار یا کسانی که اظهار وفاداری می‌کنند، مجرب‌ترین فیلم‌سازان کشور را از ساخت فیلم محروم کرده است. تنها آن دسته از فیلم‌سازان مستقلی که به تهیه‌کنندگان خارجی دسترسی دارند، می‌توانند به کار خود ادامه دهند. (بسیاری از آن‌ها در خارج از کشور)

آثار مورد توجه دستگاه فرهنگی دولت در تولیدات سینمایی ۸۹ آن‌ها هستند که دغدغه‌های ایدئولوژیک دولت را منعکس می‌کنند. با همین دغدغه‌ها ست که شاهد تداوم تولید اخراجی‌ها (نگاه لمپنی به جنگ و رویدادهای آن) و تولید آثاری مثل پایان‌نامه (با مضمون حوادث پس از انتخابات از نگاه سازمان سرکوب)، ۳۳ روز (در مورد جنگ در لبنان با نگاه حزب‌الله لبنان و دیدگاه رسمی جمهوری اسلامی)، ورود آقایان ممنوع (با محوریت موضوع جداسازی جنسیتی، گرچه نویسنده از نگاه دولتی به این موضوع فراتر رفته است) و برف روی شیروانی داغ (برخورد دولتی با جریان روشن‌فکری در ایران که ترجیح روشن‌فکران وفادار به ولایت فقیه به روشن‌فکران منتقد وی است) هستیم.

۶-۲ سینمای دولتی با «فیلم فاخر» هم ورشکسته است

هنر رسمی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی یا همان «تبلیغات اسلامی در قالب هنر» حکایت امتیاز و رانت‌خواری و در عین حال طلب‌کاری از همه دنیا است. تبلیغات‌چی‌های اسلام‌گرا در عین آن‌که بدون هیچ رقابت در بازار به سرمایه و امکانات دسترسی دارند، می‌خواهند همه دنیا نیز آن‌ها را بالای سرشان بگذارند. فیلمی با چهل میلیون دلار (معادل ۱۲۰ میلیارد تومان به قیمت ارز در زمان تولید فیلم) هزینه رسمی (به اندازه بودجه یک‌ساله سینمای کشور) و همه امکانات دستگاه‌های جمهوری اسلامی ساخته می‌شود، تمام رسانه‌های رسمی برای آن تبلیغ می‌کنند و به اندازه یک دهم بودجه اعلام‌شده‌اش می‌فروشند و باز هم دست‌اندرکاران فیلم از همه دنیا طلب‌کارند که چرا به آن‌ها امتیاز و رانت بیشتری در نمایش فیلم اعطا نکرده‌اند. فقدان جذابیت فیلم و در نتیجه عدم استقبال از فیلم با توطئه‌های دشمنان توهمی جمهوری اسلامی توجیه می‌شود.

مجید مجیدی با همین روحیه توطئه‌اندیشانه و طلب‌کارانه در مورد نمایش این فیلم می‌گوید: «جای تعجب دارد چرا از فیلمی که دوران کودکی پیامبر را نشان می‌دهد، هراس دارند؟ عربستان سعودی و کشورهای اسلامی راه را می‌بندند و دنیای غرب هم همین‌طور و از آن عجیب‌تر آن‌که در کشور ما این فیلم در مراحل ساخت و تولید و اکران آن مظلوم و مهجور واقع شده است.» مظلوم‌نمایی مجیدی در این مورد با مظلوم‌نمایی خامنه‌ای در حالی که مخالفانش را در سال ۱۳۸۸ در خیابان می‌کشت، قابل مقایسه است.

همه امتیازات یک فیلم

هزینه متوسط تولید فیلم در ایران در سال ۱۳۹۳ حدود دو میلیارد تومان بوده است. بدین ترتیب برای فیلم تبلیغاتی حکومت درباره پیامبر اسلام ۶۰ برابر (هزینه اعلام‌شده رسمی) هزینه شده است. غیر از بودجه سخاوتمندانه و بی‌سابقه، که تا ده‌ها سال در سینمای ایران تکرار نخواهد شد، اکران فیلم «محمد» با کمک‌های ویژه و بی‌سابقه‌ای نظیر تجهیز ۱۰۰ سالن سینما برای اکران این فیلم مورد توجه ویژه قرار گرفت؛ در حالی که پراقبال‌ترین فیلم‌ها با کمتر از سی سالن اکران می‌شوند. پس از یک هفته از اکران، سینماهای دیگری به نمایش فیلم پرداختند و سالن‌های نمایش‌دهنده از ۱۵۰ سالن یعنی بیش از نیمی از سالن‌های سینمای ایران به این فیلم اختصاص پیدا کرد. اساساً ظرفیت نمایشی خاصی در کشور وجود نداشت که در زمان اکران در اختیار این فیلم قرار نگرفته باشد. هزینه تبلیغاتی این فیلم با توجه به میزان تبلیغات شهری و تلویزیونی حتی

بیش‌تر از هزینه ساخت فیلم بود. انتظار مقامات جمهوری اسلامی این بود که ده‌ها میلیون ایرانی به دیدن این فیلم بروند که این انتظار برآورده نشد. فیلم را در روزهایی به صورت نیم‌بها نیز نمایش دادند؛ اما مخاطب استقبال نکرد.

مخاطبی که نیافتند

سازندگان فیلم هم استقبال مخاطب داخلی را می‌خواستند و هم استقبال مخاطب بین‌المللی، هم مخاطب عام و هم جشنواره‌های بین‌المللی را. رسانه‌های جمهوری اسلامی از این فیلم با عنوان عظیم‌ترین پروژه سینمایی جهان اسلام یاد می‌کردند تا مخاطب بیش‌تری برای آن جلب کنند؛ اما این فیلم حضور موفقی در جشنواره‌های بین‌المللی نداشت. البته هرگونه عدم موفقیت به علت توهم عظمت و خارق‌العاده‌بودن اسلام‌گرایان به حساب توطئه گذاشته می‌شود. اگر مردم ایران از این فیلم استقبال نکردند، معلوم نیست چرا باید مردم هند یا عربستان یا کشورهای غربی از آن استقبال کنند؟

اقتصاد هنر دولتی و «محمد» جمهوری اسلامی

نسخه شکست‌خورده سینمای دولتی (هدایت؛ حمایت؛ نظارت با اتکا به درآمدهای نفتی) که سه دهه اتلاف منابع عمومی را موجب شده بود، با ایده پروژه‌های فاخر نیز شکست دیگری را متحمل شد. در فرآیند اکران دست‌اندرکاران فیلم مدام با مظلوم‌نمایی و وعده‌دادن به خود هزینه‌های هنگفت آن را توجیه کردند: «اکران فیلم در این کشور [ترکیه] یک سری مشکلات حقوقی داشت که تا دو روز آینده این مسئله حل می‌شود و در همین ماه ربیع در ترکیه اکران می‌شود. البته برنامه‌های زیادی برای اکران در سایر کشورها داریم؛ ولی راه‌ها را می‌بندند. آن‌ها عنوان می‌کنند که برای این کار باید اداره سانسور و همچنین علمای کشورهاشان اجازه دهند، به طوری که با اعلام فتوا در کشور هند با ۳۰۰ میلیون مسلمان، راه اکران فیلم را ببستند.» (مجید مجیدی، تابناک، ۸ دی ۱۳۹۴)

تولید دولتی فیلم

چهار تولیدکننده بزرگ فیلم در ایران، که منابع مالی و تجهیزات لازم برای فیلم‌سازی را در اختیار دارند، عبارتند از:

۱. بنیاد فارابی: این بنیاد سالانه به ده‌ها فیلم کمک مالی کرده و تجهیزات برای آن‌ها فراهم می‌کند؛

۲. حوزه هنری که علاوه بر امکانات و منابع فیلم‌سازی حدود ۱۰۰ سینمای کشور را در اختیار دارد؛
۳. موسسه سینمایی نورتابان متعلق به بنیاد مستضعفان که فیلم محمد را نیز تهیه کرده است؛
۴. سازمان هنری و رسانه‌ای اوج، وابسته به نهادهای نظامی. این نهاد بازوی تبلیغاتی نهادهای نظامی است و در دوران مذاکرات هسته‌ای به تبلیغ خیابانی علیه مذاکرات پرداخت.

غیر از این چهار نهاد، ده‌ها موسسه دولتی و حکومتی مثل وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، سازمان صداوسیما و مرکز گسترش سینمای تجربی، وابسته به ارشاد، نیز به تولید فیلم‌هایی با اهداف تبلیغاتی برای حوزه مورد نظر خویش می‌پردازند. بسیار بعید است که فیلمی سینمایی یا مستند بدون کمک مستقیم و غیرمستقیم مالی و غیرمالی دولت و نهادهای حکومتی در ایران ساخته شود. (مگر فیلم‌های زیرزمینی با تجهیزات بسیار عادی، مثل فیلم تاکسی جعفر پناهی) این سینمای دولتی اصولاً کاری به بازار و فروش ندارد و فیلم تهیه می‌کند برای این که فیلم تهیه کرده باشد.

وضعیت دیگر بوق‌ها

نه تنها سینما بلکه رادیو تلویزیون دولتی نیز ورشکسته است. این سازمان تنها با تزریق دلارهای نفتی است که می‌تواند ادامه حیات دهد. مدیر کل روابط عمومی بانک مرکزی می‌گوید: «صداوسیما یک بنگاه اقتصادی ورشکسته که ما داریم سالی ۵۰۰/۴۰۰ میلیارد تومان بهش کمک می‌کنیم.» (تابناک، ۱۲ دی ۱۳۹۴) این سازمان با ۳۸۵۰۰ نفر کارمند (با حقوق ادعایی ۱۴۰۰ میلیارد تومان) نمی‌تواند با شبکه‌های ماهواره‌ای که هر یک میان ۱۰ تا ۴۰ نفر کارمند دارند به رقابت بپردازد. دغدغه دستگاه تبلیغاتی دولتی پس از پخش سریال‌های تلویزیونی در ایران (مثل مجموعه کیمیا) آن است که آیا این سریال می‌تواند با برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای رقابت کند یا خیر. تیراژ مطبوعات دولتی همه آمارسازی برای کسب سوبسید است. تعداد روزنامه‌های فروخته‌شده برای مطبوعات (غیر از خریدهای دولتی) به چیزی در حدود کمتر از ۵۰۰۰ کاهش یافته است. وضعیت کتاب از این هم بدتر است. تیراژ متوسط کتاب در دهه گذشته به یک سوم کاهش یافته است. ده سال قبل از آن نیز بخش قابل توجهی از تیراژ کتاب‌ها توسط کتاب‌خانه‌های دولتی خریده می‌شد.

۶-۳ بخش خصوصی قربانی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی

فرآیند جان‌کاه سانسور و عدم امکان رابطه بی‌واسطه میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان از یک سو و تزریق سالانه صدها میلیارد تومان بودجه دولتی به بخش «خودی» فرهنگ، که اهل فرهنگ را به مسابقه برای برخورداری از آن واداشته است، این بخش را علی‌رغم بزرگی و پرهزینه‌گی‌اش کاملاً به دولت وابسته کرده است. دولت و روحانیت حاکم همواره از افزوده‌شدن بودجه‌های دولتی بخش فرهنگ حمایت کرده‌اند تا کنترل این بخش در دست عناصر اقتدارگرا و تمامیت‌طلب باشد و در این بخش برای وفاداران خود ایجاد اشتغال کنند. اهالی بخش فرهنگ در ایران نیز بدون آن که اکثریت آن‌ها بخواهند به کارکنان مستقیم و غیرمستقیم دولت مبدل شده‌اند که کالاهای تولیدی آن را نه مردم مصرف می‌کنند و نه دولتی‌ها. این کالاها را عمدتاً بخش دولتی خریداری می‌کند یا مستقیماً از تولید به انبارها منتقل می‌شود. (به عنوان نمونه نگاه کنید به گزارش سایت الف از خریداران قرآن در کشور: «قرآن‌هایی که فقط سازمان‌ها و نهادها می‌خرند.» ۲۱ مرداد ۱۳۹۱)

سیاست‌های فرهنگی حکومت جمهوری اسلامی بخش فرهنگ را در وضعیت مخاطره‌انگیزی قرار داده است. با هرگونه تضعیف یا جابه‌جایی در دولت یا افزایش و کاهش درآمدهای نفتی، بخش فرهنگ نیز مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌گیرد. امروز بخش فرهنگ در ایران نه مولد است، نه مستقل و نه موثر. سینمای هند و آمریکا بیش از سینمای ایران بر فرهنگ عمومی تأثیر دارند؛ همچنان که موسیقی و ادبیات غربی بیش از ادبیات مدرن و موسیقی تولیدشده در داخل. میزان حضور مردم در سینماهای کشور نسبت به یک دهه قبل علی‌رغم افزایش جمعیت به نصف کاهش پیدا کرده است. (از حدود چهل میلیون به بیست میلیون بلیط فروخته‌شده در سال) تیراژ متوسط کتاب نیز از حدود سه هزار در یک دهه پیش به حدود یک هزار کاهش یافته است؛ در حالی که ۵۰۰ تا ۷۰۰ نسخه از کتاب‌ها توسط وزارت ارشاد برای کتابخانه‌های عمومی خریداری می‌شود. بدین ترتیب دولت سفارش‌دهنده اصلی، ناظر مطلق، تولیدکننده عمده، توزیع‌کننده کلان و بزرگ‌ترین خریدار کالاهای فرهنگی در ایران است.

ثبات

نگاه دولت‌ها در جمهوری اسلامی به فرهنگ، نگاهی سیاسی-امنیتی بوده است. از نگاه آن‌ها اهل فرهنگ غیروفادار به ولی فقیه نیروی اپوزیسیون و رقیب سیاسی هستند و باید آن‌ها را همواره به عنوان تهدیدات امنیتی تحت نظر داشت. در این حکومت‌ها که

احزاب سیاسی مستقل وجود ندارند و حکومت هیچ نسبتی با رأی و نظر مردم ندارد؛ طبعاً هرگونه انتقاد و دگربازی به معنی رقابت سیاسی گرفته شده و با آن با خشونت برخورد می‌شود. از این جهت موسسات فرهنگی مدام تحت فشار حکومت هستند و کمتر موسسه‌ای می‌تواند چندین دهه عمر باثبات داشته باشد. همچنین به دلیل وابستگی عموم این موسسات به رانت‌های بخش دولتی موسسات فرهنگی با دولت‌های مختلف زاده شده و با کناررفتن آن‌ها از صحنه خارج می‌شوند.

نهادینگی

حدود صد سال است که مدیران فرهنگی ایرانی تلاش کرده‌اند در حیطه کار خویش به تاسیس نهاد پردازند؛ اما حکومت‌های استبدادی همواره به تخریب آن‌ها پرداخته‌اند. در یک صد سال اخیر در حکومت‌های متفاوت و با ایدئولوژی‌های مختلف هزاران روزنامه، صدها دفتر نشر و ده‌ها موسسه تولید فیلم را تعطیل کرده است. این رقم‌ها مربوط است به موسساتی که پس از دشواری‌های تاسیس بسته شده‌اند، نه صدها هزار تقاضایی که اصولاً مجوز تاسیس دریافت نکرده‌اند. دولت‌ها در ایران اجازه خود را شرط تاسیس می‌دانند و آن را از غیرخودی‌ها دریغ می‌دارند و با تغییر دولت‌ها خودی‌های دولت سابق تحت فشار قرار می‌گیرند تا کسب و کار خود را تعطیل کنند. علاوه بر این اهل فرهنگ ده‌ها نهاد مدنی در حوزه‌های مطبوعات، کتاب، سینما، تئاتر و موسیقی تاسیس کرده‌اند و دولت‌ها آن‌ها را تضعیف یا تعطیل کرده‌اند. آخرین نمونه‌های این امر، خانه سینما و انجمن صنفی روزنامه‌نگاران بودند که دولت آن‌ها را پلمب و تعطیل کرد.

گستره منطقه‌ای یا جهانی

به دلیل مشکلات سیاسی و ایدئولوژیک حکومت جمهوری اسلامی در منطقه این امکان برای بخش فرهنگ در ایران فراهم نبوده است که از ظرفیت‌ها و امکانات خویش برای تسخیر بازارهای منطقه‌ای هم‌زبان و هم‌فرهنگ استفاده کند. مردم افغانستان و تاجیکستان مصرف‌کننده تولیدات فرهنگی و مذهبی حکومت نیستند؛ اما تولیدات غیرمذهبی مردم نیز نه تنها در داخل، بلکه در خارج کشور به دلیل انواع محدودیت‌ها برای تولید، توزیع و مصرف قابل پیشبرد نیستند. حکومت روحانیون و سپاهیان، به بخش فرهنگ به عنوان زیرمجموعه‌ای از ماشین تبلیغاتی خویش می‌نگرد و می‌خواهد این هدف به طور مستقیم در کالاهای و خدمات فرهنگی منعکس شود. از همین جهت مردم دیگر کشورها، حتی آن‌ها که با ایرانیان هم‌زبان و هم‌فرهنگ هستند، با این گونه

تولیدات و خدمات رابطه‌ای برقرار نمی‌کنند. تنها آن دسته از کالاها و خدمات فرهنگی ایرانی که نگاهی عام به جامعه بشری دارند و ارزش‌های عام بشری را منعکس می‌کنند (و در فرآیند تولید و توزیع از زیر دست روحانیون و عوامل سانسورچی آن‌ها گه گاه در می‌روند) می‌توانند در خارج از مرزهای ایران مخاطب پیدا کنند.

گردش مالی

گردش مالی موسسات خصوصی که با مجوز و تحت نظارت دستگاه‌های دولتی کار می‌کنند، در مقایسه با گردش مالی دستگاه‌های فرهنگی دولتی بسیار ناچیز است. ناشران کتاب، مجلات، روزنامه‌ها و موسسات تولید فیلم و موسیقی خصوصی با اتکا به سوبسیدهای دولتی کار می‌کنند و بودجه‌های آن‌ها در حدی است که زندگی تعداد بسیار اندکی را که با آنان کار می‌کنند، تأمین نمایند. در ایران حدود پانصد ناشر فعال (و هزاران ناشر غیر فعال)، حدود ۱۰۰۰ نشریه و حدود ۵۰ موسسه تولید فیلم خصوصی وجود دارد و هریک از این موسسات تنها می‌توانند در حدود ۱۰ تا ۵۰ نفر را در دوره‌های کوتاه تأمین مالی کنند. در مقابل دستگاه‌های دولتی مسئول در تولید، نظارت، توزیع و حتی مصرف کالاهای فرهنگی ده‌ها هزار نفر را به استخدام در آورده‌اند و بودجه‌های صدها میلیارد تومانی را خرج دیوان‌سالاری خود می‌کنند. این بخش‌های عریض و طویل، عمدتاً به تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک می‌پردازند تا تولید فرهنگی.

کارآفرینی

عناصر کارآفرین فرهنگی در حوزه‌های مختلف تولید، توزیع و ترویج قربانیان اصلی سازوکارهای حاکم بر بخش فرهنگ در ایران بوده‌اند. موفق‌ترین افراد و موسسات آن‌ها نبوده‌اند که با ایده‌های تازه، تلاش برای کاستن هزینه‌های تولید و افزایش بهره‌وری، بازاریابی مناسب و موقع‌شناسی به این میدان وارد شده‌اند؛ بلکه آن‌ها بوده‌اند که با اتکا بر روابط سیاسی ایدئولوژیک از رانت‌های دولتی برخوردار شده و از حیطه‌های چالش‌برانگیز دوری گزیده‌اند. نویسندگان، تهیه‌کنندگان، کارگردانان و روزنامه‌نگاران خلاق در این بازار نه از کار خویش برخوردار می‌شوند و نه می‌توانند با پروژه‌های خود برای دیگران کار ایجاد کنند. هر رهبر و دولتی طرفداران و محفلی دارد و این طرفداران و محافل‌اند که از مواهب و امتیازات دولتی برخوردار می‌شوند.

اولویت‌ها

اولویت‌های حکومت در بخش فرهنگ، تبلیغات دینی و تاسیس و نگهداری موسسات دینی است. در دوران خامنه‌ای همه نهادهای دینی دارای بودجه دولتی شده‌اند و بودجه آن‌ها نیز طی دو دهه صدها برابر شده است. حتی نهادهای دینی در خارج از کشور و در کشوری که امروز بیش از ایران نفت صادر می‌کند، دارای بودجه دولتی در ردیف‌های بودجه کشور هستند. به عنوان نمونه بودجه بازسازی عتبات عالیات در سال ۱۳۹۰، ۱۰۰ میلیون دلار (معادل حدود ۱۲۰۰ میلیارد تومان) بوده است. این رقم را مقایسه کنید با بودجه وزارت ورزش که ۱۰۰ میلیارد تومان در همان سال بوده است. (تابناک، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۰)

۶-۴ رادیو و تلویزیون دولتی در سرازیری ورشکستگی

رادیو و تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی سال‌هاست در جلب اعتماد و جلب مخاطب ورشکسته است؛ اما در دوران احمدی‌نژاد با تزریق درآمدهای نفتی آن را سرپا نگاه داشتند. بودجه سازمان از حدود ۳۰۰ میلیارد تومان در سال ۸۵ به حدود ۳ هزار میلیارد تومان در سال ۹۲ رسید؛ (۱۰ برابر) اما با کاهش درآمدهای نفتی ورشکستگی در تولید نیز به تدریج دارد خود را آشکار می‌کند.

سازمان همانند یک چاه طویل هر ساله فراتر از نرخ تورم بودجه بیش‌تری می‌خواهد؛ اما کاهش درآمدهای نفتی چنین چیزی را غیرممکن ساخته است. این غول آنچنان بزرگ شده که دیگر تغذیه آن دشوار شده است. همین اتفاق دارد به تدریج در حوزه دیوان‌سالاری دینی (مساجد، حوزه‌های علمیه، سازمان‌های تبلیغات دینی) نیز می‌افتد. بودجه‌های بی‌سرو حساب گذشته برای تولید برنامه‌های تبلیغاتی و القاکننده ایدئولوژی و سبک زندگی حاکمان، دیگر کفاف رشد سرطانی رادیو و تلویزیون دولتی را نمی‌کنند.

ادعای کمبود بودجه

تلویزیون اکنون قدرت پرداخت به تهیه‌کنندگان برنامه‌ها را ندارد. بنا به گفته نماینده سازمان رادیو و تلویزیون دولتی در جریان تصویب بودجه سال ۹۳ این سازمان ۸۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه دارد. اما مشاور روحانی این مبلغ را اضافه بر بودجه جاری دانسته و می‌گوید: «تا کنون تنها دو مورد از سوی رئیس سازمان صداوسیما به شورای نظارت ارجاع شده است. مورد اول درخواست مبلغ سنگینی از سوی رئیس سازمان صداوسیما از رئیس جمهور علاوه بر بودجه رسمی این سازمان بوده است که با توجه به آن که مبلغ مذکور معادل بودجه یک سال صداوسیما و علاوه بر آن بوده و برای تأمین آن فرصتی دوماه به دولت داده شده است، رئیس جمهور این درخواست را برای بررسی به معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راه‌بردی و شورای نظارت بر صداوسیما ارجاع داده است.» (الف، ۵ اسفند ۱۳۹۲)

بودجه سال‌های قبل سازمان حدود ۳ هزار میلیارد تومان بوده است (اعلام‌شده توسط معاون صدای سازمان در اردیبهشت ۹۱) و اگر این رقم را مبنا قرار دهیم بودجه اضافی درخواست‌شده به روایت مشاور روحانی حدود ۳ هزار میلیارد تومان بوده است. معاون تلویزیون دولتی نیز به صراحت خواستار پنج هزار میلیارد تومان بودجه برای این سازمان شده بود. (اعتماد، ۲۲ دی ۱۳۹۲)

سازمان رادیو و تلویزیون دولتی که تحت نظارت و حساب‌رسی هیچ نهادی نیست،

آنچنان از حیث اداری بزرگ شده و آنچنان شبکه‌های خود را گسترده است که دیگر با بودجه سالانه خود توان برنامه‌سازی و گسترش ندارد؛ مگر آن‌که بودجه دستگاه‌های دیگر را به خود اختصاص دهد. به عنوان نمونه بر اساس تبصره الحاقی ۶ بخش هزینه‌ای لایحه بودجه سال ۹۳ کل کشور، مبلغ سه هزار میلیارد ریال از محل اعتبارات بند ۴۴ ردیف ۵۳۰۰۰۰ برای سیگنال‌رسانی زمینی به ایستگاه‌ها و مراکز رادیویی و تلویزیونی و ارتقای پوشش سیگنال‌رسانی در سطح کشور با کمک فیبرنوری و لینک فرستنده‌های سیگنال‌رسان که به وزارت ارتباطات تخصیص یافته بود به سازمان صداوسیما اختصاص یافت. (فارس، ۲۰ بهمن ۱۳۹۲)

مشکل کمبود بودجه برای برنامه‌سازی

وضعیت کمبود بودجه برای برنامه‌سازی به شکلی است که مشهورترین برنامه‌های تلویزیون میان زمین و آسمان معلق بوده یا هستند؛ (مثل کلاه‌قرمزی برای عید ۹۳ که در نهایت هزینه آن را پرداخت کردند) اما برنامه‌های تبلیغاتی بدون مشکل تولید می‌شوند. پرداخت‌های تهیه‌کنندگان فیلم‌ها گاه تا دو و سه سال به تأخیر افتاده است. پروژه‌های جدید نیز بر اساس فرمول‌های تازه مثل درآمدزایی برنامه‌ها از منابع خصوصی و عمومی و دولتی تنظیم می‌شوند. تلویزیون از برنامه‌سازان انتظار دارد خود پول جذب کنند. رادیو و تلویزیون دولتی آن‌قدر در پرداخت‌هایش بدقولی کرده که کادر تولید بدون دریافت حق‌الزحمه کار را شروع نمی‌کنند. همین امر باعث شده که پروژه‌ها معطل تأمین بودجه بمانند و هیچ تهیه‌کننده‌ای با اعتماد به بخش مالی پروژه‌ای را شروع نمی‌کند. مقامات رادیو و تلویزیون دولتی مشکلات تولید خود را متوجه دولت و کمبود بودجه می‌سازند؛ در حالی که ساخت و عدم ساخت برنامه‌های مورد نظر این مدیران تفاوتی ایجاد نمی‌کند. این برنامه‌ها نه می‌توانند آگهی جذب کنند و نه مخاطب.

کاهش درآمد آگهی

مدیران و تهیه‌کنندگان رادیو و تلویزیون دولتی با اتکا به طرح خیالی «جنگ نرم» در دو دهه گذشته برای برنامه‌های بی‌مخاطب یا کم‌مخاطب خود از درآمد نفت استفاده کرده‌اند. سازمانی که انحصار پخش رادیویی و تلویزیونی را در اختیار دارد، در تأمین هزینه‌هایش از طریق آگهی ناتوان بوده و سربار بودجه ملی است. همچنین این سازمان برای تبلیغات سیاسی یک‌سویه فربه‌تر و فربه‌تر شده است؛ اما برنامه‌های تلویزیون آنچنان ملالت‌آور شده‌اند که بخش خصوصی انگیزه چندانی برای دادن آگهی ندارد

و درآمد آگهی تلویزیون هم کاهش یافته است. آگهی دهندگان به تلویزیون نیز عمدتاً شرکت‌های دولتی، عمومی و شبه‌دولتی هستند، که با کاهش درآمدهای نفتی آن‌ها نیز نمی‌توانند مثل گذشته هزینه کنند.

تهیه‌کننده یا دلال؟

تهیه‌کنندگان موجود تلویزیون اکثراً دلالان فرهنگی‌ای هستند که یا بودجه تلویزیون را صرف بخش خودی فرهنگ می‌کنند یا بودجه فرهنگی نهادهای دیگر را به سمت تلویزیون جریان می‌دهند. (به همین دلیل هزینه‌های واقعی تلویزیون همیشه بیش از بودجه آن است) بسیاری از تهیه‌کنندگان تلویزیون کاسبان خُرد بازار (مرتبط با روحانیون و نیروهای اقتدارگرا) یا نزدیکان و عوامل خدماتی قدرت‌مندان هستند و صرفاً بر اساس ارتباطات خود می‌توانند به مدیران فرهنگی دسترسی داشته باشند. شغل تهیه‌کنندگی برای تلویزیون یک کار حرفه‌ای به حساب نمی‌آید. این‌ها هیچ تجربه و تخصصی در برنامه‌سازی ندارند و تلویزیون از همین جهت آن‌ها را ترجیح می‌دهد.

فروش آتن

تلویزیون دولتی جمهوری در دهه‌های شصت و هفتاد، مرز میان آگهی و برنامه را رعایت و حتی شروع آگهی‌ها را با تصاویر و موسیقی خاص اعلام می‌کرد. اما در دهه‌های هشتاد و نود، این مرز مخدوش شده است. بینندگان این رسانه در برابر برنامه‌هایی قرار می‌گیرند که ظاهراً آگهی نیستند (مثل مصاحبه با یک کارشناس یا گزارشی از یک رویداد اجتماعی یا اقتصادی)؛ اما در واقع دارند رپرتاژ آگهی تماشا می‌کنند. تلویزیون دولتی آنچنان بسط یافته و پرهزینه شده که دیگر بودجه‌های رسمی و غیررسمی، برداشت از بودجه دیگر سازمان‌ها، فشار از طریق بیت برای گرفتن بودجه بیش‌تر و آگهی‌های معمول کفاف هزینه‌های آن را نمی‌دهد. همه این بودجه‌ها نیز صرف ساختن و پخش برنامه‌هایی می‌شود که مخاطب چندان ندارند.

بهترین سناریو: انحلال سازمان رادیو و تلویزیون دولتی

با توجه به وضعیتی که سازمان رادیو و تلویزیون دولتی پیدا کرده، بهترین سناریو برای این سازمان تعطیلی آن است تا بودجه کشور از یک بار حدود ۵ هزار میلیارد تومانی خلاص شود. همچنین همه تاسیسات و امکانات این سازمان را می‌توان در مزایده به بخش عمومی (شهرداری‌ها) یا خصوصی فروخت و عواید آن را در بخش‌های زیربنایی

کشور صرف کرد. در این شرایط روحانیونی که از این سازمان ارتزاق می‌کنند، به مساجد باز خواهند گشت؛ دلالاتی که تحت عنوان تهیه‌کننده عمل می‌کنند، به بازار بر می‌گردند؛ بسیجیان و نظامیانی که جذب این سازمان شده‌اند، به پادگان‌ها خواهند رفت و سیاسی‌هایی که از این سازمان برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره‌گیری می‌کنند، به گروه‌ها و احزاب سیاسی خواهند پیوست.

البته در این شرایط دیگر رهبر کشور مهم‌ترین دستگاه تبلیغاتی خود را از دست خواهد داد و دیگر خبرهای مربوط به وی در رأس خبرها پخش نخواهند شد یا نزدیکانش از این سازمان بهره نخواهند برد. تنها کسی که بیش‌ترین ضرر را از تعطیل این سازمان می‌برد، شخص ولی فقیه است.

۵-۶ پاچه خاران نورچشمی بیت یا فیلم سازان مستقل؟

سینمای دولتی ایران در طی چهار دهه پدیده‌هایی را به جامعه ایران ارائه کرده است که تحلیل رفتاری آن‌ها بخش‌هایی پنهان از فرهنگ سیاسی استبدادی و میوه‌های این استبداد را به خوبی وانمایانند: تهیه‌کنندگان و فیلم‌سازان و بازیگرانی مثل محمدرضا شریفی‌نیا، احمد نجفی، پروانه معصومی، جهانگیر الماسی، عزت‌الله انتظامی، داوود رشیدی و ابراهیم حاتمی‌کیا. البته کسانی هم هستند که بخش‌های آشکار و عیان استبداد را و می‌نمایانند، افرادی مثل فرج سلحشور، جواد شمقدری، مسعود ده‌نمکی و ابوالقاسم طالبی. دسته دوم بخش تبلیغاتی سازمان سرکوب را به صراحت نمایندگی می‌کنند.

دسته قبل با درجات هوا و جهت باد، تغییر کرده‌اند؛ اما یک اصل ثابت دارند: با مرکز قدرت نباید در افتاد و باید از آن اطاعت کرد و در وقت بحران باید شامه را تیز کرد و طرف برنده را گرفت. اما حکومت اطاعت آن‌ها را مثل دسته دوم باور نمی‌کند؛ مگر آن که در عمل آن را با کارهایی مثل حضور به همراه احمدی‌نژاد به هنگام ثبت‌نام مشایی در انتخابات ریاست جمهوری (انتظامی)، همراهی با تیم جواد لاریجانی در جلسه کمیسیون حقوق بشر در اروپا (رشیدی)، مداحی خامنه‌ای در حضور وی (پروانه معصومی)، حضور در مراسم تحلیف احمدی‌نژاد (احمد نجفی) و پاچه‌خاری حکومت (محمدرضا شریفی‌نیا) اثبات کنند.

دسته سوم فیلم‌سازان، بازیگران و تهیه‌کنندگان ایرانی، علی‌رغم کار در چارچوب سینمایی که تا مغز استخوان دولتی است و توسط دولت کنترل می‌شود، در مواقعی که توانسته‌اند از خود استقلال نشان داده‌اند؛ مثل فاطمه معتمد‌آریا، محسن مخملباف، جعفر پناهی، پگاه آهنگرانی، محمد رسول‌اف و بهمن قبادی. دسته چهارم سینماگران ایرانی هم در همه وقایع فقط سکوت می‌کنند تا ببینند چه می‌شود، اگر پروژه‌ای گیرشان آمد، سر و صدا و مداحی نمی‌کنند و اگر نیامد هم صدای‌شان در نمی‌آید.

حاتمی‌کیا به کدام یک از چهار دسته فوق تعلق دارد؟ در این نوشته نشان می‌دهم که وقتی حکومت عهده‌دار صنعت فیلم‌سازی در یک کشور شد، چه پدیده‌هایی را خلق می‌کند.

مداح همیشگی «آقا»

به این سه جمله حاتمی‌کیا در دانشگاه تهران دقت کنید:

- «اگر نبود کسی که سکان پر تلاطم انقلاب را ناخدایی کند، قطعاً به همین بلایی

- دچار می‌شدیم که این کشورها [ی عربی] دچارش شده‌اند.
- «وقتی این دوستان [مدیران فرهنگی دولت روحانی] الگوهایشان را از آن‌ور آب می‌گیرند، الگویشان را از نوع زمین می‌گیرند و از رد کارپت؛ دیگر چه کار می‌شود کرد.»
- «به هر حال خناسانی هستند که این مورد را می‌خواهند به جلوه دیگری نشان دهند.» (تسним، ۳۰ بهمن ۱۳۹۲)

این گونه سخنان، ابراهیم حاتمی‌کیا را در کدام جریان سیاسی یا هنری در ایران قرار می‌دهد؟ مداحان خامنه‌ای، عمل‌گرایان، اصلاح‌طلبان حکومتی یا هنرمندان تحت فشار حکومت؟ او در کنار این سخنان که از جنس مواضع خامنه‌ای است، در جایی دیگر ادعای استقلال هم دارد: «نباید وابسته جریان‌ها شویم. دو روز دیگر این‌ها می‌روند و کسان دیگری می‌آیند و این رفت‌وآمدها همیشه در جریان است ...» (ایسنا، ۴ اسفند ۱۳۹۲) اگر سخن فوق را در کنار سخنان قبلی قرار دهیم، معنای آن این است که به دولت‌ها نباید وابسته بود و باید در خدمت ولی‌فقیه بود که مادام‌العمر است و عوض نمی‌شود، کاری که حاتمی‌کیا طی سه دهه انجام داده است.

فیلم‌ساز همیشه حکومتی

حاتمی‌کیا تا مغز استخوان دولتی و حکومتی است. برخی از فیلم‌سازان در ایران در حد مباحثات با حکومت برای رد کردن فیلم‌نامه از شورای سانسور یا گرفتن مجوز ساخت یا گرفتن وام و امکانات و اکران به موقع با منویات حکومت همراهی می‌کنند و «هدایت» و «نظارت» می‌شوند؛ اما حاتمی‌کیا کسی است که برای وزارت اطلاعات فیلم می‌سازد، روابط بسیار نزدیکی با فرماندهان سپاه (کسانی که دستور تیراندازی به مردم را دادند) دارد و درست بعد از جنبش سبز برای نمایش وفادار ماندن برخی از هنرمندان با حکومت، به مجیز‌گویی برای حکومت می‌پردازد و سرکوب را توجیه می‌کند.

او از یک طرف می‌گوید کسی لازم است سکان انقلاب را ناخدایی کند و رهبری را مجیز می‌گوید که به دستور وی بیش از صد نفر در سال ۸۸ کشته و هزاران نفر بازداشت، شکنجه و به سال‌ها زندان محکوم شدند؛ اما از سوی دیگر می‌گوید به موسوی (احتمالاً به این دلیل که تصور می‌کرده او برنده است) یا روحانی رأی داده تا در دولتی که بر سر کار می‌آید، جای پایش را محکم کند.

حاتمی‌کیا تصور می‌کند با ادعای همراهی با رزمندگان (در واقع همراهی با فرماندهان

سپاه) یا همراه کردن مریلا زارعی با خود در سفر به قم، رانت‌خواری و ویژه‌خواری وی فراموش می‌شود. او با اداهای خاص مستقل‌بودنش، وفاداری به ولایت فقیه را بیش از دیگر رانت‌خواران به نمایش می‌گذارد. فیلم‌ساز و هنرمند با عملش نماینده باورهایش است (نمونه‌اعلای آن محمدرضا شجریان است که نه از حکومت صله می‌گیرد و نه جایزه، نه مداحی می‌کند و نه دوگانه‌گویی) نه با جوسازی و صحبت کردن علیه این و آن. حاتمی‌کیا در یکی از سه جمله بالا، درست شبیه خامنه‌ای همه کسانی را که مثل او فکر نمی‌کنند، به همراهی با بیگانه متهم می‌کند.

او خودش را نماینده خالص و بدون چشم‌داشت بچه‌های جنگ معرفی می‌کند؛ اما از این که فیلمش همه جوایز جشنواره فجر را نگرفته شکایت دارد. او هم جایزه می‌خواهد و هم می‌خواهد فیلم‌سازی غیروابسته و مستقل تلقی شود: هم از توبره بخورد و هم از آخور. او از اعضای هیئت انتخاب انتقاد می‌کند که هم در دوره احمدی‌نژاد در این گونه مقامات هستند و هم در دوره روحانی (کسانی مثل علی معلم که حاتمی‌کیا به صرف نوع لباس به آن‌ها حمله می‌کند و نه اصول و موازین کش اجتماعی و سیاسی) اما به خودش نگاه نمی‌کند که سی سال است از همه دولت‌ها برای فیلم‌ساختن بودجه گرفته است. حتی یکی از فیلم‌های وی با بودجه بخش خصوصی ساخته نشده است.

فیلم‌سازی که همه فیلم‌هایش را بخش دولتی تأمین مالی کرده، خریده، نمایش داده و جایزه داده، با عدم حضور در مراسم اختتامیه جشنواره فجر مستقل و منتقد نمی‌شود. منتقدان دولتی (تواب‌هایی که برای موسسات تبلیغاتی دولتی کار می‌کرده‌اند) آثارش را شاه‌کارهای هنری معرفی کرده‌اند (مثل مسعود فراسی)؛ در تلویزیون دولتی برای گرامی‌داشت و نه نقد آثارش وی را دعوت می‌کنند و فیلم‌ساز محبوب سازمان سرکوب در ایران است.

حاتمی‌کیا نمی‌تواند رقابت میان چند باند مافیایی در سینمای ایران بر سر بودجه‌های دولتی و بعد ندادن مجوز به یک فیلم یا سانسور بخش‌هایی از آن‌ها را به حساب مستقل‌بودن خودش بگذارد. اگر چنین باشد احمدی‌نژاد و دوستانش که در دو سال آخر مغضوب خامنه‌ای واقع شدند، همه مستقل و بخشی از اپوزیسیون نظام‌اند. این کالای تقلبی، متأسفانه در خارج کشور هم به‌وفور فروخته شده است. به عنوان نمونه عطاءالله مهاجرانی که از مروجان ولایت فقیه، خمینی، خامنه‌ای و ایده‌های آن‌ها بوده، صرفاً به دلیل مغضوب بخشی از حکومت واقع‌شدن در قالب اپوزیسیون ظاهر شده است.

نگاه انتقادی خامنه‌ای و حاتمی‌کیا به سینمای ایران

حاتمی‌کیا منتقد سینمای ایران است؛ اما انتقاداتی که حاتمی‌کیا از سینمای ایران دارد عیناً انتقادات خامنه‌ای و نیروهای امنیتی و نظامی تحت فرمان وی است. اگر خامنه‌ای نگاهی انتقادی و از بیرون به سینمای ایران دارد، حاتمی‌کیا هم دارد. انتقاد حاتمی‌کیا و خامنه‌ای به سینمای ایران فیلم‌سازی غیرخودی‌ها یا جایزه گرفتن آن‌ها از جشنواره‌های داخلی و خارجی است. وقتی او به رئیس دولت می‌گوید «جناب آقای روحانی! جریان فرهنگی، مردان بزرگ می‌طلبند» دقیقاً از وی می‌خواهد مدیرانی سر کار باشند که همه بودجه سینما را در اختیار حاتمی‌کیا، ده‌نمکی، ابوالقاسم طالبی و دیگر دوستان آن‌ها قرار دهند. دعوا بر سر لحاف ملاست و نه ارزش‌ها یا موازین حرفه‌ای سینمایی. او نیز همانند خامنه‌ای منتقدانش را «خناس» معرفی می‌کند با همان ادبیات.

هزینه‌های حاتمی‌کیا

حاتمی‌کیا می‌گوید: «بابت این نوع سخن گفتن هزینه دادم.» اما او هیچ‌گاه به هزینه‌هایی که داده اشاره نکرده است. این ادعا فقط برای بازار گرمی و ردگم‌کنی است؛ به دلیل آن‌که همه می‌دانند او با وزارت اطلاعات پیوندهای وثیق دارد. هیچ‌کس از کاست حکومتی مستقیماً در ایران به انتقاد از وی نمی‌پردازد؛ و هیچ پروژه او بر زمین نمانده است؛ اگر فیلمی هم ساخته که مدتی مجوز پخش نیافته (به دلیل اختلاف میان عناصر امنیتی و وی، در چگونگی نمایش نیروهای امنیتی) آن فیلم بعداً به نمایش درآمده است. مقامات دولتی هم پاسخ وی را نمی‌دهند، چون می‌دانند به بیت وصل است. اگر کسی در ایران زندگی نکرده باشد و سینمای ایران و رابطه این سینما با حکومت را نداند از این سخن حاتمی‌کیا برداشت خواهد کرد که او را مثل مخملباف از ساختن فیلم در ایران محروم کرده‌اند یا مثل جعفر پناهی به زندان افتاده و سال‌ها از فیلم‌سازی محروم شده یا مثل ده‌ها بازیگر ممنوع‌التصویر شده است یا مثل تقوایی و بیضایی هر دهه یک فیلم ساخته‌اند. هزینه‌ای که حاتمی‌کیا پرداخت کرده، دریافت بودجه کمتر برای پروژه‌هایش یا دریافت جوایز کمتر بوده است. جماعت تمامیت‌خواه در ایران به دلیل پاچه‌خاری همه چیز را می‌خواهند؛ چون می‌دانند پاچه‌خاری برای این حکومت چقدر پرهزینه و خفت‌بار است.

۶۶ چگونه یک اثر در ایران پرفروش می‌شود یا نمی‌شود؟

بنا به گفته مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قم: «بیش‌ترین چاپ مجدد کتاب در کشور را کتاب مفاتیح‌الحیات اثر آیت‌الله جوادی‌آملی با ۶۰ بار تجدید چاپ داشته است.» (فارس، ۳ آذر ۱۳۹۱) البته چهار روز بعد اعلام شد که این کتاب به چاپ ۶۸ رسیده است. (مصطفی امرایی مسئول مرکز چاپ و نشر اسراء، الف، ۷ آذر ۱۳۹۱) یعنی هشت چاپ در عرض مدتی بسیار کوتاه که در بازار کتاب ایران نامحتمل به نظر می‌رسد. فرض کنیم که این اقوال برای کسب کاغذ سوبسیدی یا تبلیغ برای کتاب گفته نشده و حقیقت داشته باشد. این کتاب چه ویژگی‌هایی داشته که آن را به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها تبدیل کرده است؟ اصولاً در ایران چگونه یک کتاب یا اثر هنری و فرهنگی پرفروش می‌شود، یا اگر ظرفیت آن را دارد، از پرفروش شدن باز می‌ماند؟

اثری معمولی و سروصدای غیرمعمولی

مفاتیح‌الحیات مجموعه‌ای از روایات با چینی‌سازی تازه است. این کار در شرایط بعد از انقلاب ۵۷ با مجموعه الحیات (کار برادران حکیمی) انجام شد که امروزی‌شده ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال شیخ صدوق و حلیه‌المؤمنین مجلسی بود. مفاتیح‌الجنان شیخ عباس قمی، به گونه‌ای دیگر به نیازهای مذهبی باورمندان پاسخ می‌داد، در شرایطی که اسلام قرار نبود «مکتب راهنمای عمل» و ایدئولوژی باشد و بدان به صورت یک مجموعه برای عبادت و تقرب به خداوند نگریسته می‌شد. ترجمه الحیات به زبان فارسی توسط مترجمان خبره این اثر را از یک اثر علمی یا تخصصی، به یک اثر قابل استفاده برای عموم تبدیل کرد. بدین لحاظ مفاتیح‌الحیات به نیاز خاصی در میان باورمندان پاسخی نمی‌داد.

آثار جوادی‌آملی نشان می‌دهند که اولاً خود وی نویسنده آن‌ها نیست؛ بلکه افرادی نوارهای سخنرانی ایشان را پیاده کرده و به صورت کتاب منتشر می‌سازند؛ ثانیاً هیچ اثری از نیازهای روزمره مردم در آثار و گفتارهای وی به چشم نمی‌خورد تا پرفروش بودن یک اثرش قابل فهم شود؛ و ثالثاً ایشان نه سخنران و نه نویسنده‌ای مجرب و خوش‌گو است؛ که مخاطب به سبک گفتاری و نوشتاری وی (همانند علی شریعتی یا الهی قمشه‌ای) جلب شود. سخنرانی‌های وی که سه دهه است از تلویزیون و رادیوی دولتی جمهوری اسلامی پخش می‌شود، همیشه از کم‌بیننده‌ترین برنامه‌ها بوده‌اند.

همه تبلیغات دولتی در پیرامون این اثر (اخبار نایاب‌شدن، چاپ بیست و سوم، چاپ پنجاه و سوم، چاپ شصت و هشتم) برای ارتقای مقام یک روحانی معمولی به

ایدئولوگ و فیلسوفی دولتی است، تا بعد تعریف و تمجید وی از خامنه‌ای (که چندین بار انجام شده) دستمایه‌ای برای بزرگ‌داشت ولی فقیه قرار گیرد. روابط خویشاوندی با مقامات دولتی نیز در این میان بی‌اثر نبوده است. (جوایز کتاب سال ایشان نیز در همین مسیر قابل فهم هستند) بر خلاف مرحوم منتظری، عبدالله جوادی آملی و حسن حسن‌زاده آملی، دارای شاگردان پروپاقرصی در حوزه‌های علمیه نیز نبوده‌اند، تا این ترویج و تبلیغ به فعالیت آن‌ها نسبت داده شود.

پرفروش‌سازی

از سال ۱۳۵۷ بدین سو، هر چه جلوتر می‌آییم سیطره دولت بر بخش فرهنگ بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. در سال‌های دهه شصت گه‌گاه می‌شد آثاری از نویسندگان و شاعران و رمان‌نویسان مستقل (مثل براهنی یا سیمین دانشور) را در زمره آثار پرفروش سال مشاهده کرد؛ اما سیاست‌های فرهنگی حکومت خامنه‌ای و بالاخص دولت احمدی‌نژاد بدین سو رفت که تنها فضا را برای وفاداران باز بگذارد. تنها آثاری که به نیاز خاصی در میان مقامات پاسخ می‌داده‌اند، امکان پرفروش شدن را یافته‌اند. فروش آن‌ها نیز نه به خریداران عادی، بلکه به خریداران دولتی وابسته بوده است.

در مقابل، پرفروش‌های ناشران مستقل از حیث تیراژ، اصولاً با پرفروش‌های ناشران دولتی و آثاری که دولت خریدار جدی آن‌ها ست در میزان فروش، قابل مقایسه نیستند. دولت هر چه می‌تواند برای تکه‌وپاره کردن اثر (در دستگاه سانسور) و بعد عدم توزیع مناسب (با محدود کردن فضا یا جمع‌آوری اثر از نمایشگاه یا توقیف نمایش در جشنواره‌ها و نمایشگاه‌ها) انجام می‌دهد، تا مگر اثری غیرخودی به میان مردم راه نیابد و کسی غیر از خودی‌ها در میان مردم محبوبیت پیدا نکند. محبوبیت کالایی است که باید صرفاً در تملک مقامات رژیم و وفاداران به آن باقی بماند.

در مواردی حکومت مانع پرفروش شدن آثار هنری و فرهنگی شده است. درست در زمانی که فیلم‌های «بگذار زندگی کنم» شاپور قریب (۱۳۶۵)، «آدم‌برفی» داود میرباقری (۱۳۷۳) و «مارمولک» کمال تبریزی (۱۳۸۲) در اوج فروش بودند؛ حکومت آن‌ها را از پرده سینما پایین آورد تا رکوردی بر جای نگذارند. رمان بامداد خمار نیز از سوی دستگاه‌های حکومتی بایکوت شد. خطرات منتظری ظرفیت تبدیل به یک اثر پرفروش را داشت؛ اما حتی در دوره خاتمی اجازه انتشار نیافت. در مقابل، دستگاه‌های تبلیغاتی حکومت حداکثر تلاش خود را کردند تا فیلم‌های «اخراجی‌ها» یا آثار مربوط به خطرات جنگ از زبان رسمی حکومت را به پرفروش تبدیل کنند.

معنای اجتماعی پرفروش

وقتی اثری در جوامع دموکراتیک و آزاد پرفروش می‌شود، این بدان معنی است که نویسنده نبض افکار عمومی را در دست داشته و توانسته به نیاز آن به‌موقع پاسخ بدهد. کتاب یا فیلم یا آلبومی که در این جوامع پرفروش می‌شود سه ویژگی دارد:

۱. میزان فروش آن پیش‌بینی‌ناپذیر است. در جوامع آزاد نمی‌شود پرفروش بودن

یک اثر را پیش‌بینی کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست مجموعه هری پاتر در زمانی که جی‌کی رولینگ آن را می‌نوشت یا فیلم تایتانیک زمانی که جیمز کامرون بر روی آن کار می‌کرد یا آلبوم‌های سلین دیون زمانی که وی هنوز چندان شناخته شده نبود، پرفروش شوند. در مقابل می‌توان حدس زد که در نظام‌های توتالیتیر کدام کتاب (مثل آثاری که در حوزه هنری در حوزه خاطرات جنگ تولید می‌شوند) یا فیلم پشتیبانی حکومت را دارد و قرار است پرفروش شود؛

۲. توسط منابع دولتی و عمومی و بر اساس ارتباطات خاص پیش‌خرید یا خریداری نمی‌شود؛ در حالی که موسسات دولتی در نظام‌های توتالیتیر خریدار آثاری هستند که قرار است پرفروش معرفی و بدین لحاظ «فرهنگ‌ساز» شوند؛

۳. بخش خصوصی تولیدکننده و توزیع‌کننده آن‌هاست و نه بخش دولتی. در جوامع آزاد و دموکراتیک دولت در پی فرهنگ‌سازی و گفتمان‌سازی و مهندسی فرهنگ و تحمیل یک سبک زندگی بر سبک‌های دیگر نیست. از این رو دولت پایش را از حوزه فرهنگ بیرون می‌کشد و آن را به جامعه وا می‌گذارد. حتی اگر دولت سوسیدهایی پرداخت می‌کند، این امر در خدمت حفظ میراث فرهنگی است که همه آحاد ملت با آن توافق دارند. اما در جوامعی با دولت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌طلب، دولت بخش خصوصی را رقیب خود می‌داند و تلاش می‌کند این بخش هر چه نحیف‌تر و ضعیف‌تر باشد، تا تولیدات آن نتواند توجه عمومی را جلب کنند. به فهرستی از کتب یا فیلم‌ها یا آلبوم‌های پرفروش در غرب نگاه کنید تا متوجه شوید که آیا دولت در تولید و توزیع و ترویج آن‌ها نقشی داشته یا خیر یا می‌توانسته چنین نقشی داشته باشد. ممکن است دولت ایالات متحده در نشر یک اثر تحقیقاتی نقش داشته باشد

(با بودجه‌های پژوهشی و تیراژ بسیار محدود) اما در آثاری که برای عموم خلق می‌شوند، دولت نیازی به دخالت نمی‌بیند.

بدین ترتیب اگر اثری در جوامع آزاد پر فروش می‌شود به علت نوع و ماهیت خود اثر است؛ اما اگر در جوامع غیر آزاد اثری پر فروش می‌شود که (۱) آثار بالقوه پر فروش در این جوامع منع یا محدود شده‌اند تا بازار به دست گروهی خاص باشد. اگر ممیزی و عدم حمایت مالی موثر واقع نشود، برجسب‌ها و پرونده‌سازی‌ها به میدان می‌آیند: «همین حالا ما ۱۷ نفر بهایی در مجموعه فرهنگی و هنری تلویزیون داریم. همین طور صهیونیست‌ها، ماسون‌ها، ساواکی‌ها و توده‌ای‌های فراوانی در عرصه هنر حضور دارند.» (فرج‌الله سلحشور، مهر، ۷ آذر ۱۳۹۱ و ۲) دولت در برخی آثار سرمایه‌گذاری می‌کند تا آن‌ها پر فروش شوند. خرید اثر توسط تلویزیون، شبکه پخش ویدیو، کتابخانه‌های عمومی و مدارس، شبکه کتابخانه‌های مساجد (که بودجه دولتی دارد)، وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی (برای توزیع به صورت هدیه) و دیوان‌سالاری دینی در کنار سرمایه‌گذاری برای تولید، باعث می‌شود که یک اثر هنری یا فرهنگی تولید و پر فروش شود (مثل دو کتاب «دا» با ۱۴۱ چاپ و «نورالدین پسر ایران» با ۵۵ چاپ که محصول سازمان تبلیغات اسلامی هستند) و عدم سرمایه‌گذاری، نخریدن توسط این موسسات همراه با ناقص شدن آن در اداره ممیزی یک اثر مستقل را از پر فروش شدن باز می‌دارد. در این زمینه نیز همانند زمینه‌های دیگر این دولت است که افراد را «بازنده و برنده می‌کند.» (نه این که مثل برخی از جوامع، دولت برنده و بازنده را انتخاب کند).

۷- سازمان دولتی بوقها

۷-۱ بالاخره رادیو و تلویزیون خصوصی مجاز است یا غیرمجاز؟

به گفته محمد حسینی، وزیر اسبق ارشاد، وزارت متبوع اش به سه شبکه غیردولتی تلویزیونی برای تشکیل و راه اندازی دفتر در تهران مجوز داده است. («مجوز موقت سه شبکه ماهواره ای مشروط بود.» الف، ۹ شهریور ۱۳۹۰) این سه شبکه عبارت بودند از: آی سی سی، ایرانیان و پرشین تی وی. به گفته مدیر شبکه پرشین تی وی «در جلسه ای که به اتفاق هنرمندان خدمت رئیس جمهور بودیم، از ایشان (احمدی نژاد) درخواست صدور مجوز تلویزیون را مطرح کردم که با موافقت ایشان مواجه شد.» (انتخاب، ۱۹ شهریور ۱۳۹۰) شبکه ماهواره ای ایرانیان در حال حاضر برنامه پخش می کند و دفتر آن در تهران است. (الف، ۲۰ شهریور ۱۳۹۰) مدیر کل تبلیغات و اطلاع رسانی وزارت ارشاد به جز دو شبکه ماهواره ای که اخیراً مجوز برنامه سازی در کشور را گرفته اند (ایرانیان و پرشین تی وی)، همه شبکه های ماهواره ای را معاند اعلام کرده است. (خبرآنلاین، ۱ مهر ۱۳۹۰) همچنین شبکه های غیرمعاند نمی توانند از موسسات داخلی آگهی بگیرند. (مدیر کل تبلیغات وزارت ارشاد، ایلنا، ۵ دی ۱۳۹۰).

همچنین دولت در پی تاسیس یک شبکه تلویزیونی به نام نوروز با همکاری تاجیکستان و افغانستان بود که سازمان دولتی رادیو و تلویزیون نقشی در راه اندازی آن ایفا نمی کند و ادعا می شود که خصوصی است. (کیهان، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰) این که کدام یک از آن ها راه اندازی شده اند یا کدام یک در حال راه اندازی هستند یا مجوز کدام یک لغو شده، (وزارت ارشاد تحت فشار رقبای سیاسی اعلام کرد که سه مجوز

صادره را لغو کرده است. خبر آنلاین، ۱۹ شهریور ۱۳۹۰) یا محتوای آن‌ها چه خواهد بود، در برابر اصل صدور مجوز مسائلی فرعی به نظر می‌آیند. پرسش بنیادی در اینجا این است که با توجه به این که حدود چهار دهه است تاسیس رادیو و تلویزیون خصوصی (با پخش زمینی، کابلی، ماهواره‌ای و حتی اینترنتی) در ایران بنا به اصل ۱۷۵ قانون اساسی غیرمجاز تلقی شده است، چگونه و با چه توجیهی و مبتنی بر کدام خلاءها یا شکاف‌های قانونی این سنت جمهوری اسلامی نقض شد. روند واقعی و حقوقی، حکایت از چه تحولاتی در حوزه مالکیت و چگونگی تولید و توزیع و پخش در چارچوب رسانه‌های الکترونیک در آن دوره داشتند؟

توجیهات صدور مجوز

وزیر ارشاد دولت احمدی‌نژاد برای توجیه صدور این سه مجوز بدون تصویب قانون تلویزیون‌های خصوصی در مجلس، بدین نکته متوسل می‌شود که «مجوز موقت برای تشکیل و راه‌اندازی دفتر در تهران برای این شبکه‌ها جهت تأمین برنامه‌های تلویزیونی برای ایرانیان خارج از کشور صورت گرفت و پوشش داخلی را کمتر مدنظر داشت.» (همان‌جا) سازمان صدا و سیما، که خود را متولی سیگنال‌های رادیویی و تلویزیونی در کشور می‌داند، چندین شبکه رادیویی و تلویزیونی جهت پخش برنامه برای ایرانیان خارج کشور در اختیار دارد و این توجیه نمی‌تواند مدیران این سازمان را قانع سازد. همچنین در دنیای امروز دیگر مرزی میان داخل و خارج باقی نمانده و اگر پخش شبکه‌ای، ماهواره باشد (که قرار بوده چنین باشد) این شبکه‌ها در داخل نیز قابل دریافت خواهند بود.

او برای کاهش فشار بر دولت و وزارت‌خانه متبوعش این مجوزها را موقت می‌خواند و ذکر می‌کند که برنامه‌های آن‌ها رصد خواهد شد. اما اگر کاری غیرقانونی است، دیگر مجوز موقت نیز نمی‌توان برای آن صادر کرد. همچنین کارکرد همه دولت‌ها رصد کردن فعالیت شبکه‌های دولتی و غیردولتی رسانه‌ای است و این موضوع نمی‌تواند به‌تنهایی مجوزی برای صدور مجوز باشد. تنها توجیهی که برای وزیر ارشاد می‌ماند - و او از ذکر آن خودداری کرده - رقابت با شبکه‌های پربیننده ماهواره‌ای مثل فارسی‌وان و پی‌ام‌سی در آن دوره است که تلویزیون دولتی از رقابت با آن‌ها ناتوان بوده است.

پیشینه طرح موضوع

عمدتاً روزنامه‌نگاران و نویسندگان مطبوعات مستقل ایده رادیو و تلویزیون خصوصی در دهه هفتاد خورشیدی را مطرح کردند. (قانون تلویزیون‌های خصوصی در انگلستان

توسط این قلم ترجمه و در مجله فیلم منتشر شد). آن‌ها بر این باور بودند که هیچ دلیلی برای انحصار رسانه‌های الکترونیکی در دست حکومت وجود ندارد. آن دسته از اصلاح‌طلبان که سعی می‌کردند نظرات خویش را با مصالح حکومت توجیه کنند، به خطر بسط شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای تمسک کرده و فعالیت شبکه‌های خصوصی تحت نظارت حکومت را نزدیک‌تر به حفظ مصالح حکومت و امنیت کشور معرفی می‌کردند، تا فعالیت شبکه‌های ماهواره‌ای از خارج کشور.

در سال‌های دهه هشتاد، علاوه بر اصلاح‌طلبان (که می‌خواستند شبکه‌های تلویزیونی خبری راه بیندازند، مثل تلاش حزب اعتماد ملی در سال ۱۳۸۴ که با فشار حکومت عقیم ماند) بخشی از اقتدارگرایان برای افزایش ظرفیت رقابتی رسانه‌های داخلی در برابر شبکه‌های فارسی خارج از کشور از طرح رادیوها و تلویزیون‌های خصوصی دفاع می‌کردند. البته از نظر آنان مالکیت و مدیریت این شبکه‌ها باید در اختیار افراد نزدیک به حکومت و عمدتاً نیروهای اطلاعاتی و امنیتی قرار می‌گرفت، (کار هیئت نظارت دست‌چین کردن مدیران مسئول این رسانه‌ها ست) درست مثل داستان مطبوعات که ابتداً عموم مجوزها در سال‌های نیمه اول دهه هفتاد به افراد اطلاعاتی و امنیتی داده می‌شد. در همین راستا، مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۱۳۸۸ پیشنهاد چنین طرحی را در مجلس داد که مسکوت ماند. در سال ۱۳۹۰ پس از حذف رقبای سیاسی جناح اقتدارگرا، طرحی در مجلس برای اداره و نظارت بر سازمان صداوسیما مطرح شد، که یک گام به سوی تلویزیون‌های خصوصی (در محدوده‌های غیرسیاسی و غیرخبری) برمی‌داشت.

موانع تاسیس رادیوها و تلویزیون‌های خصوصی

اما در برابر این ایده‌ها دو مانع جدی وجود داشته است: تفسیر شورای نگهبان از اصل ۱۷۵ قانون اساسی و نگرش رهبر کشور و همراهان نظامی امنیتی‌اش که هرگونه فعالیت رسانه‌های مستقل را تهدید امنیتی علیه حکومت تلقی می‌کرده‌اند. بنا به اصل ۱۷۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی «در صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت. خط مشی و ترتیب اداره سازمان و نظارت بر آن را قانون معین می‌کند.» برداشت مخالفان موسسات رادیویی و تلویزیونی خصوصی

از این اصل آن است که صداوسیما را مساوی رادیو و تلویزیون گرفته و این رسانه‌ها را در انحصار حکومت می‌بینند؛ اما موافقان شبکه‌های خصوصی رادیویی و تلویزیونی می‌گویند که این اصل صرفاً نحوه اداره سازمان دولتی رادیویی و تلویزیونی را مشخص می‌کند و بنا به اصل منطقی «اثبات شیء نفی ماعدانمی‌کند» از این اصل انحصار شبکه‌ها در دست دولت یا حکومت به دست نمی‌آید.

شورای نگهبان در سال ۱۳۷۹ در پاسخ به استفساریه محمد یزدی، عضو فقهای شورای نگهبان و رئیس وقت سازمان صداوسیما درباره اصول ۵، ۴۴، ۵۶، ۱۱۰ و ۱۷۵ قانون اساسی، اعلام کرد که «انتشار و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری از طریق سیستم‌های فنی قابل انتشار فراگیر (همانند ماهواره، فرستنده فیبر نوری ...) برای مردم در قالب امواج رادیویی و کابلی غیر از صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، خلاف اصل مذکور است.» (سایت شورای نگهبان، بخش تفاسیر اصول قانون اساسی، قسمت مربوط به اصل ۱۷۵)

حکومت خامنه‌ای حتی جلوی واگذاری مجوز به شهرداری تهران را، که می‌خواست شبکه‌ای عمومی برای شهر تهران راه‌اندازی کند، گرفت و در نهایت شهرداری تهران به کمک سازمان صداوسیما شتافت تا شبکه پنجم به عنوان یکی از شبکه‌های تلویزیون دولتی به شهر تهران اختصاص یابد. خامنه‌ای حتی به مقامات بالای کشور نیز اعتماد ندارد تا مجوز رادیو و تلویزیون خصوصی به آن‌ها واگذار شود. در دوره خاتمی حتی از راه‌اندازی یک شبکه کابلی بسیار محدود در دانشگاه تهران جلوگیری شد. ولی فقیه انحصار این دستگاه را در دست‌های خود می‌خواهد و بس.

نظارت بر رقبا

اما طرح مجلس بنا داشت این قدرت را تا حدی از دست ولی فقیه که رادیو و تلویزیون دولتی مستقیماً تحت نظر وی اداره می‌شود، به درآورد و از همین جهت سرنوشت این طرح چندان روشن به نظر نمی‌آمد و با سد شورای نگهبان برخورد کرد. بنا به ماده ۱۰ این طرح در دست بررسی مجلس «رئیس سازمان موظف است در اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، الف- تمامی شرکت‌ها و سازمان‌های تابع سازمان را به بخش غیردولتی واگذار کند، ب- بخش‌های مختلف سازمان غیر از بخش اعم از تولید، راه‌اندازی و نگهداری را با تصویب هیئت مدیره و هیئت امنا به بخش غیردولتی واگذار کند.» این ماده ظاهراً می‌خواهد دنباله‌ای از تغییرات در چارچوب تفسیر تازه از اصل ۴۴ قانون اساسی یا همان خصوصی‌سازی باشد؛ اما به دلیل ذهنیت امنیتی کاست حاکم،

سیستم پخش قابل واگذاری به بخش خصوصی نیست تا دستگاه تبلیغاتی دولتی بتواند به سانسور و دستکاری در اذهان و مهندسی فرهنگ ادامه دهند.

در همین بافت و سیاق است که مسئله پخش توسط بخش خصوصی نیز مطرح می‌شود. بر اساس ماده ۱۱ این طرح «بخش خصوصی می‌تواند با اجازه سازمان و در چارچوب مقررات و مصوبات هیئت امناء، رادیو و تلویزیون تأسیس کند.» تبصره یک این ماده صدور مجوز و نظارت بر این بخش را انحصاراً به سازمان صداوسیما اعطا می‌کند. در تبصره دوی این ماده پخش خبر از پخش برنامه‌ها استثنا می‌شود، تا حساسیت رهبر کشور را مورد ملاحظه قرار دهد: «بخش خصوصی در چارچوب مصوبات هیئت امناء به جز حوزه خبر، با رعایت ضوابط اسلامی و مصالح ملی در حوزه‌های فرهنگی، هنری، ورزشی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌تواند برنامه پخش کند.»

بنا به تبصره ۳ ماده ۱۱ این طرح، «اساس‌نامه شبکه خصوصی رادیویی یا تلویزیونی و صلاحیت موسسان و مدیران مسئول آن باید به تصویب هیئت مدیره و هیئت امنای سازمان برسد.» بنا به ماده ۳، هیئت امنای سازمان صداوسیما رؤسای سه قوه و رؤسای مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان رهبری خواهند بود. بدین ترتیب مسئله اخذ مجوز و نظارت بر شبکه‌های خصوصی به رقیب آن‌ها در بخش دولتی واگذار شده است. همچنین قیومیت سازمان صداوسیما یا نمایندگان ولی فقیه در این سازمان بر پخش رادیویی و تلویزیونی برقرار می‌ماند. این طرح مثل همه طرح‌هایی از این قبیل به جایی نرسید.

۷-۲ ملتی تحقیرشده و منفذی برای اعتراض

اعتراض بخشی از بختیاری‌ها در چند شهر بزرگ و کوچک کشور (عمدتاً مراکز اسکان ایل بختیاری از اصفهان و الیگودرز تا ایذه، فارس و اهواز) به مجموعه تلویزیونی «سرزمین کهن» به توقف پخش این مجموعه پس از پخش چهار قسمت، معذرت‌خواهی کارگردان (کمال تبریزی)، دل‌جویی رئیس رادیو و تلویزیون دولتی از معترضان با شعارهای حکومتی و بدون اشاره به اصل اعتراض و عکس‌العمل مقامات دیگر دولتی مثل وزیر کشور انجامید. فیلم‌ها و عکس‌های این اعتراضات و گزارش‌های آن‌ها به سرعت در دنیای مجازی منتشر شد. قبلاً نیز شاهد اعتراض برخی از لرها، ترک‌ها و دیگر اقوام به برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی و برخی مطالب مطبوعات (مثل تقلید لجه‌ها به جهت تمسخر، ذکر برخی لطیفه‌ها یا برخی کارتون‌ها) بوده‌ایم. پس از آن نیز در سال ۹۷ شاهد اعتراضات عرب‌های خوزستان به یکی از برنامه‌های کلاه‌قرمزی بودیم، که عرب‌های خوزستانی را بر روی نقشه قومیتی کشور نادیده می‌گرفت.

این اعتراضات به برنامه‌های تلویزیونی محدود نمی‌شده است. در حالی که فیلم آدم‌برفی میریاقری در سینما قدس تهران در حال اکران بود، گروهی از عناصر حزب‌اللهی در اعتراض به فیلم به داخل سینما هجوم آوردند که به سقط جنین یکی از تماشاگران خانم آن فیلم منجر شد؛ مسعود دهنمکی یکی از حمله‌کنندگان بود. بار دیگر پرستاران علیه فیلم شوکران جلوی مجلس تجمع کردند؛ یک بار هم «مردم همیشه در صحنه» (اسم حزب‌اللهی‌های مورد حمایت حکومت) تصویر روحانی فیلم مارمولک را برناتفتند. اعتراضات حزب‌اللهی‌ها، هم ریشه‌اش مشخص است و هم نتایج‌اش: حکومت می‌خواهد با فشار و تهدید همه مطابق میل آن فیلم بسازند. اما اعتراضات غیرحکومتی را باید در مقوله‌ای دیگر گذاشت.

ریشه این گونه اعتراضات در کجا است؟ آیا این اعتراضات صرفاً به توهین‌های ادعایی متوجه است؟ چگونه می‌توان مرز میان توهین و غیرتوهین را تشخیص داد؟ آیا ملاک عینی برای این موضوع وجود دارد؟ آیا تشخیص عرفی آن ممکن است؟ چرا انتظارات از رادیو و تلویزیون دولتی در این حوزه بالا است؟

وجه اعتراض

«سرزمین کهن» دوران پهلوی و مخالفانش را به روایت اسلام‌گرایان عرضه می‌کند، بالاخص با محجبه کردن آن دوران و خائن معرفی کردن سوسیالیست‌ها و غرب‌گرایان؛ کمونیست‌ها هم مشرک معرفی می‌شوند؛ تعبیری که تا زمان این سریال کسی از آن

برای کمونیست‌ها استفاده نکرده است. این مجموعه در انعکاس فرهنگ و لهجه‌های اقوام ایرانی به شدت ضعیف عمل کرده و مثل بقیه مجموعه‌های تلویزیونی حکومتی در پی وطن‌پرست معرفی کردن مذهبی‌هاست. اما ریشه اجتماعی اعتراضات به این مجموعه نه عدم بیان درست تاریخ، بلکه احساس اقلیت بودن گروه‌هایی از مردم در برابر اکثریت و عدم احساس برابری است. جامعه‌ای که اساس آن بر تبعیض میان جنسیت‌ها، ادیان، گرایش‌ها، اقوام و باورها گذاشته شده باشد، هرگونه رفتاری را که از سوی اکثریت (مفروض یا واقعی) صورت گیرد به راحتی می‌تواند به عنوان توهین تفسیر کند. از همین جهت است که حتی معذرت‌خواهی و توضیحات برای کسانی که احساس می‌کنند بدان‌ها توهین شده، کفایت نمی‌کند. نژادپرستی، ملیت‌پرستی و قوم‌پرستی در میان ایرانیان گسترده است (به رفتارهایی که با افغانی‌ها، غربی‌ها - از سوی اسلام‌گرایان - یا دیگر اقوام می‌شود نگاهی بیندازید) اما این بدان معنا نیست که هرگونه احساس توهینی پایی در واقعیت داشته باشد.

آیا اعتراض وجهی داشت؟

صرف تشابه اسمی خانواده‌ای که نقشی منفی دارد با یک قوم، نمی‌تواند توهین‌آمیز باشد. مادر «رهی» شخصیت کودک فیلم در صحنه‌ای به صراحت می‌گوید که «این خانواده فقط اسمشون بختیاریه. اگر یه جو غیرت بختیاری‌ها رو داشتند این کارا رو نمی‌کردند.» در هیچ بخشی از چهار قسمت این مجموعه سخنی از ایل یا طایفه بختیاری نیست. اگر این گونه بتوان مورد توهین قرار گرفت در ایران میلیون‌ها نفر با اسامی ائمه شیعه و پیامبر اسلام هستند و این افراد به هم انواع ناسزاها را می‌گویند یا مرتکب جرم شده و به زندان می‌روند. بدین ترتیب ذکر اسامی این افراد در حوزه عمومی و رسانه‌ها باید به معنای توهین به مقدسان شیعه گرفته شود؛ در حالی که عرف اقتضای خلاف آن را دارد.

اما فراتر از این که توهینی شده یا نشده، مهم این است که بخشی از مردم احساس توهین کرده‌اند. در حق اعتراض مسالمت‌آمیز کسانی که احساس توهین کرده‌اند شکی نیست؛ اما مسئله این است که پیگیری این توهین چگونه باید باشد و چه مرجعی و چگونه می‌تواند یا باید بدان رسیدگی کند. عین همین موضوع در موارد دیگری از این نوع نیز قابل طرح است.

علل حساسیت بالا

مشکل در اکثر موارد احساس توهین، نه توهین بلکه بیش از حد حساس بودن گروه‌های مختلف اجتماعی در ایران است؛ گویی افراد منتظرند احساس کنند به آن‌ها توهین شده و عکس‌العمل نشان دهند. این حساسیت بالا ناشی است از بیش از چهار دهه رفتار دستگاه‌های دولتی و حکومتی از جمله رادیو و تلویزیون با مردم ایران. اگر این اعتراضات صرفاً به برنامه‌های تلویزیونی بودند معذرت‌خواهی باید مشکل را حل می‌کرد. اما معترضان به معذرت‌خواهی قانع نشده‌اند، به چهار علت:

۱. چند دهه تحقیر نهادینه و ایدئولوژیک حکومت، بدون آن‌که مردم بتوانند به این تحقیرها پاسخ بدهند. ماشین سرکوب راه را بر بروز اعتراض به این تحقیرها و تضمین تداوم آن‌ها باز کرده است. اعتراض به تلویزیون دولتی به عنوان بوق رژیم نوعی اعتراض به حکومتی هم هست که مردم را به طور نهادینه تحقیر می‌کند؛

۲. رفتار تلویزیون با مردم که همیشه تحقیرآمیز بوده است. رادیو و تلویزیون دولتی چه در ارائه برنامه‌هایی که شعور مخاطبان را پایین فرض می‌کند و به آن‌ها مستقیماً درس زندگی می‌دهد یا در برنامه‌هایی که آن‌ها را صغیر فرض می‌کند و چه در شیوه سانسور برنامه‌ها به مخاطبان خود توهین می‌کند. بی‌غیرت و بی‌مبالات معرفی کردن مردان و زنانی که در سبک روحانیت لباس نمی‌پوشند و بعد تلاش برای نشان دادن مشارکت سیاسی آن‌ها، بزرگ‌ترین توهین به مردم با استفاده ابزاری از آن‌ها ست. نفس وجود رادیو و تلویزیون دولتی در ایران تحت نظر ولی فقیه و نیروهای امنیتی اداره‌کننده این تشکیلات انحصاری و سیاست مهندسی فرهنگی و القای سبک زندگی روحانیت به مردم در آن توهین به مردم است؛

۳. رفتار (بالاخص) تلویزیون در حذف رسانه‌های دیگر. تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی همیشه حامی حذف رادیوها و تلویزیون‌های ماهواره‌ای با پارازیت، مخالف جدی رادیوها و تلویزیون‌های خصوصی و مدافع جدی سلاخی رسانه‌های مستقل و نیمه‌مستقل توسط حکومت بوده است. از این رو، وقتی فرصتی برای اعتراض به این رسانه انحصاری فراهم شود افراد تردید به خود راه نمی‌دهند؛

۴. دستگاه تبلیغاتی دولتی جمهوری اسلامی همیشه خود و مقامات کشور، بالاخص روحانیت را در مقام حق و منتقدان و مخالفان آن‌ها را در مقام باطل قرار می‌دهند. همچنین این رسانه‌ها خود را در مقام الهی قرار می‌دهند. وقتی خطایی از سوی این رسانه‌ها صورت می‌گیرد یا خطایی را می‌توان بدان‌ها نسبت داد، فرصتی برای مخاطبان برای از برج عاج پایین کشیدن آن‌ها فراهم می‌شود.

مرجع تشخیص

اگر قرار باشد که افراد، مرجع تشخیص توهین باشند، هر اثر هنری توهین‌آمیز است به صرف آن‌که یک نفر چنین احساسی داشته باشد. بالاخص افراد مذهبی (به عنوان مذهبی‌بودن) و روحانیون که خود را مرجع تشخیص حق و باطل می‌دانند، می‌توانند احساسات خود را به حق و باطل عینی تبدیل کنند. بر همین اساس برخی از روحانیون و به تبع آن‌ها برخی از اسلام‌گرایان به فیلم «رستاخیز» به خاطر نمایش برادر امام حسین که معصوم نیست و نقش وی و دیگر اعضای خاندان پیامبر را هزاران بار در تعزیه‌ها دیده‌ایم، اعتراض کرده‌اند. این‌ها اعتراض از موضع قدرت سیاسی و نفی رقبا با بسط دامنه مقدسات است.

مرجع تشخیص در این‌گونه موارد دادگاه مستقل با حضور هیئت منصفه واقعی (متشکل از مردم کوچه‌وبازار با انتخاب به قید قرعه و نه انتصاب از سوی رهبر و نزدیکان وی) است. کار هیئت منصفه انعکاس دیدگاه عرفی است و در این مورد تنها عرف است که می‌گوید چه چیزی توهین است و چه چیزی نیست. مرز میان توهین و غیرتوهین در نگاه افراد بسیار درهم‌ریخته است. از این جهت کسانی که به طور تصادفی برای تشخیص این موضوع انتخاب می‌شوند می‌توانند عرف را نمایان سازند. در این موارد شرع هم سخنی ندارد و تشخیص موضوع را به عرف واگذار کرده است. (شرع ایدئولوژیک نشده یا شرع غیراسلام‌گرایان) اگر در ایران حاکمیت قانون وجود داشت نیازی به تظاهرات خیابانی برای اعتراض به یک برنامه تلویزیونی وجود نداشت و شاکیان به دادگاه رجوع می‌کردند.

سانسور و بی‌اعتمادی

سانسور شدید بلافاصله با عکس‌العمل بی‌اعتمادی عمومی به رسانه همراه می‌شود. از همین جهت است که برخی از بختیاری‌ها نه توجیه کارگردان و رئیس تلویزیون

دولتی در شباهت اسمی و نه معذرت‌خواهی کارگردان را قبول می‌کنند. دستگاهی که تمامیت‌خواهانه همه دیدگاه‌ها و انتقادات را حذف می‌کند، طبعاً باید انتظار این بی‌اعتمادی را نیز داشته باشد. واکنش برخی از بختیاری‌ها، لرها، ترک‌ها و دیگر اقوام به رفتارهای تلویزیون دولتی، بعضاً به خاطر همین بی‌اعتمادی ریشه یافته است و نه صرفاً به خاطر یک برنامه یا کلام و تصویر خاص.

